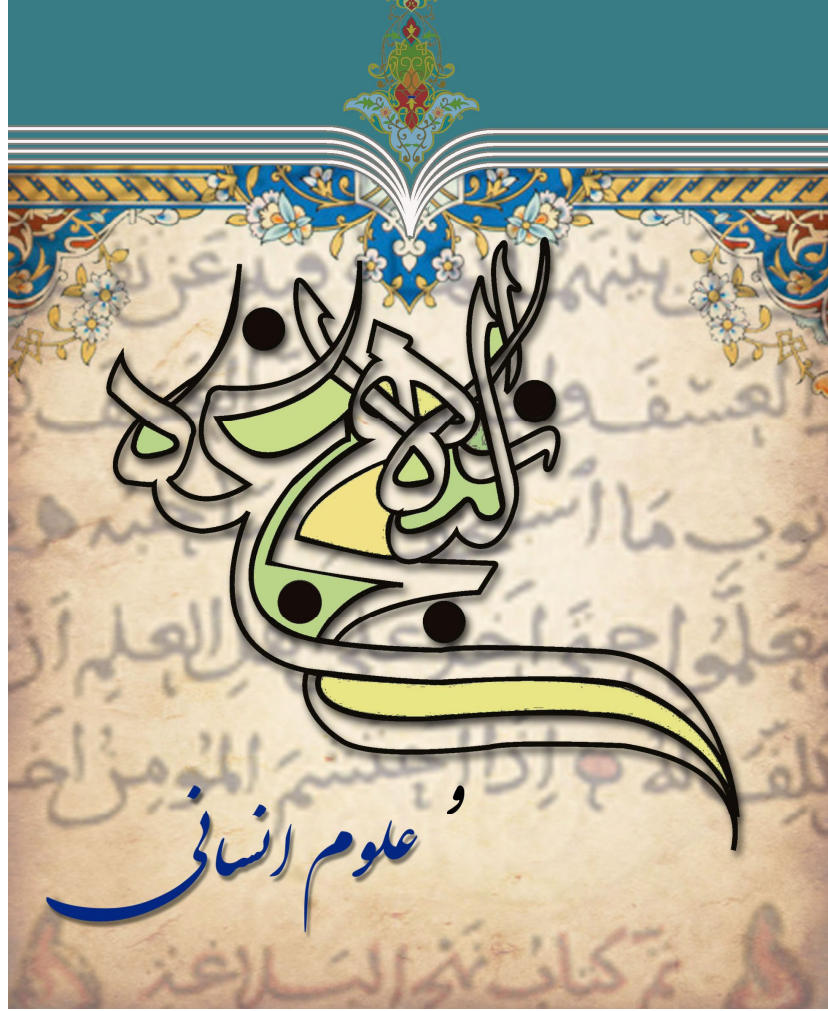


مجموعہ مقالات دومین ہمایش ملے







عنوان:	دومین همایش ملی «نهج البلاغه و علوم انسانی»
گردآورنده:	فریبا رشیدی
صفحه آرای:	مهرانگیز جمشیدی بدریانی
نمونه خوان و ویراستار:	مهرانگیز جمشیدی بدریانی، فریبا رشیدی
صفحه و قطع:	2969 - وزیری
تاریخ انتشار:	1391
شماره کتاب:	256/الف/ق
تیراژ:	1000
طرح جلد:	علی مهران جلیل

کلیه حقوق برای معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا محفوظ است.

همدان: بلوار شهید فهمیده - دانشگاه بوعلی سینا - معاونت فرهنگی و اجتماعی

تلفکس: 0811 - 8274059

دیران دومین همایش ملی «نهج البلاغه و علوم انسانی»

دبیر علمی: دکتر مرتضی قائمی

دبیر اجرایی: دکتر حسین رضوان

دبیر علمی محور علوم اجتماعی: دکتر علی محمد قدسی

دبیر علمی محور علوم سیاسی: دکتر یدالله هنری لطیف

دبیر علمی محور علوم اقتصادی: دکتر محمد مولایی

دبیر علمی محور روان شناسی: دکتر رسول کرد نوقابی

کمیته علمی و داوران دومین همایش ملی «نهج البلاغه و علوم انسانی»

دکتر ابوالفضل شاه آبادی	دکتر سید رسول عمادی	دکتر محمد آهی
دکتر ابوالقاسم یعقوبی	دکتر سیروس قنبری	دکتر محمدسلیمان قائمی زاده
دکتر احمد سلحشوری	دکتر محسن ابراهیمی	دکتر محمد طاهری
دکتر اسدالله نقدی	دکتر علی اکبر قلی زاده	دکتر مصیب یارمحمدی واصل
دکتر اسماعیل بلالی	دکتر محمدجواد دکامی	دکتر محمدجواد هراتی
دکتر کمال کوهی	دکتر اکبر خدابخشی	دکتر مهران فرهادی
آقای اکبر عروتنی موفق	دکتر عباس صمدی	دکتر محمدرضا اردلان
دکتر سلیمان پاک سرشت	دکتر علی باقر طاهری نیا	دکتر محمدرضا فریدونی
دکتر فثانه حاجی لو	دکتر احمدی (گروه روانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان)	دکتر محمدرضا یوسف زاده
دکتر محمد عباس زاده	دکتر علی محمدی	دکتر محمد کاظم نظیری
دکتر عزیززاده اقدام	آقای سیدجواد فاضلیان	دکتر خسرو رشید
دکتر مرتضی مبارک بخشایش	دکتر معصومه ریعان	دکتر مرتضی قائمی
دکتر حسینعلی ترکمانی	دکتر علی محمد قدسی	حاج آقا مصطفی رستمی
دکتر حسین محقق	حاج آقا علی محمد محمودی	دکتر منصور خوشخویی
حاج آقا حمیدرضا طالقانی	دکتر فخر السادات نصیری	دکتر مهدی براتعلی پور
دکتر یدالله هنری لطیف	دکتر فرامرز میرزایی	دکتر محمدرضا ذوقی پایدار
دکتر رسول کردنوقایی	دکتر فرشته ندیری ایبانه	دکتر سیدمهدی مسبوق
دکتر نادر مهرگان	دکتر فرهاد سراجی	خانم رزیتا امانی
دکتر حمید کردبچه	دکتر عبدالله عطایی	دکتر نجمه نظری
دکتر روح الله سهرابی	دکتر فاطمه گلایی	دکتر حسن رحیمی (روشن)
دکتر علیرضا قبادی	دکتر قدرت الله نیازی	حاج آقا نقی غیائی
دکتر کامران فرزاد سیر	دکتر اکرم محمدی	حاج آقا سیدمشهد امینی
دکتر محمدحسن فطرس	دکتر کرم سیاوشی	دکتر یحیی معروفی
دکتر محمد مولایی	دکتر جواد افشار کهن	دکتر حمید یحیوی
دکتر سید مرتضی هزاره‌ئی	دکتر عباس زارعی مهرورز	دکتر رضا سلیمانی
دکتر حیدری		
(دانشگاه علوم پزشکی همدان)		

عوامل اجرایی دومین همایش ملی «نهج البلاغه و علوم انسانی»

مدیر اجرایی:	هادی بلاغی
دبیرخانه همایش (فن آوری اطلاعات):	فریبا رشیدی - مهرانگیز جمشیدی بدریانی
کمیته پذیرش و اسکان:	علی مهدوی گوهری - حجت فیضی
روابط عمومی و تبلیغات:	امین ابراهیم زاده رجایی - محمد خلیلی
نظارت و ارزیابی:	پروانه رسولی فرح - طاهره تعجبی
فرهنگی و فوق برنامه:	محمد مهدی سموات
پشتیبانی (نقلیه، امور مالی، تغذیه و تدارکات):	رضا آقامحمدی - غلام اصلانی - سعید بلوکی
افتتاحیه و اختتامیه:	انعام اله بیگدلو - صفی اله بیگدلو
سالن ها:	حجت اله مینایی ستا - اصغر الماسی
امور مالی:	ابوالقاسم عسگری - نیره جوادی
	علی شعبانی سلطان - هاشم حصاری زاد

مقدمه

علی (ع) برای خداجویان، رهپویان، عدالت‌پیشگان ظلم‌ستیز و نکو سیرتان ظلمت‌گریز، نامی آشناست. دانش، بینش، کرامت، سخاوت، درایت، شجاعت، عدالت‌امام (ع) در اوج است و هدایت‌گری، نوع دوستی، انسانیت، دیانت و اخلاق او بی‌مثیل است و بی‌مانند.

نهج‌البلاغه نیز برای غواصان ژرفای معانی و معانی ژرف و نیز برای سخن‌شناسان و سخن‌وران عرب و عجم نامی شناخته شده است و در عین حال غریب و مظلوم. نهج‌البلاغه معروف است در بلاغت و جامعیت معانی بلند و انسانی و هدایت و نجات انسان در بیراهه‌های زندگی و غریب و مظلوم است؛ چون چنان که باید در آن تعمق و تأمل نکرده و آن را به خوبی نشناخته‌ایم و در کنار این اقیانوس بیکران فقط به سطح ظاهرش اکتفا کرده‌ایم؛ در حالی که در زندگی علمی و عملی و کسب دانش و بینش و حصول سلامت و سعادت در منزل فنا و سرای بقا بدان محتاجیم.

از سوی دیگر با عنایت به وضعیت علوم انسانی در کشور و پیدایش و تکثیر افکار و اندیشه‌های غیر دینی که در اشکال عقلی و نقلی ترجمه‌ای به فرهنگ اسلامی این مرز و بوم هجمه آورده‌اند و فقدان نقد و بررسی این اندیشه‌های متعدد، متناقض، نامناسب و غیر متناسب و غالباً سکولار، ضرورت تمسک به فرهنگ اسلامی و استعانت از منابع غنی اسلامی بیشتر روشن می‌گردد.

در همین راستا مقام معظم رهبری (دام ظلّه العالی) رهنمودهای ارزنده‌ای در خصوص ضرورت **تحول در**

علوم انسانی به ویژه در دانشگاه‌ها بیان فرموده‌اند. از جمله ایشان می‌فرمایند:

«مروزی‌ها یک منطقه ممنوعه‌ای در زمینه علوم انسانی به وجود آورده‌اند؛ در همه بخش‌های مختلف؛ از اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بگیرد تا تاریخ و ادبیات و هنر و حتی فلسفه و حتی فلسفه دین. یک عده آدم ضعیف‌النفس هم دل‌باخته اینها شده‌اند و نگاه می‌کنند به ذهن اینها که ببینند چه می‌گویند؛ هر آنچه آن‌ها گفته‌اند، برایشان می‌شود وحی منزل؛ این است که بد و غلط است. مثلاً چند تا فکر دارای اقتدار علمی، در یک نقطه دنیا به یک نتیجه‌ای رسیده‌اند، این معنایش این نیست که هر آنچه فهمیده‌اند، درست است. شما به مبانی خودتان نگاه کنید؛ ما تاریخ، فلسفه، فلسفه دین، هنر و ادبیات و بسیاری از علوم انسانی دیگری که دیگران حتی آنها را ساخته‌اند و به صورت علم در آورده‌اند - یعنی یک بنای علمی به آن داده‌اند - مواد آن فرهنگ در میراث علمی، فرهنگی و دینی خود ما وجود دارد. باید یک بنای این چنینی و مستقل بسازیم.» (از بیانات مقام معظم رهبری در جمع اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) — 1384/10/29)

از این رو معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه بوعلی سینا با تأیید و مساعدت مسؤولین محترم معاونت فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مدیران ارجمند دانشگاه، شورای فرهنگی دانشگاه و با همکاری صمیمانه اعضای محترم گروه های آموزشی (علوم اجتماعی، علوم سیاسی، اقتصاد و روان شناسی) اقدام به برگزاری دومین همایش ملی نهج البلاغه و علوم انسانی نمود؛ با این امید که بتوانیم در سال آینده سومین همایش را برای بررسی رشته ها و گرایش های دیگر در نهج البلاغه برگزار نماییم تا امکان بررسی علمی دقیق تر و گسترده تر در نهج البلاغه فراهم گردد و این گنجینه ارزشمند بیشتر مورد استفاده قرار گیرد و مردم علی الخصوص جوانان با بهره مندی از این چشمه جوشان معرفت در برابر اندیشه های انحرافی، معنویت های نوظهور انحرافی، سکولاریسم و ... تقویت شوند و از آسیب آنها در امان بمانند.

در کتابی که پیش روی خواننده گرامی قرار دارد، مجموعه مقالات پذیرفته شده و مجموعه چکیده مقالات دومین همایش نهج البلاغه و علوم انسانی گردآوری شده است تا پژوهشگران و همه علاقه مندان را به کار آید. امیدواریم در همایش بعدی شاهد رشد کمی و کیفی مقالات ارسالی به همایش باشیم و گامی در جهت معرفی نهج البلاغه به عنوان دایره المعارف انسانیت، اخلاق، تعلیم و تربیت، حکومت و سیاست، اجتماع، مدیریت، عرفان، عبودیت و ... برداریم.

در اینجا لازم می دانم از زحمات همه مسؤولین در معاونت فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری، همکاران هیأت علمی، کارمندان و دانشجویان دانشگاه بوعلی سینا که به نحوی در تمهید مقدمات و اجرای همایش مساعدت نموده اند، کمال تقدیر و تشکر را داشته باشم.

و هو ولیّ التوفیق

دکتر مرتضی قائمی

دبیر علمی همایش

فهرست عناوین مقالات

صفحه	عنوان
1	امام علی (ع) و مبارزه با پدیده "استیثار" (خود برتر بینی) در سیاست و اقتصاد
12	بررسی و تحلیل نگرش امام علی (ع) درباره تقوا و دنیا در نهج البلاغه
39	بررسی دامنه دین در عرصه عقاید، اقتصاد و سیاست از منظر امام علی (ع) در نهج البلاغه
65	بررسی اسناد یک خطبه از نهج البلاغه
82	بررسی تطبیقی حقوق بشر در نهج البلاغه با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل
115	سیر و سلوک عرفانی در نهج البلاغه
130	برهان تجربه دینی در نهج البلاغه
149	کارکردهای علم در نهج البلاغه از منظر امام علی (ع)
160	مرگ اندیشی و آثار تربیتی آن در نهج البلاغه
182	نقش بینش و بصیرت در مدیریت از منظر امام علی (ع)
208	حقوق و تکالیف مردم در نهج البلاغه



امام علی (ع) و مبارزه با پدیده "استیثار" (خود برتر بینی) در سیاست و اقتصاد

علی سلیمی (دانشیار گروه عربی دانشگاه رازی)
بدری یاری (دانشجوی کارشناسی ارشد گروه عربی دانشگاه رازی)

چکیده

امام علی (ع) در مدت زمان بسیار کوتاه حکومت خود، یک الگوی عالی در زمینه کنترل و کاهش جرایم ارائه نمود. تکیه اصلی این شیوه حکومتی، تأکید بر نفی هرگونه استیثار (خود برترینی) در دو حوزه سیاست و اقتصاد است. آن حضرت با دو رویکرد:

الف) بازدارندگی

ب) ترمیمی

به مبارزه گسترده با مفسدات اقتصادی و سیاسی موجود در جامعه پرداخت. از نگاه آن حضرت، فساد حاکمان، عامل اصلی تباهی اخلاق جامعه و مردم است، و استیثار دولتمندان در دو حوزه اقتصاد و سیاست، زمینه نابودی آنان را فراهم می‌نماید. امام علی (ع) در برخورد با این پدیده، با صلابت ایستادگی نمود. این مقاله به اختصار این موضوع را بررسی می‌نماید.

واژه های کلیدی: امام و حکومت، استیثار، خود برتر بینی اقتصادی و سیاسی.



مقدمه

حضرت علی (ع) همواره بهترین الگو برای سیاستمداران و رهبران جوامع اسلامی بوده است. روش‌های مبارزه امام با ناهنجاری‌ها، که در رأس آنها مفاسد اقتصادی است، می‌تواند ملاک عمل مؤثری برای کشورهای اسلامی باشد.

پیش از آنکه امیرالمؤمنین علی (ع) زمان امور را به دست بگیرد تحولات اقتصادی عظیمی در جامعه و حکومت روی داد. تبعیضات ناروا و سیاست‌های غلط موجب شده بود، تعلیمات اسلامی دوران پیامبر (ص) به فراموشی سپرده شود. حضرت علی (ع)، در خطبه ای دوری از سنت محمدی را چنین بیان نمود، در روزگاری هستید که خوبی به آن پشت کرده و می‌گذرد و بدی بدان روی آورده و پیش می‌تازد و طمع شیطان در هلاکت مردم بیشتر می‌گردد. هم اکنون روزگاری است که ساز و برگ شیطان تقویت شده و نیرنگ و فریب همگانی و بدست آوردن شکار برای او آسان است. به هر سو می‌خواهی نگاه کن، آیا جز فقری می‌بینی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند؟ و یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده و با بخل ورزیدن در اداء حقوق الهی ثروت فراوانی گرد آورده است. (نهج البلاغه، خطبه 2/129)

امیرالمؤمنین علی (ع) شاخصه این دوران را شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده معرفی کرده: "کظۀ ظالم و سغب مظلوم." (نهج البلاغه، خطبه 3) برتری بخشی به صحابه پیامبر و دادن سهم بیشتر از بیت المال به آنها و تقسیم مقام‌های حکومتی براساس روابط خویشاوندی سبب به وجود آمدن جامعه‌ای فاسد و پر تبعیض شده بود. (دانشنامه امام علی، 1380، ش، ج 6، ص 48) امام علی (ع) از پدیده‌ای به نام "خود برتر بینی" (استیثار) سخن می‌گوید و آن را به عنوان خطرناک‌ترین آفت اقتصادی معرفی می‌کند. استیثار به معنی خود را بر دیگران مقدم داشتن و خودکامگی و استبداد و همه چیز را برای خود خواستن و به خود اختصاص دادن است. "استأثر بالشی علی غیره، حض به نفسه واستبد به والإستثار الانفراد بالشی." (ابن منظور، ماده اثر) در مقابل

استیثار از خود گذشتگی و مقدم داشتن منافع دیگران بر منافع خود را ایثار می نامند. و نفی استیثار در مدیریت اقتصادی بدین معناست که زمامداران از از هرگونه خودکامگی و تمامت خواهی بپرهیزند و برای خود و وابستگان خود در آنچه بهره همگان یکسان است، امتیازی قرار ندهد و چیزی از اموال عمومی را به خود و وابستگان خود اختصاص ندهند. (دلشاد تهرانی، 1380ش، ص303)

استیثار علت اصلی تباهی و هلاکت حکومت‌ها

استیثار خطرناکترین آفت اقتصادی است که طمع فزونخواه آدمی در مرتبه اسفل سافلین میل به استیثار دارد و اینکه همه چیز را به خود و وابستگان خود اختصاص دهد که سبب جدایی مردمان و زمامداران و رویایی آنان می شود و این امر در تاریخ از اسباب سقوط و هلاکت زمامداران و دولت ها بوده است. (همان)

امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده است: "من ملک استأثر" هر کس حاکم شود استیثار و استبداد کند. (نهج البلاغه، حکمت 160) و همان استیثار است که حکومت‌ها را به هلاکت می کشاند، چنانکه حضرت امیر فرموده است: "من استبد برأیه هلك" هر که استبداد ورزد هلاک می شود. (همان، حکمت 161)

از جمله مهمترین تحولات اقتصادی در دوره خلفا این بود که آنان بیت المال را مال الله خواندند تا هرگونه که خواستند در آن تصرف نمایند و با حذف مردمان به راحتی عمل نمایند و جای هیچ گونه پاسخگویی و اعتراضی را باقی نگذارند. (علامه امینی، (1403ق)، صص 346-348)

امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه‌ای با اشاره به کشته شدن عثمان بن عنان، استیثار را مایه اضمحلال حکومت معرفی کرده، می گوید: "وأنا جامع لكم امرة: إستأثر، فأساء الاثره و جزعتم، فأسأتم الجزع." من پیشامد عثمان را به بیانی جامع برای شما می گویم: عثمان خودکامگی و تمامیت



خواهی کرد و خود سری پیش گرفت و از حد تجاوز کرد و شما نیز به هراس آمدید و بی‌تابی کردید و کارتان از حد گذشت. (نهج البلاغه، خطبه 30)

پیامدهای منفی استیثار

امروزه در جوامع توجیهاتی شنیده می‌شود که زمینه برتری طلبی صاحب منصبان و مأموران حکومتی را فراهم می‌کند که رسماً خود را در استفاده بیشتر از سرمایه‌های عمومی که در دست آنها است، سزاوار می‌دانند که این استیثار و برتری طلبی از مهمترین عوامل پدید آمدن اختلاف معیشتی است. تبعیضات حقوقی و بی‌عدالتی و احساس غبن و محرومیت اجتماعی موجبات کینه‌ها و انتقام جویی‌هاست. حال اگر این احساس محرومیت اجتماعی با فقر همراه شود، سبب سرقت‌ها و رشوه‌گیری و اختلاس و خیانت به اموال عمومی می‌شود، سبب می‌شود که افرادی برای اینکه خود را به دسته‌ای دیگر برسانند رشوه بخورند و دزدی بکنند و ... (مطهری، 1385ش، ص 745)

تصرف غیرقانونی و بهره برداری شخصی از امکانات دولتی (بیت المال) و قائل شدن حق برای خود فراتر از حقوق یکسان با دیگران موجبات دیگر مفاسد را فراهم می‌کند. وقتی که مسئولان مربوط حقوق مردم را ایفا نکنند بدین سبب مردم ناگزیرند حق خود را از راه‌های غیرقانونی دریافت نمایند. حکومت اقتدار خویش را از توده مردم می‌گیرد. وقتی توده مردم به حقوق مشروع خود دست یابند، با حکومت همراه می‌شوند، در غیر این صورت سبب رویارویی مردم و حکومت می‌شوند. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: "دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حرکت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی، یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌هایشان پافشارتر و در عطا و بخشش کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته دیر عذرپذیرتر و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر



می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار دین، اجتماعات پرشور مسلمین و نیروهای ذخیره و دفاعی، عموم مردم می‌باشند. پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد. (نهج البلاغه، نامه 20/53)

اثر منفی استیثار و سوء استفاده از مقام و موقعیت دولتی برای کسب منافع شخصی تنها در طبقه عامه و محروم جامعه نیست، بلکه طبقه خاصه یعنی طبقه ممتاز که مواهب را بیشتر به خود اختصاص می‌داده‌اند، زیان می‌برند، طبقه عامه فشرده و عصبی می‌شوند و طبقه خاصه بیکاره، بی‌هنر و کم‌استقامت، ناشکر و کم‌حوصله و پر خرج می‌شوند. (مطهری، (1385ش)، ج 2، ص 742)

سیره امام (ع) در زدودن آثار استیثار

پرهیز از خودکامگی و دوری از استبداد معیاری بود برای خدمتگزاری در حکومت علوی. اولین جلوه دوری از مفاسد اقتصادی در زندگی و سیره عملی خود حضرت جلوه می‌نمود که ایشان طوری رفتار می‌کرد که راه هرگونه استیثار بسته شود. امیرالمؤمنین علی (ع) وقتی وارد عراق شد، به مردم گفت: "با این جامه‌های مندرس به سرزمین شما آمدم، بار و بنه‌ام همین است که می‌بینید، اکنون اگر از سرزمین شما با چیزی جز آنچه با آن آمده‌ام بیرون روم، از خیانتکاران خواهم بود. (علامه مجلسی، 1403ق، ج 40، ص 325)

امام در روز دوم بیعت بر فراز منبر قرار گرفت و نخستین اقدام خود را رفع تبعیض از بیت المال و برقراری عدالت در تقسیم اموال عمومی خواند و علی (ع) در رد شماری که می‌پنداشتند مهاجر، یا از زمره انصار بودن سبب امتیاز در بهره‌وری از سرمایه‌ها و دارایی‌های عمومی می‌شود فرمود: "فأنتم عبادالله والمال، مال الله، یقسم بینهم بالسویه..." شما بندگان خدا و مال هم، مال خداست، در میان همه برابر تقسیم می‌شود. کسی بر دیگری برتری ندارد البته انسان‌های پرهیزکار در آن سرا، در ترد خدای سبحان نیکوترین و برترین پاداش را دارند. (همان، ج 32، ص 17) بدین سان امام با توزیع عادلانه بیت المال ابتدا زیرساخت‌های جامعه را، که سستی و گسستگی آن باعث بوجود



آمدن بسیاری از جرایم در جامعه می‌شود، مستحکم می‌سازد و در کنار آن، از ابزارهای سرکوبگر جزایی در میان صاحبان قدرت که به دلیل مقام خود به اموال بیت المال دست درازی می‌کردند، استفاده می‌کند. بطور مختصر می‌توان گفت: امام با دو رویکرد (1) بازدارنده (2) ترمیمی به مبارزه-ای گسترده، با مفاسد اقتصادی موجود در جامعه خود پرداخته است.

(1) رویکردهای بازدارنده

این رویکرد بیش از آنکه به دنبال مجازات اعمال فساد آلود باشد، در پی پیشگیری از آنهاست. هدف اصلی آن جلوگیری از ارتکاب اعمال فساد آلود است.

(1-1) قواعد رهبری

در تلاش برای جلوگیری و مبارزه با فساد، نقش رهبران سیاسی کشور نیز همسان تعهدشان حیاتی است، این نکته اهمیت دارد که رهبران سیاسی خواهان انجام اقداماتی باشند که آنان را موظف به قربانی کردن منافع شخصی‌شان و استقرار حاکمیت شایسته کند. به عبارت دیگر سطوح بالای رهبری باید زمینه را برای استقرار یک نظام حاکمیت شفاف فراهم سازد و عملاً به آن گردن نهد. (دبلیو. پاتی افسو- اماء و دیگران، (1384ش)، ص 22)

سیاست مساوات امیرالمؤمنین (ع) امتیاز خواران ناروا را به مقابله با امام علی (ع) وادار نمود که برخی از یاران حضرت با نیت خیرخواهانه به امام پیشنهاد کردند که در حال حاضر اشراف را از خود راضی نگهدار و آنگاه که پایه‌های کارت استوار شد، سیاست مساوات را اجرا گذار، ولی در پاسخ شنیدند: "أتامرونی، ویکم -ان اطلب النصر بالظلم والجور... لا والله" آیا مرا به پیروز شدن از راه ستم و جور بر مردم، سفارش می‌کنید؟ قسم به خداوند که چنین نخواهد شد. (محمدری شهری، (1421ق)، ج 4، ص 195)

در جایی که مقامات فاسدند، قانون گرایی در نظر شهروندان گزینه مناسبی نخواهد بود، چرا که با ارتشا و اعمال خلاف قانون منابع بیشتری عایدشان می‌شود، اگر عموم مردم به این نتیجه برسند که



مقامات پایبند به ضوابط کاری خود نیستند، کمتر به قوانین جامعه احترام می‌گذارند. (دبلیو. پاتنی افسو - امه و دیگران، 1384ش، ص 20) به همین دلیل است که، امام علی (ع) کارگزارانش را به دوری از استیثار سفارش می‌کند: "وایاک والاستیثار، بما الناس فیه اسوء..." پرهیز از امتیازخواهی و اینکه چیزی را به خود مخصوص داری که (بهره) همه مردم در آن یکسان است و از تغافل در آنچه به تو مربوط است و برای همه روشن است، بر حذر باش زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئول و پاسخگویی. (نهج البلاغه، نامه 53)

2-1) ارزیابی مالی حاکمان

امکان مقایسه دارایی‌های واقعی صاحب منصبان عالی رتبه (قبل و بعد از دوره تصدی مناصب) به هنگام رسیدگی به اتهامات فساد شاخص مهمی به حساب می‌آید. اعلام دارایی، کشف فساد را تسهیل می‌کند. امام در میان مردم به نحوی زندگی می‌کند که اموال خود و خانواده‌اش در معرض دید همگان قرار دارد. ابن ابی الحدید معتزلی از قول بکر بن عیسی آورده است که علی (ع) پیوسته می‌فرمود: "ای مردم کوفه، اگر من از شهر شما چیزی بیشتر از مرکب و بار و بنه مختصر خود و خدمتکارم فلائی بروم، خائن خواهم بود. (شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 200)

یکی از ابزارهای مؤثر کمک به جلوگیری از اعمال فساد آلود، مقرر نمودن یکسری مقررات رفتاری شفاف برای مناصب عمومی است. چنانکه در قسمت‌های مختلف نهج البلاغه - و در نامه‌های مختلف امام - دیده می‌شود که ایشان به مواردی که انجام آن از سوی کارگزار تخلف محسوب می‌شود، اشاره کرده، بعنوان مثال امام علی (ع) در دهمین قسمت از نامه 53 درباره رانت و رانت خواری به مالک اشتر سفارش نمود که: "همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاولگرند و در معاملات انصاف ندارند. ریشه ستمگریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و با هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به گونه‌ای با آنان



رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم ضرر رساند که در این صورت سودش بر آنان و عیب و ننگش برای توسل در دنیا و آخرت.

3-1) دقت در انتخاب کارگزاران و مراقبت از آنها

در میان تمام نامه‌ها، توصیه‌ها و خطبه‌ها، نامه 52 خطاب به مالک اشتر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، امام در قسمت‌هایی از نامه در مورد نحوه انتخاب کارگزاران می‌فرماید: "فاستعملهم اختیاراً" یعنی کارگزار حکومتی را بیازما، سپس بکار بگیر و همچنین توصیه می‌کند که در مورد نحوه انتخاب آنها با دیگران مشورت نما و حضرت در مورد شرایط کارگزاران دولتی چنین می‌فرماید: "کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه، با حیا، از خاندان‌های پاکیزه و با تقوا که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرمی تر، آبرویشان محفوظ تر و طمعشان کمتر و آینده نگری آنان بیشتر است.

در جای دیگر این خطبه در مورد خطر انتخاب کارگزاران زیرک و خیانتکار، هشدار می‌دهد که افراد زیرک با ظاهرسازی و خوش خدمتی نظر زمامداران را به خود جلب می‌نمایند که در پس این ظاهر سازی‌ها، نه خیرخواهی وجود دارد و نه از امانت نشانی یافت می‌شود.

در نظام سیاسی امام، صرف انتخاب کارگزاران از میان افراد با تقوای جامعه برای رهایی از دست درازی به بیت المال کافی نیست، بلکه باید زندگی این افراد به نحو مطلوبی تأمین گردد. "سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی به آنان در اصلاح خود بیشتر می‌کوشند و با بی‌نیازی دست به اموال بیت المال نمی‌زنند و اتمام حجتی است بر آنان..." (نهج البلاغه، نامه 53) امام با این اقدام احتمال دست درازی آنان را به بیت المال بشدت کاهش می‌دهد.

امام علی (ع) هرچند خود زندگی ساده‌ای را برگزیده بود، ولی این به تنهایی کافی نبود زیرا که امام و حاکم، خواه ناخواه وابستگانی دارند که زیر نظر نگرفتن آنها ممکن است عواقب جبران ناپذیری داشته باشد. امام در یکی از نامه‌های خود خطاب به کسی که در مورد بیت المال دست و



دلبازی به خرج داد، می‌فرمایند: "بخدا سوگند اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آنکه حق را از آنان بازستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده بود نابود سازم. (نهج البلاغه، نامه 41)

از آنجا که والیگری، در دوره‌های قبل از امام، شایسته اقوام و نزدیکان خلیفه بود و شایسته سالاری در انتخاب آنان هیچ نقشی نداشت، امام تصمیم گرفتند به یک تصفیه اساسی در مورد کارگزاران خود دست بزنند. ایشان تمام کارگزاران دولت عثمان را جز اشعری بر کنار کردند. (یعقوبی، 1379 ش، ج 2، ص 77)

امام (ع) در نامه 53 نهج البلاغه می‌فرمایند: "ان شر وزرائک من کان الأشرار قبلک وزیرا" بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو، وزیر بدکاران بوده است.

2) رویکرد ترمیمی

دربرگیرنده قوانین ضد فساد است که اساساً هدفشان پی جویی شیوه‌های مناسب مجازات اعمال فساد آلود ارتکاب یافته است. امام تعهد به اجرای قانون را، به گونه‌ای یکسان، وظیفه والی و حاکم می‌داند و می‌فرمایند: "وان یقیم امرالله فی قریب الناس و بعیدهم." اینکه اقامه کند امر خدا و بر مردمان، چه دور، چه نزدیک. (علامه مجلسی، (1403ق)، ج 27، ص 245)

امام علی (ع) پس از انجام اقدامات بازدارنده، چنانچه بررسی جاسوسان امام، یا گزارش‌های مردمی با محاسبه کارشان توسط دیوان‌های محاسباتی حکایت از جرایم اقتصادی داشت، اقدامات جزایی (سرکوبگرانه) را آغاز می‌کردند. در حکومت علوی شاهد هیچگونه مماشات و مدارا با افراد خاطی و اهل سوءاستفاده از قدرت نیستیم و اقتدار حکومت علوی افراد قانون‌شکن را زیر چتر امنیتی خویش پناه نمی‌دهد و در برابر آنان با قدرت و صلابت می‌ایستد. (جعفر پیشه فرد، (1383ش)، مقاله حکومت علوی و اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، توسعه و رفاه) در رویکرد ترمیمی نوع مجازات‌های جرایم اقتصادی (استیثار) به شرح زیر است:



1-2) اعمال مجازات‌های بدنی

امام در نامه 41 درباره برخورد قاطع با خیانتکار می‌فرماید: "پس، از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذر خواه من باشد و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید." امام علی (ع) کارگزاران و مدیرانی را که در اموال عمومی بیت المال خیانت می‌کردند را برکنار می‌کردند. نامه‌های 5، 20 و 43 گویای این مطلب هستند. امام در بازپس‌گیری اموالی که عثمان به دیگران بخشیده، می‌فرماید: "بخدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزکی خریده باشند. (نهج البلاغه، خطبه 15)

امام علی در بخش‌هایی از عهد نامه مالک به او دستور می‌دهد که اگر خیانت یکی از یاران نزدیکش بر او معلوم شد چنین رفتار کند: "اگر یکی از آنان دست بر خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده و او را با تازیانه کیفر کن و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار و خیانتکار بشمار و طوق بدنامی به گردنش بیفکن. (نهج البلاغه، نامه 53)

نتیجه‌گیری

در نظام حکومتی امام علی (ع) مبارزه با فساد اقتصادی، بر مبارزه با بسیاری از جرایم دیگر، ارجحیت داشته است که یکی از مهم‌ترین این مفاسد اقتصادی، استیثار بود. استیثار خطرناک‌ترین آفت اقتصادی است، به این معنا که حاکم و زمامداران، سرمایه‌های عمومی را به خود و وابستگان خود اختصاص دهد که سبب جدایی مردمان و رویارویی آنهاست، که این امر در تاریخ از اسباب سقوط و هلاکت دولت‌ها بوده است. امام خواهان نظارت و کنترل و قطع تجاوز به بیت‌المال و سرمایه‌های عمومی بودند. مبارزه با فساد، منوط به وجود یک اراده قوی سیاسی و اجتماعی است،



درواقع وضع قانون به خودی خود هدف نیست؛ قوانین بدون پشتوانه‌ی سیاسی و نهادها و سازوکارهای اجرایی مناسب ارزش چندانی ندارد. در حکومت علوی شاهد هیچگونه مماشات و مدارا با افراد خاطی و اهل سوءاستفاده از قدرت نیستیم و امام علی (ع) به سختگیری بیشتر با یاران نزدیک و اطرافیان خود پرداخته است و در برابر آنان و مدیران خائن به اموال جامعه در هر رده که باشند با قاطعیت و صلابت می‌ایستاد.

منابع

- ابن ابی الحدید المعزلی، عزالدین بن هبة الله، (1378ق)، شرح نهج البلاغه، بتحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دار- احیاء الکتب العربیة، مصر، الطبعة الاولى
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، (1408ق)، لسان العرب، نسقه و علق علیه و وضع فهرسه علی شیری، دار احیاء التراث العربیة، بیروت، الطبعة الاولى
- الامینی، عبدالحسین، (1403ق)، الغدیر فی الکتاب والسنة والادب، دارالکتاب العربی، بیروت، الطبعة الخامسة
- جعفر پیشه فرد، مصطفی، (1383ش)، مقاله "حکومت علوی و اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، توسعه و رفاه"، چاپ شده در کتاب حکومت نامه امام علی (ع) به کوشش کاظم قاضی زاده، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف، قم
- دبلیو. پاتی افوسو-اماه، راج سویر امانین، کیثور اپرتی، (1384ش)، چارچوب‌های حقوقی مقابله با فساد (مالی)، مترجم: احمد رنجبر، دفتر مطالعات سیاسی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، تهران، چاپ اول
- دلشاد تهرانی، مصطفی، (1378ش)، دولت آفتاب، انتشارات دریا، تهران، چاپ سوم
- رشاد، علی اکبر، (1380ش)، دانشنامه امام علی (ع)، جلد ششم (سیاست)، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه- اسلامی، تهران
- الشریف الرضی، (1387ش)، نهج البلاغه، مترجم: استاد محمد دشتی، انتشارات پیام عدالت، تهران، چاپ چهارم
- المجلسی، محمد باقر، (1403ق)، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة
- محمدی ری شهری، محمد، (1421ق)، موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، دارالحدیث الثقافیة، قم
- مطهری، مرتضی، (1385ش)، مجموعه آثار 23، جلد دوم از بخش اخلاق و عرفان، انتشارات صدرا، تهران، چاپ سوم
- یعقوبی، احمد بن یعقوب بن جعفر بن واضح، (1373ش)، تاریخ یعقوبی، قم



بررسی و تحلیل نگرش امام علی (ع) درباره تقوا و دنیا در نهج البلاغه

فاطمه زارعی (دانشگاه آزاد اسلامی، واحد امیدیه، گروه علوم تربیتی، امیدیه، ایران)

چکیده

از بیانات وارده در زمینه تقوی [بِالْأَخْصَ بیانات امامان معصوم علیهم السّلام] می فهمیم که تقوی به معنای خود نگهداری، مراقبت، کنترل نفس و حاکمیت و تسلط بر نفس است، نه به معنای پرهیزگاری که عده ای از راحت طلبان منزوی طلب، شعار خود قرار داده و تقوای اسلامی را که با ستیز و نبرد همراه است، به کناره گیری و پرهیز از جامعه و دنیا و اُمت اسلامی توجیه و تأویل می کنند.

از مجموع آیات قرآن و بیانات نهج البلاغه در زمینه تقوی می فهمیم که تقوی در بینش اسلامی از مراتب و درجات بالایی برخوردار است. رکود، سکون و ایستایی در تقوی نیست. سالک با پیمودن هر منزلی محتاج پیمودن منزلی دیگر و سرایی جدیدتر است. بنابراین نایستی تصور شود هرگاه شخصی از محرّمات الهی اجتناب و از واجبات و مقرّرات اسلام تبعیت و پیروی کرد، تقوی و خود نگهداریش کامل شده و دیگر حرکت و تکاملی برایش وجود ندارد. حرکت هست، و این حرکت بقدری وسیع و گسترده و این تکامل چنان صعودی و پایان ناپذیر است که کسی جز خاندان عصمت و طهارت [یا سالکان حقیقی در طریق قرآن و اهل بیت]، یارای صعود به قُلل رفیع آن را نداشته و نخواهد داشت. دلیل این بینش اسلامی، برخی از آیات و بیانات وارده از ائمه معصومین علیهم السّلام خصوصاً امیرالمومنین علی (ع) در زمینه تقوی است.

ذکر این نکته ضروری است که میان تقوا و دنیا و آخرت، هیچ تضادی نیست و می توان همه را با هم داشت. این مطلب، به وضوح در نهج البلاغه و دیگر سخنان امیر مؤمنان علی (ع) مشاهده می شود. جمع میان دنیا و آخرت و برخورداری از هر دو به یقین ممکن است. رسیدن این امر، با هدف قرار گرفتن آخرت و وسیله قرار دادن دنیا، ممکن می شود و نه برعکس که دنیا هدف، و



آخرت وسیله شود، که این، همان دنیا پرستی ای است که علی (ع)، همگان را از آن نهی نموده و آن را مطرود و مذموم دانسته است. بنابراین، برخورداری از دنیا، مستلزم محرومیت از آخرت نیست و می توان از نعمت های حلال خدا بهره کافی برد و با تقوا و به خوبی زندگی کرد، چنان که حضرت سلیمان، پیامبر خدا بود و زندگی بسیار خوب و مرفه ای داشت؛ ولی هرگز دنیا پرست نبود، بلکه خدا پرست و آخرت گرا بود، و نکته همین است و بس. در این مقاله به معرفی تقوا و ابعاد و ویژگی های آن پرداخته سپس به بررسی دنیا و آثار دنیا پرستی در قرآن و نهج البلاغه می پردازیم.

واژه های کلیدی: دنیا، تقوا، آخرت، دنیا پرستی، نهج البلاغه.

مقدمه

«راغب اصفهانی» می گوید: «لَوْ قَايَهُ حِفْظُ الشَّيْءِ، مِمَّا يُؤْذِيهِ وَيَضُرُّهُ، وَالتَّقْوَى جَعَلَ النَّفْسَ فِي وَقَايَةٍ مِمَّا يُخَافُ هَذَا تَحْقِيقُهُ، ثُمَّ يُسَمَّى الْخَوْفُ تَارَةً تَقْوَى وَالتَّقْوَى خَوْفًا، حَسَبُ تَسْمِيَةِ مُفْتَضَى الشَّيْءِ، بِمُقْتَضِيهِ وَالْمُقْتَضَى بِمُقْتَضَاهُ وَصَارَ التَّقْوَى فِي تَعَارِيفِ الشَّرْعِ حِفْظُ النَّفْسِ مِمَّا يُؤْثِمُ وَذَلِكَ بِه تَرْكُ الْمَحْظُورِ»¹.

وقایه عبارت است از محافظت یک چیزی از هرچه به آن ضرر و زیان می رساند و تقوی یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آنچه بیم می رود. تحقیق مطلب این است، اما گاهی به قاعده استعمال لفظ مسبب در سبب و استعمال لفظ سبب در مسبب، خوف به جای تقوی و تقوی به جای خوف استعمال می گردد. تقوی در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می کشاند و ترغیب می کند به اینکه ممنوعات و محرّمات را ترک کند.

از این بیان و دیگر بیانات وارده در زمینه تقوی [بلاخصّ بیانات امامان معصوم علیهم السّلام] می فهمیم که تقوی به معنای خود نگهداری، مراقبت، کنترل نفس و حاکمیت و تسلّط بر نفس است،

1- المفردات القرآن، ماده وقی.



نه به معنای پرهیزگاری که عده ای از راحت طلبان منزوی طلب، شعار خود قرار داده و تقوای اسلامی را که با ستیز و نبرد همراه است، به کناره گیری و پرهیز از جامعه و امت اسلامی توجیه و تأویل می کنند.

برخی از محققین تقوی را به معنای «خوف» و ترس گرفته اند و معتقدند تقوی در اصطلاح شرع به معنای خوف و ترس است.

به نظر ما با توجه به مجموع آیات و روایات وارده، تقوی به این معنی هم صحیح نیست، زیرا در قرآن می خوانیم:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.¹

روزه بر شما مقرر شده است چنانکه بر گذشتگانان مقرر بود؛ شاید خود نگهداری کنید.

اگر تقوی به معنای خوف و ترس باشد، مگر روزه داری در انسان خوف ایجاد می کند؟ آنگاه چه تناسبی است بین خوف و روزه؟ در حالیکه اگر تقوی به معنای خود نگهداری و تحفظ باشد [که هست]، بین تحفظ و روزه داری ارتباط مستقیم وجود دارد؛ زیرا روزه کلاس تمرین برای تحفظ و خود نگهداری است.

و در جای دیگر می فرماید:

اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ.²

تقوای الهی را چنانکه شایسته اوست داشته باشید.

روشن است که در این آیه نیز اگر تقوی را به معنای خوف بگیریم، آیه معنا و مفهومی پیدا نخواهد کرد؛ ولی اگر تقوی را به معنای تحفظ و خود نگهداری بگیریم، آیه منظوری روشن و

1 - سورة بقره، آیه 182.

2 - سورة آل عمران، آیه 102.



هدفی مشخص [که در ترجمه بیان گردید] خواهد داشت. و همینطور است آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ». در صورتی که تقوی را به معنای تحفّظ و خود نگهداری بدانیم، معنای روشن و مشخصی دارد، برخلاف آنکه به معنای خوف و ترس بدانیم.

مراتب تقوی

از مجموع آیات قرآن و بیانات نهج البلاغه در زمینه تقوی می فهمیم که تقوی در بینش اسلامی از مراتب و درجات بیشتری برخوردار است. رکود، سکون و ایستایی در تقوی نیست. سالک با پیمودن هر منزلی محتاج پیمودن منزلی دیگر و سرایی جدیدتر است. بنابراین نایستی تصور شود هرگاه شخصی از محرّمات الهی اجتناب و از واجبات و مقرّرات اسلام تبعیت و پیروی کرد، تقوی و خود نگهداریش کامل شده و دیگر حرکت و تکاملی برایش وجود ندارد. حرکت هست، و این حرکت بقدری وسیع و گسترده و این تکامل چنان صعودی و پایان ناپذیر است که کسی جز خاندان عصمت و طهارت [یا سالکان حقیقی در طریق قرآن و اهل بیت]، یارای صعود به قله رفیع آن را نداشته و نخواهد داشت. دلیل این بینش اسلامی، برخی از آیات و بیانات وارده از ائمّه معصومین علیهم السّلام در زمینه تقوی است. اکنون یک آیه از آیات قرآن را بررسی می کنیم:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ.¹

گرامی ترین شما در پیشگاه خدا با تقواترین شماست.

واژه «تقی» که به معنای خود نگهدارترین است، خود بیانگر کثرت و زیادتی است و همین دلیلی است براینکه پایین تر از «تقی»، تقواهای دیگری نیز وجود دارد؛ زیرا در غیر این صورت، دلیلی برای بیان کثرت و زیادتی [آن هم از زبان قرآن که خالی از هرگونه اغراق و زیاده روی است] وجود نداشت.



در خطبه معروف «همام»، علی علیه السلام برای متقین بیش از صد فضیلت و یا بهتر بگوییم بیش از صد ویژگی بیان کرده و اوصاف اینگونه سالکان حقیقت را تشریح نموده است. در اینجا جهت بیان مقصود و رسایی مطلب (مراتب تقوی) برخی از جملات حضرت را ذیلاً می آوریم:

همام یکی از پیروان امیرمؤمنان علیه السلام بود. روزی به آن حضرت گفت: ای مولای من، تقوا پیشگان را چنان برای من وصف کن که گویی آنان را می بینیم. حضرت با بیان ویژگیهایی چند از متقین، سخنانش را به انجام رساند؛ ولی همام با این گفتار قانع نشد و با اصرار و الحاح بیشتر خواستار ادامه سخن شد. آنگاه حضرت خطبه معروف همام را با بیانی بلیغ و رسا بر زبان جاری ساخت:

... فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطَقُهُمُ الصُّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَضُّعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ... وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونُهُ فِي أَعْيُنِهِمْ...¹

تقوی پیشگان، فضیلتی خاص دارند: گفتارشان از روی صدق و راستی است؛ در لباس و پوشاک [و زندگیشان] اعتدال و میانه روی پیش می گیرند؛ راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است؛ از آنچه خداوند بر ایشان حرام دانسته است، چشم می پوشند... اگر به دلیل مرگ نبود، بر اثر اشتیاق به ثواب و هراس از عذاب، حتی به کوتاهی یک چشم برهم زدن، جان در بدنشان نمی ماند و بی درنگ به خدای خویش می پیوستند. [تنها] پروردگار در نزدشان بزرگ و غیر او [هر آنچه هست] پیش چشمانشان بی مقدار و پست و کوچک است.



همام که سخت تحت تأثیر کلمات مولا قرار گرفته بود [و شاید فکر می کرد که رسیدن به اوصاف و درک این فضائل از دسترس او خارج است]، صیحه ای زد و نقش بر زمین شد. آمدند که او را به هوش بیاورند، دیدند از دنیا رفته و جهان فانی را وداع گفته است. باری، این بیانات بخوبی روشنگر ادعای ما و در جهت اثبات مراتب تقوی است؛ چرا که چشم پوشی از محرمات الهی یک مرتبه از تقوی است و تواضع و فروتنی مرتبه ای دیگر و بی مقدار جلوه گر شدن هرآنچه که در هستی است در برابر خدا مرتبه ای بالاتر و...

ابعاد تقوی

تقوا دارای دو بُعد است: یک بُعد تقوی، عمل به واجبات و فرائض دینی است، و بُعد دیگرش ترک محرمات و ناشایستهاست.

در کلام مولا «إِثَارِ طَاعَتِهِ» بیانگر بُعد اول تقوی، و «أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ» (که بعداً خواهد آمد) نشانگر بُعد دوم آن است.

عنوان «کسر» که به معنای شکستن است در جایی استعمال می شود که حالت انسجام، سرسختی و صلابت وجود داشته باشد. می گوئیم «شیشه را شکستم». این برای این است که شیشه دارای صلابت و سختی است؛ ولی هرگاه شاخه تازه روییده ای را از درخت جدا کنیم، نمی گوئیم شکستم.

این تعبیر برای این است که نفس انسان در برابر شهوات و غرایز حیوانی، حالت صلابت و سرسختی دارد و بایستی با آن با قدرت برخورد کرد، نه با غفلت و سستی و... در همین رابطه است که فقهای عظام در کتاب «صوم» در اینکه روزه چیست؟ می گویند، روزه کف نفس و نگهداری آن از مفطرات است؛ چون می دانیم که نفس انسان آن هم در ماه رمضان در مقابل خوردنیها و آشامیدنیها و... اشتیهای کامل احساس می کند و نگهداری آن با قوت و قدرت صورت خواهد گرفت.



اهمیت تقوا در قرآن

از تعبیر مختلف قرآن در زمینه های تقوا، جهاد، عالم و... به ویژگی تقوا از دیدگاه قرآن نیز پی می بریم. قرآن زمانی که از برتری عالم نسبت به جاهل سخن می گوید، در مقام مقایسه این دو می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ». این بیان حاکی از این است که هر عاقلی به حکم وجدان و عقل، برتری عالم را نسبت به جاهل درک می کند و نیازی به اقامه دلیل و بیان برهان نیست. و یا آنگاه که از مجاهدین سخن می گوید، در مقام بیان برتری مجاهدین بر قاعدین [و توجیه گران خانه نشین] می فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا». در اینجا نیز مسئله مقایسه و امتیاز گروهی بر گروه دیگر به حکم وجدان و عقل پیش آمده است.

اما هرگاه در قرآن سخن از تقوی مطرح شده است، متّقین در مقابل بلهوسان شهوت پرست و... مقایسه نشده اند تا امتیاز یکی بر دیگری بیان شود، بلکه تقوا تنها در رابطه با الله بیان گردیده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ». نمی گوید متّقی بر غیر متّقی فضیلت دارد، و نمی فرماید متّقی با غیر متّقی مساوی نیست؛ می فرماید متّقی در پیشگاه خدا (عندالله) مطرح است و حسابش با خداست. تقوی موجب کرامت است و این کرامت در پیشگاه خداست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ). اینها همه حاکی از ویژگی خاص تقوی و بیانگر عظمت و کرامت تقوی است.

دنیا و دنیا پرستی

از جمله مواردی که در سخنان امیر مؤمنان علی (ع) و نهج البلاغه، فراوان به چشم می خورد، سخن درباره دنیا و دنیا پرستی است، چنان که در قرآن نیز آیات فراوانی در این باره آمده است. دنیا چیست؟ و در نظر علی (ع)، چگونه است؟ آیا دنیا مقبول است یا مطرود؟ دنیا، عبارت است از زمین و آنچه بر روی زمین است؛ عبارت است از طبیعت و جهان هستی. و از نظر علی (ع) و جهان بینی اسلامی، این دنیا نه تنها مطرود و مذموم نیست؛ بلکه مورد توجّه و نظر است.



الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.¹ دنیا کشتگاه آخرت است.

بنابراین، ابتدا باید جای زراعتی داشت تا در آن کاشت و بعد آن را در آخرت برداشت. پس پُر واضح است که دنیا مقبول است و همچنین، مورد توجّه و علاقه. اما این علاقه به دنیا نباید از حدّ طبیعی اش خارج شود. یعنی علاقه ای که به طور سرشتی و فطری در نهاد انسان قرار دارد، به شرط آن که از حدّ تمایلات فطری پا فراتر نگذارد و به تعلّق و وابستگی مبدّل نگردد، پسندیده و مقبول است؛ ولی اگر این غلّقه، از حدّ طبیعی و فطری خود بگذرد و به دلبستگی و شیفتگی مفرط و رکورد و انجماد، مبدّل گردد، دیگر پسندیده نیست، بلکه منفور و مطرود و همان است که آن را دنیاپرستی گویند، و در نهج البلاغه، درباره پرهیز از آن، تأکید فراوان شده است. بنابراین، روشن شد که در حالت طبیعی و اعتدال، دنیا وسیله رسیدن به هدف عالی و والاست، و محل تربیت انسان و جایگاه تکامل اوست. و این چنین دنیایی، هرگز مذموم نیست.

آری! از منظر علی(ع)، دنیا را باید دوست داشت و برای رسیدن به کمال، باید به آن توجّه کرد؛ اما دنیا پرستی، وابستگی، اسیر دنیا شدن و رکورد و سکون در آن – که برخلاف سیر تکاملی انسان است –، ممنوع و محذور است.

دنیا گذر است و آخرت، ماندگار

علی(ع) در موارد متعدّد، متذکر می شود که دنیا، رفتنی است و آنچه می ماند، آخرت است. لذا شایسته است که توجه انسان به سوی آخرت و امور مربوط به آن باشد. او می فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاَعْتَبِرَ. وَ اُعْتَبِرَ فَاَبْصَرَ. فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَ كَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ، وَ كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ، وَ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانَ.²

1- بحار الانوار، ج 70، ص 225.

2- نهج البلاغه، خطبه 103.



خدا بیامرزد مردی را که بیندیشد و پند گیرد و پند گیرد و بپذیرد؛ که گویی به اندک زمان، آنچه از دنیا بود، نمانده است، و آنچه از آخرت است، پاینده است. و هر شمرده [عمر] به سر آید، و هر چه چشمداشتنی است، در آید، و هر چه در آمدنی است، نزدیک است و به زودی خواهد آمد. و در جای دیگر می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخَدُوا مِنْ مَمَرَكُمْ لِمَمَرَكُم.¹
مردم! همانا دنیا خانه ای است رهگذر، و آخرت سرایی است پایدار. پس از گذرگاه خود [توشه] بردارید برای جایی که در آن پایدارید.
همچنین در خطبه ای دیگر می فرماید:

و لَنَعْمَ دَارٌ مِنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَاراً وَ مَحَلٌّ مِنْ لَمْ يُوْطَّنْهَا مَحَلًّا.²
دنیا، خانه است خوب برای کسی که آن را چون خانه نپذیرد، و محلی است برای آن که آن را وطن خویش نگیرد.

آنچه از این قبیل جملات فهمیده می شود، آن است که حضرت می خواهد بگوید که ای انسان ها! بدانید دنیا، چه سخت و چه راحت، چه خوب و چه بد، هر چه باشد، به هر حال می گذرد و آنچه ماندگار است، آخرت است که سرای دائمی شماست.

دنیا و مردم

علی (ع) می فرماید: الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَ النَّاسُ فِيهَا رِجَالٌ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَ رَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.³

1- همان، خطبه 203.

2- همان، خطبه 223.

3- همان، حکمت 133.



دنیا خانه ای است که از آن بگذرند، نه جایی که در آن به سر برند؛ و مردم در آن، دو دسته اند: یکی آن که خود را فروخت و خویش را به تباهی انداخت، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد ساخت.

از این حکمت، می توان آموخت که: دنیا، موجودی است که از موجودات مخلوق خالق یکتا، و همه مخلوقات خالق علیم، از روی حکمت و مصلحت آفریده شده اند و در خلقتشان نعمت و رحمت است و وجودشان لازم و ضروری. اما بشر در برابر این کائنات و موجودات، که برای به کمال رسیدن او خلق شده اند، برخورد متفاوتی دارد. عده ای دنیا را از آن رو که وسیله ای برای عبادت و جلب رضایت پروردگار است، دوست می دارند و برای رسیدن به هدف غایی - که همان کمالات است -، از آن استفاده می نمایند؛ ولی هرگز به آن دلبسته و وابسته نمی شوند. گروهی دیگر، هدف را فراموش کرده، دنیا را چون هدف نهایی و نهایت آرزوها می نگرند و چنان به آن تمسک می جویند که گویا برای آن، خلق شده اند و منزل دایمی آنهاست. بنابراین، دنیا یک چیز بیش نیست، و آن هم مقبول و پسندیده است؛ اما نگرش انسان ها و برخورد آنها با دنیا به دو صورت است: یکی نگرش دنیا پرستانه، که نزد علی (ع) و جهان بینی اسلامی، منفور و مطرود است؛ و دیگری نگرش الهی و خدا پرستانه، که مقبول و پسندیده است. پس آنجا که امیر مؤمنان علی (ع)، از بدی های دنیا می گوید، منظور و مرادش دنیا پرستی و دنیای دنیا پرستان است و نه چیز دیگر.

دنیا شناسی

حضرت علی (ع) در وصف دنیا، در خطبه ای چنین می فرماید:

و حقاً اقول ما الدُّنْيَا غُرَّتْكَ وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ. وَلَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْعِظَاتِ وَأَذْنَتَكَ عَلَى سِوَاءٍ. وَلَهِيَ بِمَا تَعْدُكَ مِنْ نَزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَالنَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَأَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغْرَّكَ.



ولربّ ناصح لها عندك متهم، و صادق من خبرها مكذبٌ ولئن تعرّفناها في الدّيار الخاوية والرّبوع الخالية لتجدنّها من حسن تذكيرك و بلاغ موعظتك بمحلّة الشّفيق عليك والشّحيح بك.¹

سخن به راستی می گویم. دنیا تو را فریفته نساخته، که تو خود، فریفته دنیایی و بدان پرداخته ای. آنچه را مایه عبرت است، برایت آشکارداشت، و میان تو و دیگری فرقی نگذاشت. او با دردها که بر جسم تو روانه می سازد، و با کاهشی که بر نیرویت پدید می آرد، راستگوتر از آن است که با تو دروغ گوید، و وفادارتر است از آن که با تو راه خیانت پوید، و بسا نصیحت گویی از سوی دنیا که وی را متهم داشتی و راستگویی که گفته او را دروغ پنداشتی. اگر در پی شناخت او باشی، در خانه های ویران و سرزمین های خالی از مردمان، اندرزهایی چنان نیکو فرا یاد تو آرد، و نمونه هایی برای گفتن پند، پیش چشمت دارد، که او را همانند دوستی یابی مهربان، و از بدبختی و تباهی ات نگران.

دنیای دنیا پرستان

حضرت علی(ع)، دنیای دنیا پرستان را مذموم می داند و اوصاف آن را چنین برمی شمارد:

مَا أَصْفَ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ، وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ! فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مِنْ اسْتَغْنَى فِيهَا فِتْنٌ، وَ مِنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزْنٌ.²

چگونه خانه دنیا را توصیف کنم که ابتدای آن، سختی و مشقت، و پایان آن، نابودی است؟ در حلال آن حساب است و در حرام آن، عذاب. آن که در آن بی نیاز است، گرفتار است، و آن که نیازمند است، اندوهناک.

و در جای دیگر می فرماید:

1- همان، خطبه 223.

2- همان، خطبه 83.



فَإِنَّ الدُّنْيَا رَفَقَ مَشْرِئُهَا، رَدَغَ مَشْرِعُهَا، يُونَقُ مَنَظَرُهَا، وَ يُوْبَقُ مَخْبَرُهَا. غُرُورٌ حَائِلٌ، وَضُوءٌ آفِلٌ، وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ سَنَادٌ مَائِلٌ، حَتَّى إِذَا أُنْسَ نَافِرُهَا، وَاطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا، قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا، وَ قَنَصَتْ بِأَحْبِلِهَا، وَ أَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا، وَ أَعْلَقَتْ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ، قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْكَ الْمَضْجَعِ، وَ وَحْشَةَ الْمَرْجِعِ، وَ مَعَايِنَةَ الْمَحَلِّ وَ ثَوَابَ الْعَمَلِ.¹

آبِ دُنیا همواره تیره و تار، و جای در آمدن به آب آن، گل آلود است. منظره ای دلفریب و سرانجامی خطرناک دارد. فریبده و زیباست؛ اما بی دوام. نوری است زودگذر؛ سایه ای است ناپایدار؛ ستونی است نااستوار. [روی خوش نماید،] تا آن که از وی گریزان است. بدو اُنس گیرد، و آن که بیگانه است با او، آرامش پذیرد. ناگاه [چون اسب چموش] به چهار دست و پای برخیزد، و ریسمان ها در آویزد، آماج تیرها [ی قضایش] سازد، و طناب مرگ بر گلویش اندازد. کشان کشانش براند، تا به گور تنگش رساند، که منزلگاهی است پر بیم، برای دیدن پاداش کردار از بهشت نعیم و یا کیفری از عذاب جحیم.

همچنین در ابتدای خطبه 111 نهج البلاغه، حضرت در مذمت دنیا، سخن خود را چنین آغاز می کند:

فَإِنِّي أَحْذَرُ كَمَ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلُوَّةٌ خَضِرَةٌ، حَفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّيْتُ بِالْعَاجِلَةِ، وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَ تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ، لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَ لَا تُؤْمِنُ فَجَعَتُهَا غَرَارَةٌ ضَرَّارَةٌ. حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ. نَافِدَةٌ. أَكَالَةٌ غَوَالٍه.

من شما را از دنیا می ترسانم که [در کام] شیرین است و [در دیده] سبز و رنگین. پوشیده به شهوات و خواهش های نفسانی، و [با مردم] دوستی ورزد با نعمت های زودگذر این جهانی. متاع اندک را زیبا نماید، و در لباس آرزوها درآید، و خود را با زیور غرور و بیاراید. شادی آن، نپاید و از



اندوهش ایمن بودن، نشاید. فریبده ای است بسیار آزار. رنگ پذیری است ناپایدار؛ فنا شونده‌ای است مرگبار؛ کشنده‌ای تبهکار.

و در ادامه همان خطبه، چنین می‌فرماید:

کَمَ مِنْ وَائِقٍ بِهَا فَجَعَتَهُ، وَ ذِي طَمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعَتْهُ. وَ ذِي أَبْهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِيرًا وَ ذِي نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلًا. سُلْطَانَهَا دَوْلٌ، وَ عِيشُهَا رَنْقٌ، وَ عَذْبُهَا أَجَاجٌ وَ حُلُوهَا صَبْرٌ، وَ غَذَاؤُهَا سَمَامٌ، وَ أَسْبَابُهَا رَمَامٌ. حَيْثُهَا بَعْرُضٌ مَوْتٌ. وَ صَحِيحُهَا بَمَرُضٌ سُقْمٌ. مَلِكُهَا مَسْلُوبٌ، وَ عَزِيزُهَا مَغْلُوبٌ وَ مَوْفُورُهَا مَنكُوبٌ، وَ جَارُهَا مُحْرُوبٌ.

با کسی که بدان اعتماد کرد و ناگهان، مزه تلخ مصیبت را بدو چشاند؛ و بسا صاحب اطمینانی که ناگهانش در خاک و خون نشاند. بسا صاحب عظمتی که او را خرد و ناچیز ساخت؛ و بسا فخرفروشی که او را به خواری انداخت. حکومت آن، زودگذر است و عیش آن، تیره و تار. گوارای آن شور است و شیرین آن با تلخی آمیخته. غذای آن زهر، و اسباب و دستگاه آن، پوسیده در هم ریخته. زنده آن در معرض مردن، تن درشتش دست خوش در بیماری به سر بردن. ملک آن بر باد رفته، عزیز آن شکست خورده. آن که از آن فراوان دارد، گرفتار نکبت و وبال است، و آن که بدو پناه برده، غارت زده و ربوده مال.

سراسر نهج البلاغه، پر است از این قبیل مضامین و تعابیر زیبا که در ذم دنیا پرستی و دنیا پرستان است.

دنیای خدا پرستان

امیر مؤمنان علی(ع)، در برابر دنیای دنیا پرستان، دنیایی را معرفی می‌کند که دنیای زاهدان، مؤمنان و خردمندان است؛ دنیایی خوش و خرم، زیبا و دلکش و قابل تحمل، زیرا آنها با چشم بصیرت، درون و برون دنیا را می‌نگرند.



به چشم نهان بین، نهان جهان را
که چشم عیان بین، نبیند نهان را
(ناصر خسرو)

حضرت در خطبه 230 نهج البلاغه، در وصف زاهدان می فرماید:
كانوا قوماً من أهل الدنيا و كسوا من أهلها، فكانوا فيها كمن ليس منها. عملوا فيها بما يبصرون، و بادروا فيها ما يحذرون، تقلّب أبدانهم بين ظهرائى أهل الآخرة، يرون أهل الدنيا يعظمون موت أجسادهم و هم أشدّ إعظاماً لموت قلوب أحيائهم.
آنها (زاهدان) مردمی هستند در دنیا که دنیا پرست نیستند و در آن، چون کسی به سر می برند که از مردم دنیا نیست. کار را از روی بصیرت کنند و در ترک زشتی ها از همه سبقت گیرند. بدن هایشان به گونه ای در تلاش و حرکت است، که گویا در میان مردم آخرت اند. اهل دنیا را می بینند که مرگ بدن هایشان را بزرگ می پندارند؛ اما آنان مرگ دل های زندگان را بزرگ تر می شمارند.

و در حکمتی دیگر فرموده است:

انّ أولياء الله هم الذين نظروا إلى باطن الدنيا إذا نظر الناس إلى ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها إذا اشتغل الناس بعاجلها، فأما اتوا منها ما خشوا أن يميتهم، و تركوا منها ما عملوا أنه سيتركهم، و رأوا استكثار غيرهم منها استقلالاً. و دركهم لها فوتاً. أعداء ما سالم الناس، و سلم ما عادى الناس. بهم علم الكتاب و به علموا. و بهم قام الكتاب و به قاموا. لا يرون مرجواً فوق ما يرجون، ولا مخوفاً فوق ما يخافون.¹

دوستان خدا آنان اند که به درون دنیا نگریستند، هنگامی که مردم برون (ظاهر) آن را دیدند و به فردای آن پرداختند. آنگاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند، پس هوای نفسانی که آنان



را از پای در می آورد، میرانند، و آن را که دانستند به زودی رهانشان خواهد کرد، رانند، و بهره‌گیری فراوان دیگران را از جهان، خوار شمردند و دست یافتنشان را بر نعمت دنیا، از دست دادن آن خواندند. دشمن آن اند که مردم با آن آشتی کرده اند، و با آنچه مردم با آن دشمن اند، در آشتی به سر برده اند. قرآن به آنان شناخته شد و آنان به کتاب خدا آگاه اند؛ قرآن به آنان پابرجاست و آنان به قرآن برپایند. بیش از آنچه بدان امید بسته اند، در دیده نمی آرند، و جز از آنچه از آن می ترسند، از چیزی بیم ندارند.

فریب دانه نتواند مرا در دام آوردن
که از آغاز هر کار آخر آن کار می بینم
(صائب تبریزی)

خصوصیات دنیا پرستان

حضرت علی (ع)، در نامه اش به امام حسن (ع)، در معرفی دنیا پرستان و وصف حال آنها می فرماید: فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَ سَبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ يَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلُهَا، وَ يَقْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرُهَا، نَعَمٌ مَعْقَلَةٌ، وَ أُخْرَى مَهْمَلَةٌ، قَدْ أَضَلَّتْ عَقُولُهَا، وَ رَكِبَتْ مَجْهُولُهَا، سُرُوحٌ عَاهَةٌ بُوَادٍ وَ عَثٌ، لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يَقِيمُهَا، وَ لَا مَسِيمٌ يَسِيمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِالْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَ غَرَقُوا فِي نَعْمَتِهَا، وَ اتَّخَذُوا رَبًّا، فَلَعَبَتْ بِهِمْ وَلَعَبُوا بِهَا، وَ نَسُوا مَاوَرَاءَ. رَوَّيْدَا يَسْفِرُ الظَّلَامَ. كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتْ الْأَطْعَانُ، يَوْشُكُ مِنْ أَسْرَعِ أَنْ يَلْحَقَ.¹

همانا دنیا پرستان، چون سگ های درنده، عووکنان، برای دریدن صید در شتاب اند. برخی به برخی دیگر هجوم آورند، و نیرومندشان، ناتوان را می خورد و بزرگ ترها، کوچک ترها را، و یا چون شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته، و برخی در بیابان رها گشته، که راه گم کرده اند و در جاده های نامعلومی در حرکت اند و در وادی پر از آفت ها، و در شنزاری که حرکت، با

1- همان، نامه ی 31.



کندی صورت می گیرد، گرفتارند؛ نه چوپانی دارند که به کارشان برسد، و نه چراننده ای که به چراگاهشان برسد. دنیا آنها را به راه کوری کشاند و دیدگانیشان را از چراغ هدایت بیوشاند. در بیراهه سرگردان، و در نعمت ها غرق شده اند و آنها را پروردگار خود قرار داده اند. هم دنیا آنها را به بازی گرفته، و هم آنها با دنیا به بازی پرداخته اند و آخرت را فراموش کرده اند. اندکی مهلت ده. به زودی تاریکی برطرف شود، گویا مسافران به منزل رسیده اند، و آن کس که شتاب کند، بُود که کاروان را دریابد.

پرهیز از دنیا پرستی

علی (ع) همواره می کوشید که انسان ها را از تعلّق و دلبستگی به دنیا برهاند و توجّه آنها را به حقیقت زندگی و هدف آن، و عاقبت زندگانی و غایت آن، سوق دهد و در یک کلام بگوید:

وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا! فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قَلْعَةٍ، وَ لَيْسَتْ بَدَارِ نَجْعَةٍ، قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارُ هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرُهَا بِشَرِّهَا، وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا، وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا. لَمْ يَصِفْهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَمْ يَضَنْ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ. خَيْرُهَا زَهِيدٌ، وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ. وَ جَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَ مُلْكُهَا يَسْلُبُ، وَ عَامَرُهَا يَخْرُبُ. فَمَا خَيْرُ دَارٍ تَنْقُضُ نَقْضَ النَّبِيَاءِ، وَ عَمَرُ يَنْفِي فَنَاءَ الزَّادِ، وَ مَدَّةٌ تَنْقُطُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ. اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلِبِكُمْ، وَ اسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ. وَ أَسْمَعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ. إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكَّى قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ ضَحَكُوا، وَ يَشْتَدُّ حَزْنُهُمْ وَ إِنْ فَرَحُوا، وَ يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَ إِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا.¹

شما را از دنیا پرستی می پرهیزانم، که منزلگاهی است ناپایدار، نه خانه ماندن است و نه جایگاه قرار. خود را آراسته و به آرایش خویش، شیفته است و دیگران را به زینت خویشتن، فریفته. خانه ای نزد خداوند آن خوار [و متاعی بی قرار]. حلال آن را به حرامش معجون داشته است؛ و خوبی



آن را به بدی اش مقرون؛ و زندگانی اش را به مرگ آمیخته است، و در کاسهٔ شهادت، شرنگ ریخته است. خداوند تعالی، آن را برای دوستانش نگزید و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید. خیرِ آن اندک است و شرِّ آن، آماده. فراهم آن پریشان و مُلکِ آن ربوده، و آبادانِ آن، رو به ویرانی نهاده. آنچه ویران گردد، خانهٔ خوبی نیست و به کار نیاید، و عمری که چون توشه پایان پذیرد، زندگانی به شمار نیاید، و روزگاری که چون پیمودنِ راه به سر آید، دیر نیاید. آنچه را خدا بر شما واجب کرده، مطلوب خود شمارید، و توفیقِ گزاردنِ حقِّی را که از شما خواسته، هم از او چشم دارید؛ و پیش از آن که مرگ شما را فرا خواند، گوش به دعوتش بدارید. آنان که خواهان دنیا نیستند، دل هاشان گریان است، هرچند بخندند، و اندوهشان فراوان است، هرچند شادمان گردند، و با نفس خود در دشمنی بسیار به سر برند، هرچند دیگران بدانچه نصیب آنان شده، غبطه خورند.

و در جای دیگر می فرماید:

فَأَزْمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ، الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالِ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ. فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَلَةِ الْعَجَالِ، وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ، وَجَأَرْتُمْ جَوَارَ مَتَبَلِّ الرُّهْبَانِ. وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ التَّمَاسِ الْقَرِيبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ غَفَرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ، وَحَفَظَهَا رِسْلُهُ، لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ.¹

ای بندگان خدا! از خانه ای که سرنوشت مردم آن نیستی است، قصد رفتن کنید. مبادا مغلوب آرزو شوید و آهنگِ ماندن کنید. به خدا، اگر چون شتر بچه مُرده، بزارید و چون کبوتر جُفت از دست داده، بانگ برآرید، و چون راهب ترکِ دنیا گفته، فریاد کشید، و مال و فرزندان در راه



قربت خدا دهید تا رتبت شما افزوده گردد، یا گناهانتان بخشوده؛ گناهایی که در نامه های او ثبت است و شمرده، و فرشتگان وی، آنان را از خاطر نبرده. این همه، در مقابل ثوابی که از خدا برای شما آرزو می دارم، و از کیفر او که از آن بر شما می ترسم، اندک است و ناچیز.

دنیا و آزمایش مردم

علی(ع) کراراً تأکید می نماید که این دنیا، با همه زرق و برقش سرای دائمی شما نیست و جاذبه های آن، برای امتحان و آزمایش شماست. اگر از این آزمایش، سربلند و پیروز بیرون بیایید، سرای سعادت و بهشت رضوان، نصیبتان خواهد شد:

و ظَفَ لَكُمْ مَدَدًا، فِی قَرَارِ خَبْرَةٍ، وَ دَارِ عِبْرَةٍ. أَنْتُمْ مَخْتَبَرُونَ فِيهَا، وَ مُحَاسِبُونَ عَلَيْهَا.¹
برای هر یک زمانی معین کرد، در این جهان که جای آزمایش است و خانه عبرت. شما را در آن می آزمایشند و محاسبه می نمایند.

و در جای دیگر، می فرماید:

إِيَّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخَذُّوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ؛ وَلَا تَهْتَكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ. وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ، فَبِهَا اخْتَبَرْتُمْ، وَ لَهَا خَلَقْتُمْ.²

مردم! همانا دنیا، خانه ای است رهگذر و آخرت، سرایی است پایدار. پس از گذرگاه خود [توشه] بردارید، جایی که در آن پایدارید؛ و مدّید پرده های یکدیگر را نزد آن کس که نهان شما را [از شما بهتر] می داند. بیرون کنید از دنیا دل هایتان را، قبل از آن که بیرون رود از آن تن هایتان. شما را در دنیا آزموده اند و برای جز دنیا، آفریده اند.

و در خطبه شصت و سوم نهج البلاغه، در همین موضوع می فرماید:

1- همان، خطبه 83.

2- همان، خطبه 203.



أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا؛ وَلَا يَنْجِي بَشِيءٌ كَانُ لَهَا. ابْتَلَى النَّاسَ بِهَا فِتْنَةً، فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرَجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ؛ وَ مَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدَمُوا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوا فِيهِ.¹

آگاه باشید! دنیا خانه ای است که از گزند آن ایمنی نیست، مگر در آن خانه [کاری کنند که توشه آخرت است]، نه به کار دنیا پردازند؛ چه، آن مایه حسرت است. مردم به دنیا مبتلایند و به توشه آزمایش درآیند. پس آنچه برای دنیا گرفته اند، حساب آن بکشند، و از آنان بستانند؛ و آنچه برای جز دنیا به دست آورده اند، بدان رسند و در نعمت آن بمانند.

عبرت از گذشتگان

امیر مؤمنان، با شاهد مثال قرار دادن گذشتگان و این که آنها چون ما روزی در این جهان قرار داشته اند و هر چه کاشته یا برداشته اند، همه را گذاشته، به سرای ابدیت، رفته اند. قصد عبرت آموزی انسان ها و متنبه کردن آنها از آن واقعیت را داشته اند:

عباد الله! إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ. لَا يَعُودُهَا قَدٌ وَلِيَّ مِنْهُ، وَلَا يَبْقَى سِرْمَدًا مَا فِيهِ. آخِرُ فَعَالَةٍ كَأَوَّلِهِ. مُتَسَابِقَةٌ أُمُورُهُ، مُتَظَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ. فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُو كَمِ حَدِّ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ. فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيَاطِينُهُ فِي طَغْيَانِهِ، زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ. وَ النَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ.²

بندگان خدا! روزگار بر آیندگان چنان گذرد که بر گذشتگان. باز نگردد آنچه گذشت از آن، و نماند چیزی در آن جاودان. پایان کارش با آغاز آن یکسان؛ سختی های آن بر یکدیگر سبقت جویان است و هر یک، دیگری را پشتیبان. گویی قیامت شما را می خواند، هم چنان که ساربان، شتر بچه را خواند. کسی که جز به حساب نفس خویش پردازد، خود را در تاریکی ها سرگردان

1- همان، خطبه 63.

2- همان، خطبه 157.



سازد و به هلاکت اندازد. شیطان های او، مهارش را گرفته، در سرکشی کشانند و کردارهای زشت او را در دیده وی زیبا گردانند. پس بهشت، پایان راه پیشتازان است، و دوزخ، منزلگاه تقصیر کاران واپس مانده.

و در جای دیگری می فرماید:

أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِنَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطُولُ أَعْمَارًا، وَ أَبْقَى آثَارًا، وَ أَعْدَّ عَدِيدًا، وَ اكْشَفَ جُنُودًا! تَعْبُدُوا لِلدُّنْيَا أَيْ تَعْبُدُوا، وَ آثَرُوهَا أَيْ إِثَارًا. ثُمَّ ظَنَعُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مَبْلَغٍ وَلَا ظَهَرَ قَاطِعٍ، فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفَدْيَةٍ، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ، أَوْ أَحَسَّتْ لَهُمْ صَحْبَةً! بَلْ أَرَهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ، وَ أَوْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ، وَ ضَعُضَعَتْهُمْ بِالنَّوَائِبِ، وَ عَقَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاخِرِ، وَ وَطَّئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ، وَ أَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رِيبَ الْمُنُونِ. فَقَدْ رَايْتُمْ تَنْكُرُهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا، وَ آثَرَهَا وَ أَخْلَدَ إِلَيْهَا، حَتَّى ظَنَعُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ، وَ هَلْ زَوَّدَتْهُمْ إِلَّا السَّعْبَ، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ، أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ. أَوْ أَعَقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ! أَفَهَذِهِ تَوَثُّرُونَ، أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ؟ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرُصُونَ؟ بِهَ فَبَسَّتِ الدَّارَ لِمَنْ لَمْ يَتَّهِمْهَا، وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا. فَاعْلَمُوا - وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَ ظَاعِنُونَ عَنْهَا.¹

آیا شما در جای آنان که مُردند، به سر نمی برید؟ عمری درازتر از شما داشتند، و آثاری پایدارتر به جا گذاشتند، و تخم آرزو بیشتر در دل کاشتند، و شمارشان فزونتر بود، و سپاهیان‌شان فراگیرتر. دنیا را چه سان پرستیدن و آن را چگونه بر خود گزیدند؟ پس از آن، رخت بر بستند، بی توشه ای که کفایت آنان تواند، و یا مرکبی که به منزلشان رساند. شنیده اید دنیا خود را فدای آنان کرده باشد؟ یا به گونه ای یاریشان داده، یا با آنان به نیکی به سر برده باشد؟ نه، هرگز! بلکه سختی آن، بدانها چنان رسید که پوست و گوشتشان را درید. با سختی‌ها سستشان کرد. و با مصیبت‌ها خوارشان نمود، و بینی‌شان را به خاک مالید و لگدمال کرد؛ و دشواری‌های زمانه را بر آنان



افزود. دیدید چگونه آن را که برابرش فروتنی کرد، و بر خویشتن گزید و روی بدو آورد، شناخت و با او نساخت تا آن که بار بستند و برای همیشه از آن گسستند. آیا جز گرسنگی توشه ای همراهشان کرد؟ یا جز در سختی شان فرود آورد؟ یا روشنی آن برایشان جز تاریکی بود؟ یا جز پشیمانی چیزی بدرقه راهشان نمود؟ آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می دارید؟ یا بدان اطمینان می کنید؟ یا در آرزوی آن به سر می برید؟ پس دنیا، بد خانه ای است برای کسی که خوشبین باشد و بدان گمان بد نیارد، یا در آن، خود را از بیم وی ایمن شمارد. پس بدانید که آن را ترک خواهید کرد و از آن، رخت خواهید بست.

حضرت علی (ع) در نامه ای، بعد از آن که معاویه را از دنیا پرستی و آثار آن، آگاهی می دهد چنین می گوید:

ولو اعتبرت بما مضی حفظت ما بقی.¹

اگر از آنچه گذشته عبرت گیری، آنچه را که باقی مانده می توانی حفظ کنی.

آثار دنیا پرستی

امیر مؤمنان (ع) در نهج البلاغه بر مذمت دنیا پرستی تأکید فراوان دارد و انسان ها را از نزدیکی به آن، بر حذر می دارد؛ زیرا به گفته ایشان، بر آن، آثاری مترتب است که آن آثار، مطرود و مذموم است. ما در اینجا به بعضی از آن آثار، اشاره می کنیم:

1- دنیا پرستی و خشم خدا: علی (ع) در خطبه 161 می فرماید:

و وصف لكم الدنیا و انقطاعها، و زوالها و انتقالها، فأعرضوا عما يعجبكم فيها لقله ما يصحبكم منها. أقرب دار من سخط الله، و أبعداها من رضوان الله.



[و خداوند،] دنیا را برای شما وصف کرد که گذرا است و نپاید و از این بدان گرایید. پس روی بگردانید از آنچه شما را در آن شاد می گرداند، که اندک چیزی از آن، همراه شما می ماند. دنیا، نزدیک ترین خانه به خشم خدای قهار است، و دورترین آن از خشنودی پروردگار.

2- دنیا و نزول عذاب الهی: حضرت در خطبه 178 می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الدُّنْيَا تُغَرِّمُ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَ الْمَخْلَدَ إِلَيْهَا، وَلَا تَنْفَسُ بَمِنْ نَافَسٍ فِيهَا، وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا. وَ أَيْمُ اللَّهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ نَعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ «بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ».

ای مردم! همانا دنیا آرزومند و خواهان خود را فریب می دهد. آن را که در خواستن وی، با دیگران هم چشمی کند، عزیز نمی دارد، و کسی را که بر او چیرگی جوید، مغلوب می سازد؛ و به خدا سوگند، هرگز مردمی زندگانی خرم و نعمت فراهم را از کف ندادند، مرگ به [کیفر] گناهایی که انجام دادند «که خدا بر بندگان، ستمکار نیست».

3- دنیا پرستی و دوری از آخرت: علی (ع) در حکمتی به این مطلب، اشاره نموده، می فرماید:

إِنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عَدَوَانِ مُتَفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا. وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَ مَاشَ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُمَا بَعْدَ ضَرْتَانِ.¹

همانا دنیا و آخرت، دو دشمن اند نافرهم (اجتماع ناپذیر)، و دو راه اند مخالف هم. آن که دنیا را دوست داشت و مهر آن را در دل کاشت، آخرت را نپسندید و دشمن انگاشت؛ و دنیا و آخرت،



چون خاور و باخترند و آن که میان آن دو رود، چون به یکی نزدیک گردد، از دیگری دور شود؛ و آن دو، همواره به یکدیگر زیان رسانند.

تا چنین طالبی تو دنیا را کی توانی بدید، عقبی را

(حقیقه الحقیقه سنایی غزنوی)

4- فراموشی مرگ و قیامت، فروپاشی اتحاد و مودت: از دیگر آثار دنیا پرستی که امام علی (ع) در نهج البلاغه، آن را متذکر شده است، یاد مرگ و آخرت و همچنین، از بین رفتن اتحاد و دوستی بین مسلمانان است:

قد غاب عن قلوبکم ذکر الآجال، و حضرتم کواذب الآمال. فصارت الدنیا أملك بکم من الآخرة، والعاجله أذهب بکم الآجله، و إنما أنتم إخوانٌ علی دین الله ما فرق بینکم إلا خبث السرائر، و سوء الضمائر. فلا تو ازرون ولا تناصحون ولا تباذلون ولا تواذون. ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرکونه ولا یحزنکم الکثیر من الآخرة تحرمونه. و یقلقکم الیسیر من الدنیا یفوتکم حتی یتبین ذلک فی وجودهکم، و قلّه صبرکم عما زوی منها عنکم کأنها دار مقامکم، و كأن متاعها باق علیکم. و ما یمنع أحدکم أن یتقبل أخاه بما یخاف من عیبه، إلا مخافه أن یتقبله بمثله. قد تصافیتم علی رفض الآجل و حبّ العاجل. و صار دین أحدکم لعقه علی لسانه. صنع من قد فرغ من عمله و أحرز رضی سیّده.¹

یادِ مرگ، از دل های شما رفته است و آرزوهای فریبنده، جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت مالکتان گردیده و این جهان، آن جهان را از یادتان برده. همانا شما برادران دینی یکدیگرید. چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز درونِ پلید و نهادِ بد که با آن به سر می برید. نه همدیگر را یاری می کنید؛ نه خیرخواه همید؛ نه به یکدیگر چیزی می بخشید، و نه با هم دوستی می ورزید.



شما را چه می شود که به اندک دنیا، که به دست می آورید، شاد می شوید؛ و از بسیار آخرت، که از دستتان می رود، اندوهناک نمی گردید؟ و اندک دنیا را که از دست می دهید، ناآرامتان می گرداند؛ چندان که این ناآرامی، در چهره تان آشکار می شود، و ناشکیبا بودن از آنچه بدان نرسیده اید، پدیدار. گویی که دنیا شما را خانه اقامت و قرار است، و کالا و سود آن، همیشه برای شما پایدار. چیزی شما را باز نمی دارد از آن که عیب برادر خود را - که از آن بیم دارد - رویاروی او بگویید، جز آن که می ترسید که او همچنان عیب را [که در شما است] به رُختان آرد. در وا گذاشتن آخرت و دوستی دنیا، با هم یک دلید و هر یک از شما، این را [فقط] بر سر زبان دارید و از این کار خشنودید، همانند کارگری که کار خود را به پایان آورده، و خشنودی مولای خود را حاصل کرده.

5- آثار منفی دنیا پرستی: حضرت علی (ع)، در حکمتی اثر منفی دلبستگی به دنیا را چنین مطرح می نماید:

و من استشعر الشغف بها ملأت ضميره أشجاناً لهنّ رقص علی سويداء قلبه؛ همّ يشغله و همّ يحزنه، كذلك حتّى يؤخذ بكظمه فيلقى بالفضاء.¹

و آن که خود را شیفته دنیا دارد، دنیا درون وی را از اندوه، پُر کند. اندوه ها در دانه دل او رقصان، اندوهش سرگرم کند و اندوهی نگران، تا آنگاه که گلایش بگیرد و در گوشه ای بمیرد. و در جای دیگر می فرماید:

مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحَبِّ الدُّنْيَا التَّاطَلَ قَلْبُهُ مِنْهَا بَثَلًا: همّ لا يفبه، و حرص لا يترکه، و أمل لا یدرکه.²
و آن کس که قلب او با دنیا پرستی پیوند خورد. همواره جانفش گرفتار سه مشکل است: اندوهی رها نشدنی، حرصی جدا نشدنی، و آرزویی نیافتنی.

1- همان، حکمت 367.

2- همان، حکمت 228.



راه اصلاح دنیا

روزی امام علی (ع) در بصره، به خانهٔ علاء پسر زیاد حارثی، که از یاران او بود رفت تا حال وی را بپرسد. چون حضرت بزرگی و عظمت خانهٔ او را دید، به او فرمود:

ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا. أما أنت إليها في الآخرة كنت أحوج، و بلى إن شئت بلغت بها الآخرة تفرى فيها الضيف و تصل فيها الرحم، و تطلع منها الحقوق مطالعها، فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة.¹

این خانهٔ فراخ در دنیا به چه کارت آید که در آخرت، نیازت به چنین خانه ای بیشتر شاید! آری؛ و اگر خواهانی بدان به آخرت رسیدن هم توانی: در آن به پذیرایی مهمان خواهی نشست و با خویشاوندانت خواهی پیوست و حقوقی را که بر گردن داری، بیرون توانی ساخت و به مستحقانش رسانی، و بدین سان، به آخرت توانی پرداخت.

این سخنان امیر مؤمنان، بدان معناست که از امور دنیوی، آنچه را که حلال است، می توان استفاده نمود، اما باید تکلیف خود و آن حقوقی را که بر عهده داریم، ادا نماییم. حضرت در حکمتی زیبا، راه اصلاح دنیا را چنین بیان می فرماید:

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ، وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ.²

آن که میان خود و خدا را اصلاح نماید، خدا میان او و مردم را اصلاح گرداند؛ و آن که کارِ آخرت خود را درست کند، خدا کار دنیای او را سامان دهد.

و به همین مضمون در خطبهٔ دیگری می فرماید:

1- همان، خطبهٔ 209.

2- همان، حکمت 89.



لا خیر فی شیء من أزوادها الا التقوی. من أفلّ منها استکثر ممّا يؤمنه. و من استکثر منها استکثر ممّا یوبقه، و زال عمّا قلیل عنه.¹

توشه نیک از آن (دنیا) نتوان برداشت، جز تقوا و ترس از خدا. کسی که از دنیا کمتر بهره بردارد، از آنچه موجب ایمنی اوست، بیشتر دارد؛ و آن که از دنیا نصیب بیشتر گیرد، از آنچه موجب هلاک اوست، بیشتر گرفته و به زودی زوال پذیرد.

نتیجه گیری

هرگاه در قرآن و نهج البلاغه سخن از تقوی مطرح شده است، متّقین در مقابل بلهوسان شهوت پرست و... مقایسه نشده اند تا امتیاز یکی بر دیگری بیان شود، بلکه تقوا تنها در رابطه با الله بیان گردیده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ». نمی گوید متّقی بر غیر متّقی فضیلت دارد، و نمی فرماید متّقی با غیر متّقی مساوی نیست؛ می فرماید متّقی در پیشگاه خدا (عندالله) مطرح است و حسابش با خداست. تقوی موجب کرامت است و این کرامت در پیشگاه خداست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ). اینها همه حاکی از ویژگی خاصّ تقوی و بیانگر عظمت و کرامت تقوی است.

ذکر این نکته ضروری است که میان تقوا و دنیا و آخرت، هیچ تضادی نیست و می توان همه را با هم داشت. این مطلب، به وضوح در نهج البلاغه و دیگر سخنان امیر مؤمنان علی (ع) مشاهده می شود. جمع میان دنیا و آخرت و برخورداری از هر دو به یقین ممکن است. رسیدن این امر، با هدف قرار گرفتن آخرت و وسیله قرار دادن دنیا، ممکن می شود و نه برعکس که دنیا هدف، و آخرت وسیله شود، که این، همان دنیا پرستی ای است که علی (ع)، همگان را از آن نهی نموده و آن را مطرود و مذموم دانسته است. بنابراین، برخورداری از دنیا، مستلزم محرومیت از آخرت نیست و می توان از نعمت های حلال خدا بهره کافی برد و با تقوا و به خوبی زندگی کرد، چنان



که حضرت سلیمان، پیامبر خدا بود و زندگی بسیار خوب و مرفه ای داشت؛ ولی هرگز دنیا پرست نبود، بلکه خدا پرست و آخرت گرا بود، و نکته همین است و بس.

منابع

قرآن و نهج البلاغه

- آیت الله سید محمد تقی مدرسی، معارف قرآن کریم، انتشارات محبّان الحسین، 1379
- خرم شاهی - بهاء الدین - دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ویرا، پاییز 77، چاپ اول، ایران مهر
- دستغیب، سید عبدالحسین، گناهان کبیره، انتشارات حاج محمد ضرابی، 63، نهم، [بیتا] صحاف و چاپ یگانه
- سعدی، مصلح ابن عبدالله، گلستان سعدی، نشر نامک، 1383، چهارم، نامک
- سلطانی، غلامرضا، تکامل در پرتو اخلاق، دفتر انتشارات اسلامی، بهار 77، چاپ 19، چاپخانه دفتر انتشارات اسلامی
- سید اصغر ناظم زاده قمی، جلوه های حکمت، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1377
- طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الاشراف، اهتمام سید مهدی شمس الدین، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، 1377، چهارم، 1369، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی بن ابی طالب (ع)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، تهران، چاپ پنجم، سال 1363، ج 4، بردگان درهم و دینار.
- الکنجی شافعی. محمد بن یوسف: کفایت الطالب، انتشارات حیدریه نجف، دارالحیاء تراث، چاپ دوم، 1390 ه. ق.
- محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه امیرالمومنین (ع)، ترجمه مهدی مهریزی، چاپ اول، انتشارات دارالحديث، 1382
- مطهری. مرتضی: سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، قم، 1358



بررسی دامنه دین در عرصه عقاید، اقتصاد و سیاست از منظر امام علی (ع) در نهج البلاغه

رفعت مرادی پری (دانشگاه آزاد اسلامی، واحد امیدیه، امیدیه، ایران)

چکیده

قلمرو دین و گستره‌ی شریعت، یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و کلام جدید است که دغدغه‌های اجتماعی در نظام‌های اجتماعی و دینی را پاسخ می‌دهد و با استمداد از روش‌شناسی صحیح دین‌پژوهی، دامنه‌ی دین در عرصه‌های گوناگون علوم طبیعی، انسانی، فلسفی و عرفانی را مشخص می‌سازد. منابع دین اسلام به ویژه سنت علوی، به پرسش‌های این مسئله پاسخ می‌دهد و قلمرو حداقلی یا حداکثری دین در حوزه‌های مذکور را تبیین می‌نماید.

فرضیه‌ی نگارنده این است که سنت علوی علاوه بر مسائل اخروی، فردی و روحی به مسائل دنیوی، اجتماعی و مادی نیز پرداخته و در دامنه‌ی برخی از این پرسش‌ها به صورت حداقلی و در پاره‌ای دیگر به شکل حداکثری پاسخ داده است. بنابراین، نمی‌توان قلمرو دین در سنت علوی را به امور اخروی محدود ساخت و یا این که با اعراض از عقل و تجربه، تمام نیازهای خُرد و کلان آدمیان را بدان مستند کرد.

طرح مسئله‌ی قلمرو دین از زوایای گوناگون تئوریک و کاربردی برای جامعه‌ی علوی ضروری می‌نماید؛ توضیح مطلب این که تعیین گستره‌ی شریعت، ساختار توزیع قدرت در جامعه و نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را مشخص می‌سازد و محدوده‌ی دخالت عقل جمعی و آرا مردم را در کنار اوامر و نواهی الهی تعیین می‌کند؛ به عبارت دیگر، تشخیص دامنه دین در عرصه‌های مختلف، منطقه‌ی الفراغی را برای فعالیت مردم بازگو می‌نماید. این مطلب، ضرورت کاربردی بحث از قلمرو دین را روشن می‌سازد که در ادامه مقاله به تشریح و بررسی آن می‌پردازیم؛ لازم به ذکر است، منبع اصلی در نگارش این مقاله نهج البلاغه بوده است.

واژه‌های کلیدی: جامعه علوی، نهج البلاغه، دین، سیاست، اقتصاد، عقاید.



مقدمه و تعریف واژگان

دو واژه‌ی اساسی در این مقاله عبارتند از: واژه‌ی «قلمرو» و واژه‌ی «دین». دین در لغت، به معنای اطاعت، جزا، خضوع، تسلیم و مانند این‌ها است.¹ و در اصطلاح متکلمان و عارفان و حکیمان مشرق و مغرب زمین از تعاریف گوناگون ماهوی، غایت انگارانه، دین دارانه، کارکردگرایانه، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و ترکیبی برخوردار است. واژه‌ی دین در قرآن بیش از نود بار در معانی جزا و پاداش و اطاعت و بندگی و سلطنت و شریعت و قانون و ملت و تسلیم و اعتقادات به کار رفته است.² و در روایات نیز به معنای ایمان، یقین، حُب و بغض قلبی، عزت، نور، حیات، اخلاق حَسَن و مانند این‌ها استعمال شده است.³

منظور امام علی (ع) از دین حق، اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر حق تعالی، و مصداق حقیقی تسلیم، همانا دین اسلام است. به گفته‌ی امیرالمؤمنین علی (ع)، «اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید و با دیده‌ی عنایت پروراند. پس اسلام را بزرگ بشمارید. از آن پیروی کنید و حق آن را ادا نمایید و در جایگاه شایسته‌ی خویش قرار دهید».⁴

«اسلام، همان تسلیم در برابر خدا است و تسلیم، همان یقین داشتن؛ و یقین، اعتقاد راستین؛ و باور راستین، همان اقرار درست؛ و اقرار درست، انجام مسئولیت‌ها؛ و انجام مسئولیت‌ها، همان عمل کردن به احکام دین است».⁵

1- مفردات راغب، ماده‌ی دین.

2- سوره‌ی فاتحه /4؛ ذاریات /6؛ زمر /11، بقره /193، انفال /39، کافرون /6، انعام /161، آل عمران /19، بقره /256.

3- میزان الحکمه، ج 3، صص 372 - 395.

4- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه‌ی 198.

5- همان، قصار 125.



« پس هر کس جز اسلام، دینی را انتخاب کند، به یقین، شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع شده و سقوطش سهم گین خواهد بود،¹ بنابراین، دین حق در این نوشتار به معنای اسلام در نظر گرفته شده و منابع شناخت آن نیز عقل و کتاب و سنت است که البته نگارنده در تعیین قلمرو دین اسلام، قصد دارد تا از دیدگاه سنت علوی بدان بنگرد و آن را مورد کاوش قرار دهد.² واژه‌ی قلمرو در این نوشتار، به همان مفهوم متعارف یعنی گستره، دامنه، حدود و ثغور به کار رفته و قلمرو دین نیز به معنای گستره و محدوده دین اسلام در حوزه‌های گوناگون علوم استعمال شده است.

روش‌شناسی جامعه‌علوی در نهج البلاغه

تبیین روش پژوهش در مسئله‌ی قلمرو دین در جامعه، محققان را از خطا و انحراف باز می‌دارد؛ بنابراین، در به کارگیری روش درون‌دینی یا برون‌دینی و یا جمع آن دو لازم است شیوه‌ی معینی گرفته شود.

مراد ما از روش پژوهش، به کارگیری طریقه‌ی منظم تحقیق و فرآیند معینی جهت دستیابی به دست‌آوردهای پژوهشی است. و مقصود از پژوهش، تلاش برای شناخت این واقعیت است که دامنه‌ی دین در عرصه‌های مختلف چه مقدار است؟

پاره‌ای از محققان در جریان فرایند کشف گستره‌ی شریعت، تنها از روش‌های برون‌دینی بهره جسته‌اند و با مراجعه به روش عقلی یا تجربی و یا کارکردگرایی، به پرسش‌های این حوزه پاسخ داده‌اند و گروه دیگری، تنها به روش درون‌دینی و کتاب و سنت بسنده نموده‌اند. متفکران و دین‌پژوهان نسبت به عقل نیز از سه روی کرد گوناگون برخوردارند. گروهی خردباوران افراطی‌اند که به زعم خود، دین را اسطوره و خیال‌اندیشی معرفی کرده‌اند و هرگونه انتظار از دین را منتفی

1- همان، خطبه‌ی 161.

2- سیر تکامل عقل نوین، ج 1، صص 334 - 5، علم و دین، ص 77.



ساخته‌اند و بر این باورند که عقل، در رفع تمام حاجت‌های انسانی توانا است. نهضت روشن‌گری در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی بر این ادعا بانگ زده و بر حاشیه نشانیدن دین فتوا دادند.¹ پاره‌ای از مورخان، چنین اندیشه‌ای را به زکریای رازی (251 - 313 ق) نیز نسبت داده‌اند.² در غرب نیز کسانی چون جان لاک، دیوید هیوم، کانت، ولتر و روسو این طریقت را طی نمودند. روی کرد دیگر عقل‌گرایان افراطی در پیروان مکتب اعتزال ظاهر است که علیرغم جولان دادن به عقل در حوزه‌ی اعتقادات، از آموزه‌های دینی در حوزه‌ی فروعات غفلت نکردند؛ ولی در تأویل آموزه‌های اعتقادی نیز گرفتار افراط شدند.

گروه دیگر، خردستیزان افراطیاند که با نفی هرگونه رابطه میان دین‌ورزی و خردورزی، شرط پذیرش دین را کنار نهادن عقل دانسته‌اند. این دسته شعارشان این است که «در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری».³

ایمان‌گرایان در میان مسیحیان مانند پاسکال، ویتگنشتاین و کی‌یرکگارد و نیز اهل حدیث در میان مسلمانان مانند احمد بن حنبل، ابن تیمیه و تا حدودی اخباریون از این طایفه‌اند.⁴ سومین گروه، خردباوران معتدل‌اند که به حریم عقل به عنوان نیروی ادراکی احترام می‌گذارند و آن را منبع استنباط احکام و معارف می‌دانند و با حجیت عقل به حجیت شرع و محدودیت عقل پی می‌برند و به نقش دین در هدایت عقل اعتراف می‌کنند و علیرغم پذیرش لغزش‌های عقل و ناتوانی آن در کشف فروعات و جزئیات، عقل را مفتاح و مصباح دین می‌دانند.

1 - سیر تکامل عقل نوین، ج 1، صص 334 - 5، علم و دین، ص 77.

2 - تاریخ فلسفه در اسلام، ج 1، صص 627 - 9، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج 2، صص 94 - 6.

3 - عقل و وحی در قرون وسطا، ص 10.

4 - درء تعارض العقل والنقل، ج 1، صص 5 - 6 و الحقائق الناضرة، ج 1، صص 167 - 8.



این طایفه، ناسازگاری واقعی میان دلیل شرعی قطعی و دلیل عقلی قطعی را نمی پذیرند و در صورت تعارض، قطع را بر ظن مقدم می دارند. در سنت علوی نیز عقل گرایی اعتدالی مشهود است. و در کنار این مدل عقل گرایی نسبت به روش تجربی و شهودی و وحیانی تأکید می ورزد.

حضرت علی (ع) درباره ی قلمرو تجربه، از محدودیت تجربه ی حسی سخن می گوید و علیرغم حضور حق تعالی در عمق رازهای پنهان، دیدگان را از دیده وری او ناتوان می داند. و تأکید می کند که بر ویژگیهای الهی پرده ی پنداری فرو نیفتد و جستار هیچ قلبی در فهم چگونگیاش به پایان نرسد. بر ساحتش تجزیه و تبعیض را راهی نباشد و چشم و دلها را توان احاطه یافتن بر او نیست. امیرمؤمنان در ساحت های دیگری از کلامش به تجربه ی حقایق برتر توسط حواس باطنی اشاره می کند و درک روشنایی وحی را نیز از این طریق جویا می شود. قدرت عقلانی را از درک حسی قوی تر می داند، و می فرماید: هرگز اندیشه ی خردمندانه را نمی توان با دیدن چشم و شناخت جسمی برابر دانست؛ چه بسا که چشم ها به صاحب خود دروغ بگویند. اما آن که از عقل راه بجوید، عقل به او خیانت نخواهد کرد.

علی (ع) با وجود این، تجربه را ارزش مند دانسته و آن را شرط رهبری و مدیریت و از عوامل رشد فرهنگی و راز موفقیت میداند. تجارب تاریخی را پشتوانه ی سنت های صحیح و ثروتی ناشناخته معرفی می کند و نسبت به بهره گیری از تجارب دیگران توصیه می نماید. و غفلت و وابستگیهای مادی را از موانع بهره گیری از تجربه می داند.¹

امام علی (ع) در نامه به مالک اشتر چنین سفارش می کند: «کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا و از خاندان های پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه ی درخشانی دارند، انتخاب کن».² و نیز در اهمیت تجربه می فرماید:

1 - عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ج 3، صص 1281 - 1276.

2 - نهج البلاغه، همان، نامه ی 53.



«آن کس که از آزمایش‌ها و تجربه‌های خدادادی سودی نبرد، از هیچ‌پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوتاه‌فکری دامن‌گیر او خواهد شد.»¹

تا این‌جا روشن شد که تجربه با معانی مختلفش یعنی ادراک حسی، تجربه‌ی عرفی و اجتماعی و تجربه‌ی مهارتی علیرغم محدودیتش نسبت به درک همه‌ی حقایق، به ویژه ذات اقدس اله، از اعتبار خوبی برخوردار است و امام علی (ع) ناسازگاری میان دین و تجربه را نمی‌پذیرد. همین ارزش و اعتبار نیز به خرد آدمی داده شده است. عقل، ابزار دوران‌گذار از جاهلیت به بعثت است و فلسفه‌ی بعثت، راز شکوفایی خرد.²

خرد، ثروتی مقایسه‌ناپذیر است و میان عقل و ایمان، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. امیرالمؤمنین علی (ع) از ارزشمندی عقل در ساحت‌های گوناگون فلسفی، عرفانی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی سخن گفته و مایه نگرفتن از آن را باعث شکست انسان در عرصه‌های مذکور می‌داند. با وجود این، لغزش عقل را نیز گوشزد می‌کند و از خواب‌آلودگی خرد، به خدا پناه می‌برد و محدودیت دامنه‌ی شناخت عقلانی را مکرر هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «پس در مسائلی که نگاه به ژرفایش راه نیابد و اندیشه‌ها در آن نفوذ نکند، رأی خویش را به کار مگیر».

مطلب حایز اهمیت این است که عقل جهت نجات از آفت‌ها و آسیب‌ها، به قلب حاجت‌مند است حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید: «عقل با چشم دل سرانجام کار را می‌نگرد»³ «خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد و خدای هدایت‌گر را اطاعت می‌کند»⁴

1- همان، خطبه‌ی 176.

2- و یثیروا لهم دفائن العقول، خطبه‌ی اوّل

3- نهج البلاغه، خطبه‌ی 154.

4- همان، خطبه‌ی 214



تا این جا، روش‌شناسی دین‌پژوهی و قلمروشناسی دین و اعتبار حس و تجربه و عقل در کنار دین و وحی از منظر امیرالمؤمنین علی (ع) روشن گردید؛ ولی نکته‌ی مهم دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که حضرت غیر از بهره گرفتن از این روش‌ها در تعیین قلمرو دین، از چه راه‌هایی بهره گرفته است. به عبارت دیگر، محققان در شناخت محدوده دین در سنت علوی از چه راه‌هایی باید استفاده نمایند؟ به نظر نگارنده، در تشخیص گستره‌ی شریعت از منظر سنت علوی می‌توان از راه‌هایی مانند تعیین فلسفه‌ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت، گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و غیره بهره گرفت.

پیش‌فرض‌های گستره دین در نهج البلاغه

مسئله‌ی گستره دین، همانند هر مسئله‌ی کلامی و غیرکلامی دیگر، مبتنی بر پیش‌دانسته‌هایی است که باید بدان توجه داشت و اثبات آن‌ها را در موضع دیگری جویا شد و اینک به مهم‌ترین پیش‌دانسته‌ها اشاره می‌کنیم:

1- متون دینی علوی بر اساس فرایند وضع و اقتران لفظ و معنا، بر معانی عصر نزول دلالت دارند و این دلالت‌ها در عصر حاضر دست‌یافتنی‌اند؛ بنابراین، سنت علوی، ناطق است نه صامت و بر مقصود الهی نیز دلالت دارد.

2- فهم متون علوی، مبتنی بر پیش‌دانسته‌های استخراجی و استفهامی است. پیش‌دانسته‌های استخراجی همانند طناب و چرخ چاه که در استخراج آب چاه به انسان تشنه مدد می‌رسانند، فهمنده را یاری می‌کنند. قواعدی مانند ادبیات عرب و قوانین زبان‌شناختی به مفسر کمک می‌کنند تا معنا و محتوا را از متون ناطق استخراج نمایند. پیش‌دانسته‌های استفهامی و پرسشی عبارتند از پرسش‌های جدیدی که فرا روی مفسر ظاهر می‌شوند و مفسر تلاش می‌کند تا پاسخ این پرسش‌ها را از متون دینی استخراج نماید؛ یعنی پرسش‌ها را از بیرون متن به دست می‌آورد ولی پاسخ‌ها را



از درون متن جويا می شود.¹ مفسران کلام علوی اگر به جای پیش فرض های استخراجی و استفهامی از پیش فرض های تحمیلی استفاده کنند، در قلمرو دین، اسیر تأویل و تفسیر به رأی می شوند.

3- اصل عقلایی و اولی در فهم الفاظ و کلمات و جملات متون علوی، شناختاری بودن آنها است؛ یعنی اولاً متون دینی علوی معنا دارند؛ ثانیاً بر معنای شناختاری دلالت می کنند، یعنی از واقع و نفس الامر حکایت می کنند؛ ثالثاً اگر معنای سمبلیک و نمادین یا اسطوره ای و در یک کلام، غیر شناختاری داشته باشند، باید با قرینه ی قطعی ثابت گردد. حکمت الهی که در صدد هدایت انسان ها است نیز اقتضا می کند که طبق زبان، روش و اصول محاوره ی این عقلا، با مخاطبان سخن بگوید.

4- برخی برای تعیین قلمرو دین، از عنصر گوهر و صدف دین بهره می گیرند و دین را به دو ساحت ذاتی و عرضی یا گوهر و صدف منشعب می سازند و امور عرضی دین را به امور موقتی، محلی و تغییر پذیری تعریف نموده و بسیاری از تصورات و تصدیقات و آموزه های شارع، حوادث تاریخی در کتاب و سنت، پرسش های مؤمنان و مخالفان و پاسخ های وارده بر آنها، احکام فقهی و شرایع را عرضی دین و منحصر به زمان پیامبر و امام دانستند و گوهر دین را در بندگی خدا و سعادت اخروی و حفظ مقاصد شریعت منحصر ساختند.²

نگارنده در تعیین گستره دین در سنت علوی، با این پیش فرض سخن نمی گوید و اصولاً گوهر و صدف، بدین معنا را نمی پذیرد؛ گرچه پاره ای از آموزه های دینی، مقدمه ی آموزه های دیگرند و لیکن آنها، مقدمه در حدوث و بقایند و بنابراین تغییرات آنها همانند جا به جایی احکام ثانوی و

1- ر.ک. عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، گفتار قرائت های مختلف از دین.

2- عبدالحکیم سروش، بسط تجربه ی نبوی، تهران، انتشارات صراط، ص 29 - 30.



حکومتی و اولی است و هیچ گاه تغییر دایمی در شریعت اسلام جاری نیست؛ مگر آن که دلیل دینی بر نسخ آموزه‌ی دینی دلالت نماید. حال، اگر پیش فرض برخی از روشن فکران معاصر پذیرفته شود و بخش اعظمی از دین، به عنوان عرضیات دین شمرده شود، به ناچار در گستره دین، به دین حداقلی سوق می یابیم، ولی اگر این پیش فرض را نپذیریم، می توانیم فرضیه‌ی نگارنده را که در چکیده مقاله بیان گردید، اثبات کنیم.

از مطالب گذشته نکات ذیل استفاده می شود:

- الف. روش درون دینی و برون دینی در کشف حقایق و شناخت دین لازم و ضروری است.
- ب. روش عقلی و تجربی در فهم آیات و روایات مؤثرند ولی عقل و تجربه نیز برای مصونیت از خطا و انحراف به تقوا و دین و دین داری حاجت مند است.
- ج. بیشک برای بهره گرفتن از روش درون دینی و کتاب و سنت، ناچاریم از دلیل عقلی برای حجّیت کتاب و سنت مدد بگیریم.
- د. کتاب و سنت از آن رو که با زبان عربی و زبان عرفی با مخاطبان سخن گفته و الفاظ آن‌ها در فرایند وضع بر معانی خاصی دلالت دارد، بدین جهت صامت و ساکت نیستند و کلمات و الفاظ آن‌ها بازگوی معانی است. متأسفانه پاره‌ای از عالمان و مفسران و عارفان و فیلسوفان، از معانی ظاهری عدول نموده و با پیش دانسته‌های خود به تأویل آموزه‌ها و گزاره‌های دینی اقدام نمودند.
- ز. دین اسلام از ابعاد و زوایای مختلف بشری سخن گفته است.
- ح. در تعیین قلمرو دین از منظر سنت علوی می توان از راه‌های تعیین فلسفه‌ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت و نیز گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و... بهره گرفت.



بررسی گستره دین از راه فلسفه‌ی بعثت پیامبران در نهج البلاغه

یکی از راه‌هایی که در تعیین گستره‌ی شریعت کارساز است، شناخت فلسفه‌ی بعثت است. امیرالمؤمنین علی (ع) در موارد گوناگونی از فلسفه‌ی بعثت رسول اکرم (ص) سخن گفته است و از این طریق دامنه‌ی دین را مشخص ساخته است. در این بخش به پاره‌ای از اهداف بعثت در کلام علوی اشاره می‌کنیم:

1- احیای فطرت توحیدی: انسان‌ها در اثر پاره‌ای از حجاب‌ها و موانع فردی و اجتماعی، گرفتار آسیب‌های سرشت و فطرت الهی می‌شوند و از حقیقت الهی فاصله می‌گیرند. بر این اساس، حق تعالی، پیامبرانی را بر می‌انگیزاند تا سرشت الهی انسان شکوفا شود. حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید:

«این شیطان‌ها را فرصتی دل‌خواه بود تا آدمیان را از شناخت حق بازدارند و رشته‌ی پیوند بندگی‌شان را با خدا بگسلند. چنین بود که خداوند، فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران خود را پی در پی به سوی‌شان گسیل داشت تا میثاق فطرت توحیدی را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های از یاد رفته‌ی خداوندی را فریادشان آرند و با تبلیغ توحیدی، احتجاج کنند و عقل‌های مدفون را رستاخیزی فراهم آرند و آیه‌های دقیق و سنجیده‌ای را در خداشناسی برایشان نمایش گذارند.»¹

2- درمان دردهای بیماران: پیامبران، در متون دینی اسلام به عنوان پزشکان روح و درمان‌کننده‌ی دردهای قلب‌ها معرفی شدند. به همین دلیل، بخشی از دین به بیان آسیب‌شناسی روح و درمان‌شناسی آن اختصاص دارد. امیرالمؤمنین علی (ع) در این باره می‌فرماید:

1- عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ج 2، نشر ذره، چاپ اول، 1372، ص 772.



«او پزشکی است که با ابزار و وسایل درمان در پی بیماران می‌گردد. مرهم‌هایش را با ضوابطی خدشه‌ناپذیر آماده ساخته، داغ و درفش‌هایش را به کمال گذاشته است، تا آن‌ها را بر حسب نیاز برای درمان قلب‌های کور، گوش‌های کر و زبان‌های لال به کار گیرد. با داروهای کارآمدش، جایگاه‌های از خودبیگانی و پایگاه‌های سردرگمی را جست‌وجوگر است که مردمش از پرتو هر حکمت محروم‌اند و از درخشش چخماق هر دانش بینصیب. پس چهارپایان چراگاهان و سنگ‌های سخت کوهساران را مانده‌اند»¹.

3- نجات دهنده‌ی تاریکی‌ها و اطاعت‌پذیری شیطان: دشمن آدمیان در عرصه‌ی دنیا، شیطان است که منشأ ورود انسان‌ها به تاریکی‌ها و انحراف‌ها می‌شود. بخش مهمی از دین بستگی به وظیفه و هدف اساسی یعنی نجات انسان‌ها از انحراف‌ها دارد. حضرت علی (ع) در این باره می‌فرماید:

«پس خداوند، محمد را - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - به حق برانگیخت تا بندگان را از ظلمات بندگی بت‌ها به روشنایی بندگی خویش و از اطاعت شیطان به اطاعت خود درآورد؛ با قرآنی که روشن‌گر و استوارش قرار داد تا بندگان را از پس دورانی جهالت، پروردگار خویش را باز شناسد و در پی موضع‌گیری‌های جهل‌آلود، به وجودش معترف شوند»².

4- آشکار ساختن عیب‌های دنیا: دنیا در قاموس اسلام از معانی گوناگونی برخوردار است: گاهی دنیا به معنای غفلت از خدا به کار می‌رود مولوی سروده است:

چیست دنیا از خدا غافل‌بُدن نی قماش و نقره و میزان و زن

1- همان، ص 773.

2- همان، ص 774.



امیرالمؤمنین علی (ع) نیز در حکمت‌های گهربار خود، مکرر از مذمت‌های چنین دنیایی سخن گفته است و مردم را به لهو و لعب و غرور و فریب و ضرررسانی و رها کردن او هشدار داده است. معنای دیگر دنیا، نعمت‌ها و نعمت‌های دنیوی و پدیده‌های عالم دنیا است که چنین حقیقتی برای راستان، سرای راستی، برای دنیاشناسان، سرای عافیت، برای توشه‌گیران، سرای بی نیازی و برای پندپذیران، سرای پند و اندرز است.¹

این معنای از دنیا با دین‌داری تعارضی ندارد و به تعبیر حضرت علی (ع)، این نشدنی است که مردم به سبب سامان بخشیدن به دنیاشان، چیزی از امور دینی را وانهند و خدا دری زیان‌بارتر از آن چه در مقام رفع آن بوده‌اند، بر آنان بگشاید. هر آن که برای دینش بکوشد، خداوند امر دنیایش را پسندیده باشد.²

آخرین معنای دنیا عبارت است از نیازها و پرسش‌های دنیوی. دین به پاره‌ای از نیازهای دنیوی پرداخته و تنها به آخرت و مسائل اعتقادی اختصاص ندارد.

آنچه در این جا به عنوان فلسفه‌ی بعثت پیامبران بیان می‌گردد، عبارت است از غفلت‌ها و عیب‌ها و کاستیهایی که در دنیا وجود دارد و پیامبران، چهره از آن بر می‌افکنند و آن ضعف‌ها را بر انسان‌ها آشکار می‌سازند؛ ضعف‌هایی که از طریق عقل بشری تحصیل‌پذیر نیستند و اگر کشف‌پذیر باشند، جبران‌پذیر نیستند.

نتیجه این که، از طریق فلسفه‌ی بعثت پیامبران در کلام علوی، گستره و محدوده دین از یک زاویه مشخص شد و آن این که دین تنها به آخرت نظر ندارد و عیب‌ها و نقص‌های دنیا را نیز بازگو می‌کند.

1- همان، ج 5، صص 2559 - 2560.

2 - همان، ج 5، ص 2630.



آسیب‌شناسی و درمان‌شناسی روح آدمی در دنیا و حیات اجتماعی را نشان می‌دهد و حیرت و جاهلیت و بیم و اختلاف را از مردم می‌زداید و همبستگی، نجات، احیا و معرفت را به ارمغان می‌آورد. گفتنی است که هدف اصلی دین، سعادت اخروی است. فلسفه‌ی اصلی بعثت پیامبران نیز نجات و رستگاری اخروی انسان‌ها است ولی از طریق سعادت دنیوی این امر تحقق می‌یابد بر این اساس، فلسفه‌ی بعثت پیامبران به این حوزه مهم یعنی نیازهای دنیوی نیز نظر داشته است.

بررسی گستره دین از طریق کارکردهای دین در نظر امام علی (ع)

حضرت علی (ع) در فرمایش‌ها و توصیه‌های گهربارش به خدمات و ثمرات دین نیز اشاره می‌کند و از این طریق، کارکردهای دین را معرفی می‌نماید. شایان ذکر است که روش کارکردی با روش کارکردگرایانه یا پراگماتیستی تفاوت دارد. در پیش‌فرض کارکردگرایانه، صدق به معنای منفعت‌گرایی و فایده‌گرایی، نه به معنای مطابقت با واقع، به کار رفته است. به همین دلیل، فیلسوفانی که به غیر شناختاری بودن زبان دینی گرایش داشته‌اند، به کارکردهای دین، با نگرش کارکردگرایانه، نگریسته‌اند. امیرمؤمنان در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های ارزش‌مند و پرمغز و وزین خود به کارکردهای دین اشاره نموده است؛ لیکن روش کارکردگرایانه را نپذیرفته است؛ یعنی شناختاری بودن گزاره‌های دینی و مطابقت آن‌ها با واقع و نفس‌الامر را پذیرفته آن‌گاه به آثار و پی‌آمدهای مثبت آن‌ها نیز پرداخته است.¹ این نگرش، از نظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بسیار راه‌گشا و کارآمد است. در آغاز مقاله به این نکته اشاره شد که کارکردهای دین از یک جهت به کارکردهای دنیایی و اخروی و از جهت دیگر، به کارکردهای فردی و اجتماعی منشعب می‌شوند. وقتی سخن از کارکردهای دنیا به میان می‌آید، مراد از دنیا، معنای غفلت از خدا نیست؛ بلکه

1- عبدالحسین خسروپناه، جامعه علوی در نهج البلاغه - ص 57



نیازهای دنیوی است که دین و آموزه‌های دینی بدان پرداخته و آن را مقدمه‌ی آخرت شمرده است.

بررسی گستره دین در عرصه‌ی اقتصاد از منظر امام علی (ع)

اقتصاد در لغت به معنای میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط در هر فعالیتی است و در اصطلاح از تعاریف گوناگونی برخوردار است. ارسطو، علم اقتصاد را علم تدبیر منزل و یکی از انواع حکمت عملی معرفی کرده و آدام اسمیت، علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل را پذیرفته است. و برخی، اقتصاد را علم بررسی روش‌های تخصیص منابع و عوامل محدود (زمین، کار، سرمایه) جهت تولید منابع و محصولات به منظور ارضای نیازمندیها و ترتیب توزیع و مصرف آنها دانسته‌اند. حق مطلب آن است که مباحث اقتصاد به دو بخش علم اقتصاد یا اقتصاد توصیفی و مکتب اقتصاد یا اقتصاد توصیه‌ای تقسیم میشوند.¹ گستره‌ی دین در عرصه‌ی اقتصاد از منظر امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه به طور عمده به مکتب اقتصاد و باید و نبایدهای اقتصادی و مسائل حقوقی و ارزشی اقتصاد، مانند تقسیم ثروت‌های عمومی، محدودیت‌های مالکیت خصوصی، حدود اقتدار دولت در زندگی اقتصادی، سیاست‌ها و اهداف اقتصادی اختصاص دارد و در موارد اندکی به بیان روابط اقتصادی بین پدیده‌ها اشاره شده است؛ زیرا روابط دائماً در حال سیلان و تغییر است و باید در هر جامعه و عصری به کشف اختصاص آن اقدام نمود. و اینک به پاره‌ای از بخش‌های اقتصاد توصیه‌ای از امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه اشاره می‌کنیم.

1 - حسن سبحانی، نظام اقتصادی اسلام، سازمان تبلیغات 73 چاپ اول، ص 4744 -؛ سید محمدباقر صدر، اقتصادنا، مکتب الاعلام الاسلامی 1417 ق، الطبعة الاولى ص 281.



1- سیاست‌ها و اهداف ایجابی اقتصادی از منظر امام علی (ع) در نهج البلاغه

الف. توجه به آبادانی و عمران و بالندگی کسب و تجارت: حضرت علی (ع) در این باره به مالک می‌فرماید: «باید تلاش تو در آبادانی زمین بیش‌تر از جمع‌آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد و آن کس که بخواهد، خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد».¹

ب. عدالت ورزی: عدالت یکی از اصول و ارکان مهم نظام‌های حکومتی است که بدون شک بقای آن‌ها بدان بستگی دارد. امام علی (ع) نیز از اهمیت این عنصر هشدار میدهد و عدالت و مهربانی با رعیت و مردم را مایه‌ی خشنودی و اطمینان آن‌ها نسبت به حکومت معرفی می‌کند.²

ج. حق‌گرایی: «حق را مال هر کس که باشد، نزدیک یا دور، پرداز و در این کار شکیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار؛ گرچه اجرای حق، مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد؛ تحمّل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز».³

د. امنیت اقتصادی: عامل مهم رونق و شکوفایی اقتصادی، شیوه‌ی برخورد دولت با تجار و تولیدکنندگان و کارگران و برنامه‌ریزی در جهت امنیت اقتصادی است. امیرمؤمنان برای ایجاد امنیت اقتصادی، توصیه‌های ذیل را ارائه می‌کند؛ «با ترس از خدایی که یکتاست و هم‌تایی ندارد حرکت کن. در سر راه، هیچ مسلمانی را نترسان یا با زور از زمین او نگذر و افزون‌تر از حقوق الهی از او مگیر. هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی و وارد خانه‌ی کسی مشو. سپس با

1 - نهج البلاغه نامه‌ی 53

2 - همان.

3- همان.



آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میانشان قرارگیری. به آنها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن.¹

هـ. ضرورت برنامه‌ریزی: «مؤمن باید شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم کند. زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار و زمانی برای تأمین هزینه‌ی زندگی و زمانی برای واداشتن نفس به لذت‌هایی که حلال و زیباست. خردمند را نشاید جز آن که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تأمین زندگی یا گام نهادن در راه آخرت یا به دست آوردن لذت‌های حلالی.²»

2- سیاست‌ها و اهداف سلبی اقتصادی از منظر امام علی (ع) در نهج البلاغه

الف. گرفتن مالیات سنگین از مردم: امام در این باره می‌فرماید: «اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات یا آفت‌زدگی یا خشک شدن آب چشمه‌ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلاب‌ها یا خشک‌سالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج، تو را نگران نسازد.³»

ب. رانت‌خواری: «همانا زمام‌داران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاول‌گرند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه‌ی ستم‌کاری‌شان را با بریدن اسباب آن بخشگان و به هیچ‌کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به گونه‌ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رسانند؛ مانند آبیاری مزارع یا زراعت مشترک که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند؛ در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است.⁴»

1- همان، نامه‌ی 52.

2- حکمت 390.

3- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه‌ی 53.

4- پیشین



3- ارزش‌های اقتصادی

الف. رعایت حقوق محرومان: «سپس خدا را، خدا را، در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارد از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه‌ی محروم گروهی خویش‌داری نموده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند؛ پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده».¹

ب. تقویت بازرگانی و تجارت: شکوفایی اقتصادی یک جامعه و پیش‌رفت و توسعه‌ی آن، به رشد تجارت و تقویت بازرگانان صالح آن جامعه بستگی دارد. بر این اساس، امیرالمؤمنین (ع)، مالک اشتر را به بازرگانان و صاحبان صنایع سفارش می‌کند و آن‌ها را منابع اصلی منفعت و پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش معرفی می‌کند و البته بر کنترل بازرگانان تنگ‌نظر، بد معامله، بخیل و محتکر سفارش می‌نماید.² در دعائم الاسلام، از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است که آن حضرت در حالی که تازیانه‌ای به دست می‌گرفت در بازارها به راه می‌افتاد و کم‌فروشان و متقلبان را تنبیه می‌کرد. و به اصیغ بن نباته که به امام عرض کرد اجازه بدهید من به جای شما چنین کاری را انجام دهم فرمود: پیامبر بر مرکب سوار میشد و به بازار گوشت‌فروشان و خرمافروشان و تاجران می‌رفت و آن‌ها را نصیحت میکرد.³ سیره‌ی حضرت علی (ع) نیز بر این روش پیامبر مبتنی بود.⁴

1- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه‌ی 52

2- نامه‌ی 53.

3 - دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، حدیث 183.

4- محمد دشتی، امام علی (ع) و اقتصاد، ص 60 - 62.



- ج. پرهیز از مخلوط کردن جنس خوب و بد¹
د. پرهیز از قسم خوردن در معاملات²
ه. تشویق به کشاورزی³
و. توجه به نیازمندیهای یتیمان⁴
ز. توصیه به تلاش در تولید و کار و سازندگی⁵

4- وظایف متولیان امور اقتصادی از منظر امام علی (ع)

آنچه از سنت علوی و روایات و سیره‌ی امیر مؤمنان به دست می آید، این است که حاکمان و زمامداران امور اقتصادی، وظایفی بر عهده دارند که باید با همت خویش، آن‌ها را به انجام برسانند. آن وظایف عبارتند از:

مقابله با تجاوز به حریم بازار و حفظ امنیت آن؛ جلوگیری از احتکار، مراقبت و نظارت بر قیمت‌ها و دقیق بودن ترازوها، حل مشکلات بازار، نظارت بر ذبح حیوانات، ایجاد امنیت در راه‌های تجاری، جلوگیری از معامله‌ی اشیا ممنوع و حرام، منع داد و ستد در مکان‌های غیر مجاز و سدّ معبر و نظارت بر رفتار متولیان بازار⁶، نظارت بر امور مالی کارگزاران، تقسیم مساوی بیت‌المال، برخورد با سوء استفاده‌ها، ضرورت ساده‌زیستی حاکمان⁷ برخورد با سوء استفاده‌ها¹

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 151.

2 - خوئی، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 394.

3 - وسائل الشیعه، ج 13، ص 216.

4- بحار الانوار، ج 41، ص 52.

5- سفینه البحار، ج 1، ص 413.

6 - جعفر مرتضی عاملی، السوق فی ظل الدوله الاسلامیه، ص

7- نامه‌ی امام علی به عثمان بن حنیف فرمان‌دار بصره، شرح ابن ابی الحدید، ج 11، ص 207.



قلمرو دین در عرصه‌ی سیاست از منظر امام علی (ع) در نهج البلاغه

نظریه پردازان، در مورد سیاست، تعاریف گوناگونی از سنخ توصیفی یا تجویزی و یا مختلط ارایه نموده‌اند و برای آن، شاخه‌ها و زیربخش‌هایی را بیان کرده‌اند. از جمله می‌توان به علم سیاست، فلسفه‌ی سیاسی، کلام سیاسی، فقه و حقوق سیاسی، نظام سیاسی، نظریه‌ی سیاسی، اندیشه‌ی سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی اشاره کرد. علم سیاست، دانشی است که پدیده‌ها و روندهای سیاسی موجود و سازمان‌ها و گروه‌های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه‌های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را مطالعه می‌کند.² فلسفه‌ی سیاسی، تفکر منتظم درباره‌ی غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط و تحلیل مفاهیم سیاسی است که به صورت انتزاعی ارایه می‌گردد.³ حال اگر پرسش‌های مربوط به فلسفه‌ی سیاسی که با روش انتزاعی و عقلی پاسخ داده شود، از طریق وحی الهی و متون دینی پاسخ داده شود، کلام سیاسی تحقق می‌یابد. و فقه و حقوق سیاسی، مجموعه مباحث حقوقی و فقهی که به رفتار سیاسی دولت‌ها و مردم ارتباط پیدا می‌کنند مانند حقوق اساسی و حقوق بین‌المللی، نظام سیاسی، عبارت است از مجموعه‌ی نظریه‌ها و آراء هم‌آهنگ به شکل یک سیستم که خطوط اصلی ارزش‌های مورد نظر مکتب در زمینه‌ی مباحث سیاسی مثل فرد، دولت و عدالت را بیان می‌کند.

جامعه‌شناسی سیاسی، دانشی است که به بررسی محیط اجتماعی سیاسی می‌پردازد و تأثیرات جامعه، به طور کلی اعم از حوزه‌ی روابط تولیدی و اقتصادی، لایه بندیهای اجتماعی و فرهنگ،

1- مانند برخورد با اندوخته‌های قنبر، سربازان سپاه، سوء استفاده فرمان‌داران، برادرش عقیل، مصادره‌ی زمین‌ها.

2- عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ سوم، ص 33.

3- آنتونی کوئین، فلسفه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات الهدی، ص 4 و 48.



بر ساخت و فرایند و رفتار سیاسی را مورد مطالعه قرار می دهد.¹ نظریه و اندیشه‌ی سیاسی نیز در گذشته به معنای مجموعه‌ی تفکرات فیلسوفان سیاسی هم چون افلاطون، ارسطو و... به کار رفته است.

حال که از چیستی سیاست و زیر مجموعه‌های آن به اختصار سخن گفتیم، باید توجه داشت که اولاً وقتی سخن از سیاست علوی به میان می رود، به معنای نفی بهره‌برداری از عقل و تجربه نیست. بیشک سیاست‌مدار علوی در تصمیم‌های سیاسی باید از روش‌های عقلانی جهت تحقق اهداف سیاسی علوی بهره بگیرند؛ ثانیاً در سنت علوی کم‌تر به علم سیاست به عنوان تفسیر روابط میان روی داده‌های سیاسی پرداخته شده است.

قلمرو سیاست دینی در کلام علوی حداکثری است؛ ولی نه در علم سیاست یا جامعه‌شناسی سیاسی، بلکه در حوزه‌ی کلام سیاسی و فقه و حقوق سیاسی و اندیشه‌ی سیاسی. تعلیمات علوی در عرصه‌ی سیاست، مشتمل بر چیستی سیاست و حکومت، ویژگی‌های حاکم اسلامی، روش‌های سیاسی، آزادی و حقوق سیاسی مردم، اهداف سیاست اسلامی و مانند این‌ها است.

گفتنی است سیاست علوی با نگرشی که به آدم و عالم دارد و هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی معینی را ارایه می کند، روی کرد جدیدی به مسائل سیاسی به ما عطا می کند و مطالب مهمی به عرصه‌ی سیاست می افزاید.

و اینک به پاره‌ای از آموزه‌های امیرالمؤمنین علی (ع) در باب مسائل سیاسی اشاره می کنیم :

1- نگرش امام به سیاست‌مداری و حکومتداری:

1- حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ص 19.



« سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکمبارگی ستم‌گران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می نمودم، و آخر خلافت را به کاسه‌ی اوّل آن سیراب می کردم. آن‌گاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی ارزش‌تر است.»¹ امام (ع) علیرغم این نگرش، از ضرورت حکومت هم سخن می گوید و وجود زمام‌داری نیک یا بد را برای مردم لازم می شمارد.²

2- ویژگی سیاست اسلامی :

یکی از ویژگی‌های سیاست علوی، پیوند ناگسستنی میان ارزش‌های اخلاقی و سیاست اسلامی است. امام در نامه‌ی 53 خطاب به مالک‌اشتر می فرماید: «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی»

ویژگی دیگر در سیاست اسلامی این است که حقوق دولت و مردم به صورت طرفینی است؛ یعنی هم مردم بر حاکم حق دارند و هم حاکم نسبت به مردم، صاحب حق است و اصولاً اگر حق به سود کسی اجرا شود، ناگزیر روزی به زیان او نیز به کار می رود و چون به زیان کسی اجرا شود، روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

3- آزادی سیاسی مردم :

یکی از عناصر مهم در فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی، مقوله‌ی آزادی سیاسی و اجتماعی مردم است که از سنت علوی مشهود است. برای نمونه حضرت در ماجرای بیعت، مردم را آزاد گذاشت و حتی از

1- نهج البلاغه، خطبه‌ی 3.

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 308.



کسانی چون عبدالله بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامه بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک نیز به زور بیعت نگرفت و یا مردم رقه را جهت پل سازی در جنگ صفین مجبور نکرد.¹ ولی از افشای ماهیت عالم‌نماها نیز کوتاه نمی‌آمد. ماهیت عمرو عاص² و معاویه³ و مغیره⁴ و اشعث بن قیس⁵ را برای مردم افشا کرد.

هم‌چنین امام، به رغم پذیرش آزادی سیاسی مردم، از هدایت منحرفان دست نمی‌شست و با سخن رانی و موعظه به انحرافات آن‌ها آگاهی می‌بخشید. برای نمونه خوارج را به فریب و خدعه‌ی معاویه آگاه کرد و کجی‌ها و شبهات و تأویلات آن‌ها را پاسخ داد.⁶ هم‌چنین در هدایت خلیفه‌ی اول و زیریر تلاش فراوان نمود.⁷ امام به اهانت‌کنندگان و شکست‌خوردگان جنگ از خود عفو و گذشت نشان می‌داد و اهانت‌های خوارج را تحمل می‌کرد و با مخالفان خود، برخورد مسالمت‌آمیز نشان می‌داد.⁸

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 291.

2- خطبه‌ی 84.

3- نامه‌ی 17.

4- خطبه‌ی 135.

5- خطبه‌ی 19.

6- خطبه‌ی 122.

7- نهج البلاغه، حکمت 190.

8- علامه خویی، منهاج البراعه، بنیاد فرهنگی امام، ج 16، ص 363؛ و مستدرک الوسائل ج 2، ص 251.



قلمرو دین در عرصه‌ی عقاید از منظر امام علی (ع) در نهج البلاغه

سنت و کلام علوی در باب عقاید و معارف اسلامی به صورت حداکثری بیان گردیده است و حقایق را گزارش داده که یا از دایره‌ی کسب عقلانی خارج است و یا با زمان طولانی اکتساب پذیر است.

در اولین خطبه‌ی از نهج البلاغه، سر آغاز دین را معرفت الهی دانسته و کمال معرفت را تصدیق و کمال تصدیق را توحید و کمال توحید را اخلاص و کمال اخلاص را پیراستن او از صفات زاید معرفی می‌کند؛ هم مغایر با همه چیز است و هم از آن‌ها بیگانه و جدا نیست، خالق و آفرینش‌گر جهان هستی و حقایق آن از جمله فرشتگان و جن و انس و... است. آفریدگاری است که لحظه به لحظه به تدبیر تکوینی و تشریعی اشتغال دارد.¹

امام در مناجات خود در مسجد کوفه با مقایسه‌ی انسان و خدا به طور جامع و واقع بینانه، انسان‌شناسی و خداشناسی علوی را که برگرفته از آموزش نبوی است ارایه می‌کند و خالق، حی و عالم بودن خدا و سایر صفات کمال او و نیز مخلوق و میّت و جاهل بودن انسان و سایر صفات نقص او را توصیف می‌کند.

حضرت در مجامع روایی به ضرورت و حکمت بعثت پیامبران و نبی اکرم (ص) و صفات آن‌ها نیز پرداخته است.² هم چنین به تفصیل در باب آخرت و احوال آن سخن فرموده است.³ مقام امامت و مصادیق آن نیز از مباحث مهم اعتقادی است که در کلام علی (ع) به تفصیل آمده است.⁴

1 - خطبه‌ی ۹۶، ۹۴، ۹۱، ۱.

2 - خطبه‌ی ۱۴۷، ۱۰۹، ۱۰۰، ۷۲، ۳۳، ۱.

3 - خطبه‌ی ۱۱۲، ۱۰۹، ۳۲.

4 - خطبه‌ی ۹۷، ۱۰۹، ۱۰۰.



در پایان لازم است به این پرسش، پاسخ داده شود که آیا تمام فرمایشات امام و توصیه‌ها و توصیف‌های آن حضرت، به ویژه در عصر حکومت علوی، به دین بماهو دین مربوط است یا این که جنبه حکومتی داشته است. در صورت نخست، می‌توان از طریق بیانات امام، قلمرو دین را تعیین کرد ولی اگر فرمایشات امام جنبه‌ی حکومتی داشته باشد، داخل در احکام متغیر قرار می‌گیرند و قلمرو دین را تعیین نمی‌کنند. پاسخ این مطلب این است که اولاً در کلام امام و سایر پیشوایان دین، اگر ظهوری بر صدور احکام به نحو احکام حکومتی نباشد، باید فرمایشات آن بزرگواران را بر دوام حمل کرد و کلام آن‌ها را جزء دین شمرد؛ ثانیاً اگر با قراین بتوانیم حکومتی بودن پاره‌ای از فرمایشات ائمه (ع) را ثابت کنیم، نباید احکام حکومتی آن حضرت را خارج از دین بدانیم؛ به عبارت دیگر، دین در حوزه‌ی فقه و حقوق در بردارنده‌ی احکام اولی، ثانوی و حکومتی است و احکام حکومتی، بخشی از احکام دینی شمرده می‌شوند. البته معنای احکام حکومتی این است که در همه‌ی زمان‌ها و حالات جریان‌پذیر نیست و همانند احکام ثانوی، مقید به عنوان خاصی چون مصلحت است.

نتیجه‌گیری

نهج البلاغه، پرتویی درخشان از هدایت قرآن است که به ابعاد گوناگون سعادت آدمی پرداخته است. در این نوشتار بررسی شد که سنت علوی علاوه بر مسائل اخروی، فردی و روحی به مسائل دنیوی، اجتماعی و مادی نیز پرداخته است و بنابراین، نمی‌توان گستره دین اسلام در سنت علوی را به امور اخروی محدود ساخت و یا این که با اعراض از عقل و تجربه، تمام نیازهای خرد و کلان آدمیان را بدان مستند کرد.

طرح مسئله‌ی قلمرو دین اسلام از زوایای گوناگون تئوریک و کاربردی برای جامعه‌ی علوی ضروری می‌نماید؛ تعیین گستره‌ی شریعت، ساختار توزیع قدرت در جامعه و نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را مشخص می‌سازد و محدوده‌ی دخالت عقل جمعی و آرا مردم را



در کنار اوامر و نواهی الهی تعیین می کند؛ به عبارت دیگر، تشخیص دامنۀ دین اسلام در عرصه های مختلف، دستورات روشنی را برای فعالیت مردم بازگو می نماید که امام علی (ع) در نهج البلاغه به بیان کامل و معرفی آن برای مردم پرداخته است.

منابع

- سیر تکامل عقل نوین، ج 1، صص 334 - 5، علم و دین، ص 77.
- تاریخ فلسفه در اسلام، ج 1، صص 627 - 9، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج 2، صص 94 - 6. عقل و وحی در قرون وسطا، ص 10.
- درء تعارض العقل و النقل، ج 1، صص 5 - 6 و الحقائق الناضره، ج 1، صص 167 - 8. عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ج 3، صص 1281 - 1276.
- و یشیروا لهم دفائن العقول، خطبه ی اوّل ر.ک. عبدالحسین خسروپناه، کلام جدید، گفتار قرائت های مختلف از دین.
- عبدالکریم سروش، بسط تجربه ی نبوی، تهران، انتشارات صراط، ص 29 - 30.
- عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، ج 2، نشر ذره، چاپ اوّل، 1372، ص 772.
- عبدالحسین خسروپناه، جامعه علوی در نهج البلاغه - ص 57
- حسن سبحانی، نظام اقتصادی اسلام، سازمان تبلیغات 73 چاپ اول، ص 4744 - ؛ سید محمدباقر صدر، اقتصادنا، مکتب الاعلام الاسلامی 1417 ق، الطبعة الاولى ص 281.
- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه ی 53.
- دعائم الاسلام، ج 2، ص 538، حدیث 183.
- محمد دشتی، امام علی (ع) و اقتصاد، ص 60 - 62.
- وسائل الشیعه، ج 18، ص 151.
- خوئی، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 394.
- بحار الانوار، ج 41، ص 52.
- سفینه البحار، ج 1، ص 413.
- جعفر مرتضی عاملی، السوق فی ظل الدوله الاسلامیه، ص



- عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، چاپ سوم، ص 33.
- آنتونی کوئین، فلسفه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات الهدی، ص 4 و 48.
- حسین بشیری، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ص 19.
- علامه خویی، منهاج البراعه، بنیاد فرهنگی امام، ج 16، ص 363؛ و مستدرک الوسائل ج 2، ص 251.
- مفردات راغب، ماده‌ی دین.
- میزان الحکمه، ج 3، صص 372 - 395.
- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه‌ی 198.



بررسی اسناد یک خطبه از نهج البلاغه

دکتر یحیی معروف (دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه)
گل ملک اله نظری (کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه)

چکیده

نهج البلاغه همواره مورد توجه ادیبان و مورخان عرب و غیر عرب بوده است. در مورد نسبت آن به امام علی (ع) دو دیدگاه مخالف و موافق وجود دارد که در گذشته به شبهات موجود جواب داده شده است. آنچه در این مقاله می‌آید حاصل تلاشی در مورد بررسی اسناد یک خطبه از نهج البلاغه است که چند تن از نویسندگان قدیم و معاصر عرب مانند جاحظ و شوقی ضیف آن را به قطری بن فجاءه نسبت داده‌اند؛ در حالی که ابن شعبه حرانی آن را به امام علی (ع) نسبت داده، و شریف رضی نیز آن را در نهج البلاغه ذکر کرده است. این مقاله بر آن است تا به سؤال‌های زیر پاسخ دهد:

1- چرا جاحظ در البیان والتبیین، قلقشندی در صبح الأعشی، شوقی ضیف در تاریخ الأدب العربی و غیره... این خطبه را به قطری بن فجاءه نسبت داده‌اند؟ 2- چرا شریف رضی این خطبه را در نهج البلاغه جزء خطبه‌های امام علی (ع) آورده است؟ 3- دلایل و استدلال موافقان و مخالفان در این زمینه چیست؟

واژه‌های کلیدی: نهج البلاغه، امام علی (ع)، سند خطبه، قطری بن فجاءه.



مقدمه

با گذشت بیش از هزار سال از پیدایش نهج البلاغه پژوهش و کنکاش درباره این کتاب ارزشمند همچنان در محافل دینی و ادبی دنیای اسلام ادامه دارد، تا جایی که به صورت یکی از مهم‌ترین چالش‌های ادبی در حیطه میراث اسلامی و ادبیات عرب تبدیل شده است.

در مورد اصل نهج البلاغه و نسبت آن به امام علی (ع) دو دیدگاه مختلف وجود دارد؛ یک دیدگاه عقیده دارد نهج البلاغه منسوب به امام علی (ع) نیست. صاحبان این نظریه راه افراط را در پیش گرفته‌اند و معتقدند شریف رضی، مولف نهج البلاغه است و یا بعضی از خطبه‌های آن را به افرادی دیگر نسبت می‌دهند.

دیدگاه دوم عقیده دارد که نهج البلاغه منسوب به امیر مومنان (ع) است. اما کسانی که در صحت نسبت نهج البلاغه به امام علی (ع) شک دارند یا به طور کلی آن را رد می‌کنند شبهه‌های متعددی بر آن وارد می‌کنند که یکایک آنها پاسخ داده شده است. در اینجا به عنوان نمونه چند مورد از شبهه‌های مخالفان و پاسخهایی که در رد این شبهه‌ها ذکر شده، نقل می‌شود.

برخی از شبهه‌ها

- 1- خطبه معروف «شقشقیه» که در آن به اصحاب رسول اکرم کنایه‌های زده شده، با خلق و خوی امام علی (ع) سازگار نیست!
- 2- کلمات "وصی و وصایت" در این کتاب، برای مردم آن روزگار شناخته شده نبوده است!
- 3- عبارت‌هایی در نهج البلاغه وجود دارد که بوی ادعای آگاهی از غیب از آن به مشام می‌رسد، در حالی که امیر مومنان کسی نبود که چنین ادعایی کند!
- 4- از آنجا که شریف رضی ادیبی توانا و شاعری زبر دست بوده بنابراین نهج البلاغه منتسب به اوست!



5- برخی از خطبه‌ها و عبارت‌های نهج البلاغه به اشخاص دیگری نسبت داده شده است. که موضوع اصلی این مقاله بررسی یکی از خطبه‌هایی است که به قطری بن فجاءه نسبت داده شده است.

نقد شبهه‌ها

1- تعریض به برخی از صحابه:

اصل این شبهه براین پایه استوار است که اصحاب رسول الله (ص) همه عادلند و خرده گرفتن بر آنان بدین وصف که عدالت برای همه آنان ثابت است، کاری نارواست! اصولاً نظریه «عدالت همگانی صحابه» نظریه‌ای ساخته و پرداخته سیاست امویان است. و این حقیقتی است که محققان مذاهب به آن اعتراف دارند به ویژه آن که از دیدگاه این گروه که هر کس یک لحظه هم پیامبر اکرم را دیده باشد یا حتی در عصر او زندگی کرده باشد و آن حضرت را ندیده باشد صحابی محسوب می‌شود!

با این توصیف آیا می‌توان پذیرفت هر کس به چنین معنایی صحابی باشد، لزوماً عادل است؟ آیا چنین نظریه‌ای با برخی از آیات صریح قرآن که از وجود منافقان یا آزار دهندگان پیامبر (ص) در صفوف اصحاب حکایت می‌کند در تناقض نیست؟ آیا کسانی که در دوران پیامبر (ص) صحابی او بودند و سپس علیه خلیفه رسمی و مشروع مسلمانان پرچم جنگ برافراشتند سزاوار نکوهش نیستند؟

2- وجود کلمه وصی و وصایت در نهج البلاغه:

این واژه در عصر امام علی (ع) کاربرد و معنا داشته است مراجعه به آیات قرآن و احادیث نبوی و اشعار شاعران خواننده را از هر توضیحی در این خصوص بی‌نیاز می‌کند. خداوند در آیه 180 بقره می‌فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ)



و یا در آیه 11 سوره النساء می فرماید: (... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّهٖ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دِّينٍ ...)

3- وجود عبارتهای حاکی از علم به غیب

امروزه با اندکی تفکر روشن می شود که میان پیشبینی رخدادهای آینده و آگاهی از غیب هیچ ملازمه ای وجود ندارد. بدیهی است افرادی با برخورداری از آگاهی های اجتماعی - سیاسی دقیق و فراگیر و برخوردار از درایت می توانند پیشبینی هایی در مورد رخدادهای آینده داشته باشند. بنابراین اگر امیر مومنان، آینده را پیش بینی می کند. این امر نشان از آگاهی های وسیع آن حضرت دارد. امام نیز چنین خبرهایی را منتسب به علم غیب نمی داند. چنان که وقتی آن حضرت در خطبه - ای از فتنه هایی که در بصره روی خواهد داد، خبر می داد یکی از شنوندگان پرسید ای: امیر مومنان، تو را از عالم غیب مطلع کرده اند؟ امام در پاسخ فرمود: ای کلبی: این علم غیب نیست. علمی است که از دارنده علم آموخته ام. همانا علم غیب علم قیامت است (بنگرید: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.. 1381. ص 245).

5- انتساب برخی از جمله ها و خطبه های نهج البلاغه به دیگران:

این که در تاریخ ادب، روایتی یا قطعه ای نثری یا سخنی را به دو شخصیت نسبت دهند امری بی سابقه نیست. هر چند با مراجعه به کتابها و منابع اصلی نهج البلاغه که قبل از شریف رضی نقل شده و با روشهای دیگر که به تفصیل خواهد آمد. صحت نسبت بعضی از خطبه ها به امام علی (ع) اثبات خواهد شد.

اما همچنان که گذشت پژوهش بسیاری در مورد نهج البلاغه صورت گرفته است اما آنچه تاکنون از نظر پژوهشگران و ناقدان پوشیده مانده، بررسی یکی از خطبه های نهج البلاغه است. شماره این خطبه در نسخه های مختلف نهج البلاغه با هم متفاوت است.



خطبه مذکور در نسخه المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه و نیز نسخه دکتر صبحی صالح شماره 111 است و در نسخه فیض الاسلام، و ابن ابی الحدید، و نیز خویی خطبه شماره 110 است. در نسخه ابن میثم خطبه شماره 108 و در نسخه محمد عبده خطبه شماره 105 است.

موضوع خطبه در مورد دنیا و پرهیز از آن است. و در آن ویژگیهای دنیا به طور مفصل بیان شده است. برخی از تاریخ نویسان قدیم و جدید عرب این خطبه را به قطری بن فجاءه نسبت می دهند. وی جعونه قطری بن فجاءه ابن مازن بن یزید کنانی تیممی است که از سران ازارقه (گروهی از خوارج) بود لقب قطری را بدان جهت به او دادند که اهل (قطره) مکانی در نزدیکی بحرین بود. کنیه او در هنگام جنگ ابو نعامه (نام اسب وی) بود ولی در زمان صلح او را ابو محمد می نامیدند. صاحب الاعلام او را به سوارکاری، شاعری و سخنوری توصیف کرده است. در زمان مصعب بن زبیر وقتی از طرف برادرش عبدالله بن زبیر عهده دار ولایت عراق شد، خروج کرد، و مدت بیست سال مبارزه کرد سرانجام به عنوان خلیفه با او بیعت کردند، سپس حجاج بن یوسف ثقفی چند لشکر را به سوی او فرستاد ولی او بر همه آنان پیروز شد. در مورد مرگ او اخبار متعددی وجود دارد. میرد در کتاب «الکامل» می گوید او به مدت طولانی با حجاج مبارزه کرد تا اینکه سفیان بن ابرد کلبی را به سوی او فرستاد، و او توانست در سال 78 هـ در منطقه ری یا طبرستان قطری را به قتل برساند، برخی می گویند وی در طبرستان در سال 79 هـ از اسب افتاد و وفات یافت و سرش را برای حجاج به ارمغان آوردند. بسیاری همچون جاحظ، ابن قتیبه، قلقشندی و شوقی ضیف و غیره او را از معدود خطبای فصیح و بلیغ عرب به شمار می آورند، ولی جز خطبه مذکور چیزی از او نقل نکرده اند، درحالی که اشعار زیادی را از او نقل می کنند.

همان طور که اشاره شد از تاریخ نویسان قدیم جاحظ، در البیان والتبیین (ج 2 ص 126) ابن قتیبه در عیون الاخبار (ج 2 ص 25) و قلقشندی در صبح الاعشی (ج 1 ص 223) این خطبه را به قطری بن فجاءه نسبت داده اند. تاریخ نویسان معاصر عرب هم از جمله شوقی ضیف در کتاب الفن و مذاهبه



فی النثر العربی (ص 62) نه تنها خطبه مذکور را از امام علی (ع) نمی‌داند بلکه همه نهج البلاغه را زیر سوال برده عقیده دارد که همه آن ساخته و پرداخته شریف رضی است! همچنین در کتاب المنتخب من ادب العرب (ج 4 ص 199) که جمعی از نویسندگان آن را جمع‌آوری کرده‌اند خطبه را به قطری بن فجاءه نسبت داده‌اند! اکنون به اصل خطبه توجه فرمایید:

اصل خطبه

إِنِّي أُحَذِّرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا خُلُوَّةٌ خَضِرَةٌ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّيْتُ بِالْعَاجِلَةِ وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا وَ لَا تُؤْمِنُ فِجَعَتُهَا غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ نَافِذَةٌ بَائِدَةٌ أَكَالَهُ عَوَالَهُ لَا تَعْدُو إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَ الرِّضَاءِ بِهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا (كهف 45) لَمْ يَكُنْ أَمْرٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَغْقَبْتُهُ بَعْدَهَا عِبْرَةٌ وَ لَمْ يَلْقَ فِي سَرَائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحْتُهُ مِنْ ضَرَائِهَا ظَهْرًا وَ لَمْ تَطْلُ فِيهَا دِيمَةٌ رَخَاءٍ إِلَّا هَتَّتْ عَلَيْهِ مُزْنُهُ بَلَاءٌ وَ حَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُتَنَصِّرَةٌ أَنْ تُمَسِيَ لَهُ مُتَنَكِّرَةٌ وَ إِنْ جَانِبٌ مِنْهَا اغْدَوْذَبَ وَ اخْلَوَلَى أَمْرٌ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى لَا يَنَالُ أَمْرٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغْبًا إِلَّا أَرْهَقْتُهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعَبًا وَ لَا يُمَسِّي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ خَوْفٍ غَرَارَةٌ غُرُورٌ مَا فِيهَا فَايَبَةٌ فَانْ مِنْ عَلَيْهَا لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَرْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ وَ مَنْ اسْتَكْثَرَ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْبِقُهُ وَ زَالَ عَمَّا قَلِيلٍ عَنْهُ كَمٍ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعْتُهُ وَ ذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعْتُهُ وَ ذِي أُبْهَةٍ قَدْ جَعَلْتُهُ حَقِيرًا وَ ذِي نَحْوَةٍ قَدْ رَدَّتُهُ ذَلِيلًا سُلْطَانُهَا دَوْلٌ وَ عَيْشُهَا رِنَقٌ وَ عَذْبُهَا أُجَاجٌ وَ خُلُوقُهَا صَبِيرٌ وَ غِذَاؤُهَا سِمَامٌ وَ أَسْبَابُهَا رِمَامٌ حَيْثُهَا بَعْرَضٍ مَوْتٌ وَ صَحِيحُهَا بَعْرَضٍ سُقْمٌ مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ وَ عَزِيزُهَا مَغْلُوبٌ وَ مَوْفُورُهَا مَنَكُوبٌ وَ جَارُهَا مَخْرُوبٌ أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا وَ أَبْقَى آثَارًا وَ أْبَعَدَ آمَالًا وَ أَعَدَّ عَدِيدًا وَ أَكْثَفَ جُنُودًا تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَىَّ تَعَبَّدُوا وَ آثَرُوهَا أَىَّ إِثَارٍ ثُمَّ طَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ وَ لَا ظَهَرَ قَاطِعٍ فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ أَوْ أَحَسَّنَتْ لَهُمْ صُحْبَةً بَلْ أَرْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ وَ أَوْهَقَتْهُمْ



بِالْقَوَارِعِ وَضَعَصَعَتْهُمْ بِالنَّوَابِ وَعَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاحِرِ وَوَطَّئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ وَاعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَبِّبَ الْمُنُونِ فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكَّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا وَآثَرَهَا وَأَخْلَدَ إِلَيْهَا حِينَ طَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ وَهَلْ زَوَّدَتْهُمْ إِلَّا السَّغْبَ أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ أَوْ أَغَقَّتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ أَفَهَذِهِ تُؤْثِرُونَ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَنُّونَ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ فَبَسَّتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهِمْهَا وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَى وَجَلٍ مِنْهَا فَاعْلَمُوا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَظَاعُنُونَ عَنْهَا وَاتَّعَظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنْنَا قُوَّةً (1) حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا وَانْزِلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يُدْعَوْنَ ضَيْفَانًا وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ أَجْنَانٌ وَمِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ وَمِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ فَهُمْ جِيرَةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا وَلَا يُيَاوُونَ مُنْدَبَةً إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا جَمِيعٌ وَهُمْ آخِذٌ وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادُ مُنْدَانُونَ لَا يَتَرَاوَرُونَ وَ قَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ حُلَمَاءٌ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ وَجُهَلَاءٌ قَدْ مَاتَتْ أَخْفَادُهُمْ لَا يُخْشَى فَجَعُهُمْ وَلَا يُرْجَى دَفْعُهُمْ اسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْنًا وَبِالسَّعَةِ ضَيْقًا وَبِالْأَهْلِ غُرْبَةً وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً فَجَاءُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا خَفَاءَ غُرَاةٍ قَدْ طَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (انبیاء. 104)

ترجمه خطبه (نهج البلاغه ترجمه محمد دشتی. ص 245)

پس از ستایش پروردگار؛ همانا من شما را از دنیای حرام می ترسانم، زیرا در کام شیرین و در دیده انسان سبز و رنگارنگ است، در شهوات و خواهش های نفسانی پوشیده شده، و با نعمت های زودگذر دوام ندارد، و کسی از اندوه آن ایمن نیست. دنیای حرام بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است، دگرگون شونده است و ناپایدار، فنا پذیر و مرگبار، و کشنده ای تبهکار است، و آنگاه که به دست آرزومندان افتاد و با خواهش های آنان دمساز شد می نگرند که جز سرابی بیش نیست که خدای سبحان فرمود: «زندگی چون آبی ماند که از آسمان فرو فرستادیم و به وسیله آن گیاهان فراوان روید سپس خشک شده، باد آنها را پراکنده کرد و خدا بر همه چیز قادر و تواناست. کسی از دنیا شادمانی ندید جز آن که با اشک و آه روبرو شد؛ هنوز با خوشی های دنیا



روبرو نشده است که با ناراحتیها و پشت کردن آن مبتلا می گردد؛ شبمی از رفاه و خوشی های دنیا بر کسی فرود نیامده جز آن که سیل بلاها همه چیز را از بیخ و بن می کنند. هر گاه صبحگاهان به یاری کسی بر خیزد، شامگاهان خود را به ناشناسی می زند؛ اگر از یک طرف شیرین و گوارا باشد از طرف دیگر تلخ و ناگوار است. کسی از فراوانی نعمتهای دنیا کام نگرفت جز آن که مشکلات و سختی ها دامنگیر او شد، شبی را در آغوش امن دنیا به سر نبرد جز آنکه صبحگاهان بالهای ترسو وحشت بر سر او کویید، بسیار فریبده است و آنچه در دنیاست نیز فریبندگی دارد، فانی و زودگذر است، و هر کس در آن زندگی می کند فنا می پذیرد. در زاد و توشه آن جز تقوا خیری نیست. کسی که به قدر کفایت از آن بردارد در آرامش به سر می برد، و آن کس که در پی به دست آوردن متاع بیشتری از دنیا باشد وسائل نابودی خود را فراهم کرده، و به زودی از بین می برد. بسا افرادی که به دنیا اعتماد کردند، ناگهان مزه تلخ مصیبت را بدانها چشاند و بسا صاحب اطمینانی که به خاک و خونش کشید. چه انسانهای با عظمتی را که خوار و کوچک ساخت، و بسا فخر فروشانی را که به خاک ذلت افکند. حکومت دنیا نا پایدار، عیش و زندگانی آن تیره و تار، گوارای آن شور، شیرینی آن تلخ، غذای آن زهر، و اسباب و وسائل آن پوسیده است؛ زنده آن در معرض مردن، و تندرست آن گرفتار بیماری است؛ حکومت آن بر باد رفته، و عزیزان آن شکست خورده؛ متاع آن نکبت آلوده و پناه آورنده آن غارت زده خواهد بود. آیا شما در جای گذشته گان خود به سر نمی برید؟ که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان با دوام تر و آرزویشان درازتر و افرادشان بیشتر و لشکریانشان انبوه تر بودند؟ دنیا را چگونه پرستیدند؟ و آن را چگونه بر خود گزیدند؟ و سپس از آن رخت بر بستند و رفتند: بی توشه ای که آنان را برای رسیدن به منزلگاه کفایت کند و بی مرکبی که آنان را به منزلشان رساند. آیا شنیده اید که دنیا خود را فدای آنان کرده باشد؟ یا به گونه ای یاری شان داده یا با آنان به نیکی به سربرده باشد؟ نه هرگز! بلکه سختی و مشکلات دنیا چنان به آنها رسید که پوست و گوشتشان را درید، با سختی ها آنان را



سست و با مصیبتها ذلیل و خوارشان کرد و بینی آنان را به خاک مالید و لگدمال کرد و گردش روزگار را بر ضد آنها برانگیخت. شما دیدید که دنیا آن کس را که برابر آن فروتنی کرد، و آن را برگزید، و بر همه مقدم داشت، که گویا جاودانه می‌ماند، نشناخت و روی خوش نشان نداد تا آن که از دنیا رفت! آیا جز گرسنگی توشه‌ای به آنان سپرد؟ آیا جز در سختی فرودشان نیاورد؟ و آیا روشنی دنیا جز تاریکی و سرانجامش جز پشیمانی بود؟ آیا شما چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می‌دارید و بدان اطمینان می‌کنید؟ یا در آرزوی آن به سر می‌برید؟ پس دنیا بد خانه ای است برای کسی که خوشبین باشد، و یا از خطرات آن نترسد. پس بدانید و می‌دانید - که آن را ترک می‌کنید و از آن رخت برمی‌بندید! و پند گیرید از آنها که گفتند: «چه کسی از مانیر و مندتر است؟». سپس آنان رابه گورهایشان سپردند بی آن که سواره کارانشان خوانند، و در قبرها فرود آوردند بی آنکه همسایگان نشان نامند، از سطح زمین، قبرها، و از خاک کفن ها، و از استخوانهای پوسیده همسایگانی پدید آمدند که هیچ خواننده‌ای را پاسخ نمی‌دهند و هیچ ستمی را باز نمی‌دارند و نه به نوحه‌گری توجهی دارند. نه از باران خوشحال و نه از قحطسالی نومید می‌گردند. گرم هم قرار دارند و تنهایند، همسایه یکدیگرند اما از هم دورند. فاصله‌ای با هم ندارند ولی هیچ گاه به دیدار یکدیگر نمی‌روند. نزدیکان از هم دورند بردبارانی هستند که کینه‌ها از دل آنها رفته، بی‌خبرانی که حسد در دلشان فرو مرده است. نه از زیان آنها ترسی، و نه به دفاع آنها امیدی وجود دارد. درون زمین را به جای سطح آن برای ماندن انتخاب کردند و خانه‌های تنگ و تاریک را به جای خانه‌های وسیع برگزیدند. به جای زندگی با خویشاوندان، غربت را، و به جای نور، ظلمت را برگزیدند، به زمین بازگشتند چونان که در آغاز آن را پا برهنه و عربان ترک گفتند، و با اعمال خود به سوی زندگی جاویدان و خانه همیشگی کوچ کردند، آن سان که خداوند سبحان فرمود: «چنانکه آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می‌گردانیم، وعده‌ای بر ماست و همانا این کار را انجام خواهیم داد».



دلایل اثبات خطبه

اثبات حقانیت هر فرضیه یا ادعایی نیازمند مدارک و مستندات است که در برابر مخالفان بهترین پاسخ محسوب می‌شود. در این راستا برای اثبات نسبت این خطبه به امام علی (ع) به چند دلیل استناد می‌گردد:

1- اسناد تاریخی

این خطبه در کتابهای متعددی به امام علی نسبت داده شده است. چند تن از تاریخ نویسان قبل از شریف رضی این خطبه را از امام علی (ع) نقل کرده‌اند، از جمله ابن شعبه حرانی متوفی به سال 380 هـ این خطبه را به طور کامل از امام علی (ع) در کتاب تحف العقول (ص 180) نقل می‌کند، و به گفته عبدالزهره حسینی صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه و اسانیده خطبه مذکور در کتاب الموفق محمد بن عمران مرزبانی به طور کامل از امام نقل شده است. ابن ابی الحدید در کتاب خود (ج 2، ص 242) بر شرح نهج البلاغه می‌گوید که این خطبه را به طور کامل در کتاب الموفق نقل شده از امام علی (ع) دیده است.

همچنین بخش‌هایی از این خطبه به گفته عبد الزهراء حسینی در کتابهای زیر از امام علی (ع) نقل شده است: الصناعتین ابوهلال عسکری متوفی به سال 395 هـ (ص 277)، تاریخ دمشق ابن عساکر متوفی به سال 573 هـ (ج 3 ص 216) و کتاب دستور معالم الحکم قاضی القضاعی (متوفی به سال 454 هـ) (ص 51).

2- سبک و شیوه کلام

هر کسی اطلاع اندکی از ادبیات عرب داشته باشد، با تأمل اندکی در می‌یابد که این سخنان از یک شاعر و سخنور عادی بر نمی‌آید. از این رو این سخنان از کسی جز امیر سخنوران عرب انتظار نمی‌رود؛ کسی که همه عالمان علم فصاحت و بلاغت زبان به ستایش او گشوده‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی در مورد او می‌گوید: «علی پیشوای اهل فصاحت و سرور بلاغت است. سخن وی فروتر از



کلام خلق و فراتر از کلام مخلوق است و مردم گفتن و نوشتن را از او آموخته‌اند» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1 ص 205).

بعد از مقایسه این خطبه با دیگر خطبه‌ها و آثار امام علی (ع) هماهنگی سبک این خطبه با دیگر خطبه‌ها ملاحظه می‌شود، و از آنجا که امیر فصاحت کلام خود را با زیور آیات قرآن می‌آراید. در این خطبه نیز سه بار از کلام حق استفاده کرده است، و ذوق سلیم به راحتی رایحه کلام امام علی (ع) را در این خطبه استشمام می‌کند.

گزینش الفاظ فصیح، ترکیب مناسب، آرایشهای لفظی و معنوی نهج البلاغه را از سبک و اسلوب معجزه آسای برخوردار کرده است. از جمله صنایع ادبی در این خطبه و خطبه‌های دیگر می‌توان به سجع، جناس و مقابله اشاره کرد.

سجع: اکثر عبارت‌های نهج البلاغه مسجع است. در این خطبه: (خطبه 111، صبحی صالح)
«... لَمْ يَكُنْ أَمْرٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَغْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عِبْرَةٌ وَ لَمْ يَلْقَ فِي سَرَائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنْحَتْهُ مِنْ ضَرَائِهَا ظَهْرًا وَ لَمْ تَطْلُفْ فِيهَا دِيمَةٌ رَخَاءٍ إِلَّا هَتَّتْ عَلَيْهِ مُزْنُهُ بَلَاءٌ...» و در خطبه 108 (همان) می‌فرماید: «... قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ...»

جناس: در این خطبه از جناس نیز استفاده شده است مانند: «غرارة ضرارة...، حائلة زائلة» و در خطبه 191 می‌فرماید: (همان) «... فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِّ وَالْجَنَّةُ وَ فِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلُكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا رَاحٍ...»

طباق: طباق در خطبه مذکور: «... إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُتَصَرَّةٌ أَنْ تُمْسِيَ لَهُ مُتَنَكِّرَةٌ وَ إِنَّ جَانِبَ مِنْهَا اغْدَوْذَبٌ وَ اخْلَوْلَى أَمْرٌ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى...» و در خطبه 109 می‌فرماید: «... كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ...»



3- هماهنگی درونی و بیرونی

این خطبه با دیگر خطبه‌های نهج البلاغه: هماهنگی و سازگاری درونی در یک مجموعه خود، یکی از مهم‌ترین دلایل اعتبار و اصالت آن است. قرآن کریم آن هنگام که به شبهه کافران مبنی بر اینکه قرآن را پیامبر (ص) آورده است، اشاره می‌کند. و در پاسخ به این شبهه می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (النساء. 82) پس اگر در نهج البلاغه تامل شود دیده می‌شود که همه این کتاب دارای یک سبک و سیاق است. درست به سان جسم بسیطی که هیچ یک از اجزای آن از لحاظ ماهیت با جزء دیگر متفاوت نیست، نهج البلاغه نیز شبیه قرآن است که آغاز و انجام آن همسان است، کتاب هماهنگی است؛ این خطبه نیز به عنوان جزیی از نهج البلاغه هماهنگی آن با دیگر خطبه‌ها به وضوح قابل درک است.

4- همنواختی مضمونی خطبه با دیگر خطبه‌های که در مورد دنیا است:

مضمون این خطبه با خطبه‌ها و حکمت‌هایی که در مورد دنیا است هماهنگی کاملی دارد؛ برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود. در خطبه 83 در وصف دنیا می‌فرماید: «... فَإِنَّ الدُّنْيَا رَتْقٌ مَشْرُوبُهَا رَدْعٌ مَشْرَعُهَا يُونِقُ مَنَظَرُهَا وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَ ضَوْءٌ أَفَلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ...» (خطبه 83 صبحی صالح). ترجمه: آب دنیای حرام همواره تیره و گل آلود است. منظره‌ای دل‌فریب و سرانجامی خطرناک دارد. فریبنده و زیبا است اما دوامی ندارد. نوری است در حال غروب کردن، سایه‌ای است نابود شدنی....

در خطبه 113 می‌فرماید: (همان) «... أَحَذَّرَكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنَزَلٌ قُلْعَةٌ وَ لَيْسَتْ بِدَارٍ تُجْعَلُ قَدْ تَزَيَّتْ بِغُرُورِهَا وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا فَخَلَطَ خَلَالُهَا بَحْرَامِهَا وَ خَيْرُهَا بَشَرُّهَا وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا...»

ترجمه: شما را از دنیا می‌ترسانم، زیرا منزلگاهی است برای کوچ کردن، نه منزلی برای همیشه ماندن است دنیا خود را با غرور زینت داده و با زینت وزیای می‌فریبد. خانه‌ای است که نزد خدا



بی مقدار است؛ زیرا که حلال آن باحرام؛ و خوبی آن بابدی؛ و زندگی در آن با مرگ؛ و شیرینی آن با تلخی آن در آمیخته است.

در خطبه 114 می فرماید: (همان) «... إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عِبَرٍ فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ لَا تُحْطِئُ سَهْمَهُ وَ لَا تُؤْسَى جِرَاحُهُ...»

ترجمه: سپس همانا دنیا خانه‌ای نابود شدن، رنج بردن و دگرگونی و عبرت گرفتن است و از نشانه نابودی آن که روزگار کمان خود را به زه کرده، تیرش به خطا نمی‌رود و زخمش بهبودی ندارد.

در خطبه 145 می فرماید: (همان) «... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْأَمْنَايَا مَعَ كُلِّ جَرْعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا يَفِرَّاقِ أُخْرَى وَ لَا يُعَمِّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِهَدْمِ آخَرٍ مِنْ أَجَلِهِ...»

ترجمه: ای مردم شما در این دنیا هدف تیرهای مرگ هستید، که در هر جرعه‌ای اندوهی گلوگیر، و در هر لقمه‌ای استخوان شکسته ای قرار دارد؛ در دنیا به نعمتی نمی‌رسید جز با از دست دادن نعمت دیگر، و روزی از عمر سال خورده‌ای نمی‌گذرد مگر به ویرانی یک روز از مهلتی که دارد. و همچنین در حکمت 415 در مورد حقیقت دنیا می فرماید: (همان) «تَغَرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرُكِبٍ بَيْنَا هُمْ حُلُوًا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا».

ترجمه: دنیا فریب می دهد و زیان میرساند و تند می‌گذرد. از این رو خدا دنیا را پاداش دوستان خود نپسندید، و آنرا جایگاه کیفر دشمنان خود قرار نداد. و همانا مردم دنیا چون کاروانی باشند که هنوز بارانداز نکرده کاروان سالار بانگ کوچ سردهد تا بار ببندند و برانند!

5-نبودن خطبه‌ای دیگر از قطری بن فجاءه

در جواب کسانی که در صحت این خطبه به امیرمومنان شک دارند. و یا به طور کلی اعتقاد دارند که این خطبه از قطری بن فجاءه است. به قرآن کریم استناد می‌کنیم که می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي



رَبِّ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره. 23) و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس اگر راست می گوئید سوره ای مانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را غیر از خدا فرا خوانید.

بنابراین باید به مدعیان گفت: برای اثبات نظریه خود، خطبه دیگری از قطری بن فجاه در این حد از فصاحت و بلاغت که می توانند بیاورند.

در اینجا می توان بر شوقی ضیف، نویسنده بزرگ عرب خرده گرفت؛ زمانی که زبان به ستایش اسلوب قطری در این خطبه می گشاید و می گوید: «اما بعد... وتمضی الخطبه وهی طویلۀ علی هذا النحومن الوعظ والترغیب والترهیب وواضح ما فیها من جمال اللفظ وروعۀ اسره، و قد اختار لها قطری السجع حتی یؤثر فی نفوس سامعیه أقوى، ولم یکتف بالسجع، بل أضاف الیه التصور، كما أضاف الطباق، حتی یبلغ کل ما یرید من تنمیق معانیه» و به او گفت: می تواند برای اثبات ادعای خود یک یا چند خطبه دیگر از خطیب مورد ستایش بیاورد! زیرا هیچ عقل سالمی قبول نمی کند که یک خطیب در اوج فصاحت و بلاغت خود فقط یک خطبه ایراد کرده باشد، و یا دیگران فقط یک خطبه را از او به ذهن سپرده و به نسلهای بعد منتقل کرده باشند. و همچنین جستجوی بسیاری برای پیدا کردن خطبه ای دیگر از قطری بن فجاه صورت گرفت، ولی در هیچ یک از منابع مهم و قابل استناد، جز خطبه مذکور و چند قصیده دیگر از وی یافت نشد. و این خود می تواند دلیل منطقی و عقلی برای رد نسبت این خطبه به قطری باشد و با قاطعیت کامل گفت که این خطبه منسوب به امیر فصاحت و بلاغت است. هر چند افرادی از روی عدم آگاهی یا غرض ورزی چشم بر این حقیقت ببندند.

نتیجه گیری

نهج البلاغه بسان آفتاب نیمروز در ادبیات عرب می درخشد، و همچون صدفی مشحون از گوهرهای نابی از حکمت عالیه است. همان طور که گفته شده در مورد نهج البلاغه و نسبت آن

به امام علی (ع) دو دیدگاه مخالف وجود دارد، دیدگاه اول همه یا بعضی از بخشهای نهج البلاغه را رد می کنند، و دیدگاه دوم عقیده دارند که نهج البلاغه بدون هیچ شبهه ای منسوب به امام علی (ع) است. ولی از دیدگاه کسانی که در نهج البلاغه و نسبت آن شک دارند. وجود خطبه معروف شقیقه در این کتاب است. زیرا امام علی (ع) به دو خلیفه دیگر (ابوبکر و عمر) اعتراض دارد و رفتار آنها را نقد می کند صاحبان این دیدگاه عقیده دارند که این سخنان در شأن و منزلت امام علی (ع) نیست، ولی باید توجه داشت که بین نقد و شتم تفاوت وجود دارد قصد امام علی (ع) از این خطبه می تواند نقد دو خلیفه باشد. شایان ذکر است که عمر نیز آرای نقدی منفی و مثبتی در مورد امام علی (ع) داشته است.

ولی آنچه هدف اصلی این مقاله بود، بررسی اسناد یک خطبه از نهج البلاغه بود، که در کتابهایی همچون البیان والتبیین و صحیح الاعشی و غیره به قطری بن فجاءه نسبت داده شده است. اما شریف رضی و دیگران آن را به عنوان خطبه ای از خطبه های امام علی (ع) در نهج البلاغه ذکر کرده اند. در این مقاله سعی شد با ارائه سند های تاریخی و دلایل ادبی و منطقی گفته صاحب البیان والتبیین و صحیح الاعشی و غیره رد شود. و بر نسبت آن به امام علی (ع) صحه گذاشته شود. از جمله این دلایل می توان به وجود این خطبه در کتابهای قبل از شریف رضی اشاره کرد، که در آنها این خطبه به امام علی (ع) نسبت داده شده است. دلیل دیگر می تواند هماهنگی اسلوب این خطبه با اسلوب نهج البلاغه باشد و همچنین این خطبه هماهنگی موضوعی با دیگر خطبه های نهج البلاغه دارد. و نهایتا نبودن خطبه ای دیگر از قطری بن فجاءه در کتابهای تاریخی و ادبی می تواند دلیل منطقی محکمی بر اثبات این خطبه برای امیر فصاحت و بلاغت باشد.

منابع

منابع عربی

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، الجلد الاول والثانی، دار الحیاء، بیروت، دون تاریخ.



- ابن خلكان، وفيات الاعيان وابناء الزمان، الجزء الثالث، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة الاولى، 1948م.
- ابن عساكر، الامام الحافظ ابى القاسم على بن الحسن بن هبة الله الشافعى، تاريخ مدينة دمشق، دار الفكر المعاصر، بيروت، الطبعة الاولى، 2003م.
- ابن ميثم، كمال الدين ميثم بن على بن ميثم البحرانى، شرح نهج البلاغه، الجزء الثالث، دفتر نشر الكتاب، الطبعة الحادية عشرة، 1975م.
- احمد امين، فجر الاسلام، دار الكتاب العربى، بيروت، الطبعة الحادية عشرة، 1975م.
- الاسكندري، احمد، احمد امين بك، على الجارم، احمد ضيف وعبد العزيز الشبرى، المنتخب من ادب العرب، المجلد الرابع، الطبعة الأميرية بالقاهرة، 1949م.
- بابتي، عزيزة فوال، معجم الشعراء المخضرمين والأمويين، طرابلس، الطبعة الاولى، 1998م.
- الدينورى، ابى محمد عبدالدين مسلم بن قتيبة، عيون الأخبار، المجلد الأول، مطبعة دار الكتب المصرية بالقاهرة، 1925م.
- الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر، البيان والتبيين، بتحقيق وشرح عبد السلام محمد هارون، دار الجيل، بيروت، دون تاريخ.
- الحسينى، السيد عبد الزهراء مصادر نهج البلاغه وأسانيده، دار الزهراء، بيروت، الطبعة الرابعة، 1988م.
- الزركلى، خير الدين، الأعلام (قاموس التراجم)، المجلد الخامس، دار العلم للملايين، الطبعة التاسعة، 1990م.
- شوقى ضيف، تاريخ الأدب العربى، العصر الإسلامى، الطبعة السابعة مصر، دون تاريخ.
- شوقى ضيف، الفن ومذاهبه فى النشر العربى، دار المعارف، دون مكان، الطبعة الثانية عشرة، دون تاريخ.
- صباحى الصالح، شرح نهج البلاغه، الطبعة الأولى، بيروت، 1967م.
- عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، مؤسسة الماراف، الطبعة الاولى، بيروت، 1990م.
- القلقشندي، ابى العباس احمد بن على، صبح الأعشى فى صناعة الانشاء، المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والنشر، دون تاريخ.
- المبرد، أبى العباس محمد بن يزيد، الكامل فى اللغة والادب، الجزء الاول، المكتبة العصرية، بيروت، دون تاريخ.
- محمدي، سيد كاظم، محمد دشتى، معجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، نشر الامام على (ع)، الطبعة الثانية، قم، 1369هـ ش.
- محمودى، محمد باقر، نهج السعادة فى مستدرك نهج البلاغه، المجلد الرابع عشر، دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى، بيروت، 1977م.



نوبری، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب، نهج البلاغه فی فنون الادب، دارالکتب المصریة بالقاهرة، 1921م.

منابع فارسی

عرشی، امتیاز علی خان، استناد نهج البلاغه، ترجمه سیدمرتضی آیت الله زاده شیرازی، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1363ه. ش.

منابع اینترنتی

www.balaghah.net/nabj-htm/far/id/library/raveshha/006/0htm

www.alshamsi.net/man/mel/qatare.html

www.doetsgate.com/poem.php?action=view&id=4428

www.sd-sunnah.com/vb/showthread.php?g=309&t=taksupplementalpesult

www.islam4u.com/almajib-show.php?rid=56i

www.andiaheqom.com/pag.php?pg=nahjalevel=4&subid=

www.almwkb.com/forum/showthead.php?p=25428

www.alghadir.ir/article-fa2220html

www.balaghah.net/nahj-htm/far/id/manabeh/mainhtm

www.tebyan.net/teb.aspx?nid=8195

www.imamreza.net/per/imamreza.php?id=185

www.seraj.ir/engine/view-article.asp?langstr=f-gid=a54467

www.andisheqom.com/page.php?pg=nahjgidviw=55&gievel=4&subid=27

www.andisheqom.com/page./php?pg=nahjgdviw=13&gievel4&subid=13



بررسی تطبیقی حقوق بشر در نهج البلاغه با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل

سید صاحب موسوی (مدرس دانشگاه پیام نور استان تهران)
دکتر محسن فرمهبینی فراهانی (عضو هیات علمی دانشگاه شاهد)
زهرا اکبری (کارشناس ارشد روان شناسی تربیتی دانشگاه بوعلی سینا)

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تطبیقی حقوق بشر در نهج البلاغه با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل می باشد. روش پژوهش توصیفی از نوع تحلیلی - اسنادی می باشد. با توجه به اینکه شناسایی حیث ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال پذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح در جهان را تشکیل می دهد. و از طرف دیگر عدم شناسایی و تحقیر بشر منتهی به اعمال و حشیانه ای گردید است که روح بشریت را به عصیان وا داشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است و پیوند حقوق انسانها خاصه از سوی قدرتمندان و دولتمردان به انواع گوناگون، مورد تعرض قرار گرفته و پیدایش مکاتبی چون اصالت اجتماع را باعث گردیده است. با توجه به جایگاه اهمیت حقوق بشر، در این مقاله در مقدمه سعی شده که مبانی نظری و فلسفی و اهمیت آن را بیان کنیم و بعد انواع حق و مصادیق آن را از دیدگاه امام علی (ع) با توجه به مضامین نهج البلاغه و مقایسه آن با منشور حقوق بشر سازمان ملل را آوردیم که در کل حقوق بشر را به طور تفصیلی از دیدگاه امام علی (ع) بیان کردیم.

واژه های کلیدی: حقوق بشر، نهج البلاغه، بررسی تطبیقی، امام علی (ع) و سازمان ملل.



مقدمه

حقوق از نظر لغوی جمع حق و به معنای ثابت و واجب کردن امری یا چیزی، واقف شدن بر حقیقت امری، راست و درست، یقین و عدل. (فرهنگ عمید، 1378). اما از نظر اصطلاحی کلمه ای است عام شامل همه قدرتها و امتیازهایی که از طریق عرف یا قانون صریح به شخص واگذار شده او قانونا مدعی آنهاست، می باشد. (ازبک، 1376). حقوق بشر مجموعه ای از مقررات و موازینی است که دارای مضمون والای انسانی است و بر اساس این حقوق دولتها صراحتا متعهد گردیده اند آن را برای آحاد ملت خود رعایت کنند. (محقق داماد، 1371). حقوق بشر به معنای اصطلاحی عام حتی در سنت و اندیشه و حقوق نیز سابقه تاریخی کهنی ندارد.

حقوق بشر، مجموعه حقوق موضوعه که آغاز آن را بتوان با اعلامیه جهانی حقوق بشر یا انقلاب کبیر فرانسه دانست، نمی باشد؛ بلکه صحیح تر آن است که قدمت آن را به درازای حیات بشر بدانیم. حقوق بشر دستاورد دین و تصمیم جمعی و انقلاب خاصی نیست؛ بلکه مطالعه نقش آنها در زمینه حقوق بشر، به منظور مطالعه ابزاری است که در جهت حمایت و به رسمیت شناختن و شناساندن آن ارایه می کنند (عمید زنجانی و توکلی، 1386). از نظر تاریخی ریشه حقوق بشر به مفهوم کنونی را باید در تمدن آتن جستجو کرد. در عصر تمدن آتن که به دوران طلایی تجلی اندیشه های سیاسی و اجتماعی شهرت یافته حقوق به دو رشته اصلی فطری و موضوعی تقسیم می شد. حقوق فطری به آن دسته از حقوق اطلاق می گردد که به نحو تاریخی تکوین و تکامل یافته و آمال و آرزوهای ملتها را منعکس می سازد و فراتر از اراده قانون گذاران است. ولی حقوق موضوعه از اراده قانون گذاران ناشی می شود و قابل تغییر و تبدیل نیست. (محقق داماد، 1371).

مبانی نظری و فلسفی حقوق بشر بیانگر آن است که حقوق بشر ثمره تحولاتی است که در فلسفه سیاسی غرب نسبت پدیده دولت و وظایف و جایگاه آن رخ داده است. فلاسفه اخلاق شهودی (INTUITIVE) مدعی اند که تعاریف حقوق بشر، بی فایده و بیهوده اند، چرا که در بر گیرنده



آن نوع از احکام اخلاقی اند که باید بدیهی بوده و نیاز به توصیه دیگری نداشته باشند ولی سایر فلاسفه بر پیامدهای حقوق بشر و هدف آنها تاکید می کنند. (شریفی، 1380، ص 32). تعالیم فلسفه جدید برآمده از آرای دکارت، لاک و کانت، انسانها قطع نظر از رنگ پوست، نژاد، ملیت، دین و نظیر این ها حقوق انسانی برابر دارند (صانعی، 1382).

منشور کوروش کبیر، آزادی عقیده را تصویب کرد و فرمان داد مردم شهر بابل را نیازازند و مردم در پرستش خدایان خود آزاد باشند.

در آثار فلاسفه و اندیشمندان دوران باستان، در نوشته های دانشمندان و بالاخره در مکتب متأخرین به اقتضا مورد در این باره بحث شده است. در رفتار و گفتار انبیا، تاکید بر کرامت انسانی در آزادی ها و حقوق انسانها و تاکید بر رعایت این حقوق و آزادی مشهود است.

کانت را باید نخستین و مهمترین فیلسوفی دانست که مسئله حقوق بشر را در آرا خود تبیین کرد. از این رو که احترام به حقوق دیگری را صراحتاً به کار برد. هسته نظریه اخلاق کانت را احترام به موجود بشر تشکیل می دهد، زیرا بشر غایت خودش است و از نظر او غایت مند بودن بشر یک ارزش است. چیزی ذاتی، مطلق و عینی است. کانت به این ارزش می گوید شان، که برترین ارزش به حساب می آید و تنها شخص دارای شان است. (افتخاری راد، 1383) فرانسوا لیوتار به عنوان فیلسوف پست مدرن از شکست روایتهای کلان سخن می گوید و اگر روایتهای کلان اعتبار خود را از دست داده اند و اگر حقوق بشر یک روایت کلان باشد، در آن صورت آیا امروزه به زعم پست مدرنها، حقوق بشر نیز باید اعتبار خود را از دست بدهد. (همان).

در این میان دین اسلام به دلیل برخورداری از یک نظام شاخص حقوقی، در حیطه بحث های مربوط به حقوق بشر، جایگاهی خاص، پیچیده و دقیق پیدا کرده است. به نظر می رسد که در دین اسلام دو نوع کرامت برای انسان بتوان یافت. یکی کرامتی جهان شمول که صفتی غیر مقید به دین است و دیگری کرامتی اکتسابی که مقید به عقیده انسان است ((عمید زنجانی و توکلی، 1386)). در



این بین دیدگاههای امام علی (ع) که به کرات در نهج البلاغه در مورد انواع حق و مصادیق آن آمده است قابل توجه است و می تواند چراغ راهی باشد برای احترام به حقوق افراد. بروین (1386) در پژوهش خود دریافت که مسلمانان به طور کلی از اسناد حقوق بشر حمایت می کنند و آنها را به عنوان یک نقطه شروع خوب برای بحث و گفتگو بین فرهنگها و مذاهب تلقی می کنند. ولی این اسناد به طور خالص و ناب بین المللی تلقی نمی شوند. همچنین ذاکریان (1389) در پژوهش خود دریافت که هم اندیشی جامعه بین المللی بر روی یک سری قواعد حقوق بشر مانند ممنوعیت شکنجه، بردگی، حق حیات، آزادی بیان و مانند این که قواعد بنیادین حقوق بشر نامیده می شوند غیر قابل نقض هستند.

مساله ی اساسی پژوهش حاضر حقوق بشر در نهج البلاغه و هم ارزی آن با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل می باشد، که پس از بحث و بررسی پیرامون انواع حق در نهج البلاغه، مصادیق آن هم مورد بررسی قرار گرفت و در پایان مقایسه ای با منشور حقوق بشر سازمان ملل صورت گرفت.

روش شناسی

روش انجام پژوهش توصیفی و از نوع تحلیل اسنادی بوده است. جهت گردآوری داده های لازم کلیه منابع و مراجع مرتبط با استفاده از فرم گردآوری داده ها تحلیل و یافته ها به شیوه کیفی تحلیل شده است.

تجزیه و تحلیل یافته ها

حقوق بشر در نهج البلاغه

در زمان حکومت امام علی (ع) جامعه چنان منسجم و یکپارچه نبود که آن حضرت منشور حقوقی مجزایی را تدارک ببیند لیکن به تناسب اوضاع و احوال و شرایطی که پیش می آمد حضرت



ارشاداتی داشتند و نکات حقوقی مهمی را گوشزد می کردند که ما قصد داریم از لابه لای سخنان گهر بار آن حضرت نکات حقوقی چندی را استخراج و عرضه نماییم :

1- حق اجتماعی :

1/1 - حق تامین اجتماعی و حق اجتماعی دوستان

امام علی (ع) در مورد حق تامین اجتماعی می فرمایند : "ای مالک، باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد، پس اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلابها یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزان تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد" (نهج البلاغه، نامه 530). ایشان در مورد حق اجتماعی دوستان می فرماید : "دوست، دوست نیست مگر آنکه حقوق برادرش را در سه جایگاه نگهبان باشد : در روزگار گرفتاری، آن هنگام که حضور ندارد و پس از مرگ." (نهج البلاغه، حکمت 134). همچنین می فرماید : "چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را با او برقرار کن، اگر روی بر گرداند تو مهربانی کن و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری گزیند تو نزدیک شو، مبدا دستورات یاد شده را با غیر دوستان انجام دهی. در پند دادن دوست بکوش، خوب باش یا بد و خشم خود را فرو خور." (نهج البلاغه، نامه 31، ص 535).

2/1 - حق اقلیتها

به قول مهاتما گاندی عظمت و اعتبار یک تمدن به میزان توجه و احترام آن تمدن به اقلیتش بر می گردد. (افتخاری راد، 1383). امام علی (ع) در نامه ای به عمر بن ابی سلم، فرماندار فارس می فرماید : همانا دهقانهای مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند. همچنین می فرمایند : "من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بد رفتاری هستند زیرا که با ما هم



پیمانند، پس در رفتار با آنان نرمی و درشتی را با هم آمیز، رفتاری توام با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دوری کردن، رعایت کن". (نهج البلاغه، نامه 19).

3/1 - حق تابع قانون دموکراتیک

امام علی (ع) در مورد این حق می فرماید: "این پیمان نامه ای است که مردم یمن و دیته آن را پذیرفته اند، چه آنان که در شهر حضور دارند چه آنان که در بیابان زندگی می کنند. بعضی بعض دیگر را یاری می دهند، همه متحد بوده بر این پیمان حاضران و آنها که غایبند، دانیان و نا آگاهان، بردباران و جاهلان همه استوارند و عهد و پیمان الهی نیز بر آنان واجب گردیده است. که «همان از پیمان خدا» پرسش خواهد شد" (نهج البلاغه، نامه 74، ص 617)

4/1 - حق افراد جامعه بر یکدیگر

امام علی (ع) می فرماید: "خداوند سبحان برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که وصفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد" (خطبه 216، ص 441). همچنین ایشان می فرماید: "ای مردم امواج فتنه ها را با کشتی های نجات درهم بشکنید، و از راه اختلاف و پراکنندگی بپرهیزید و تاج های فخر و برتری جویی را بر زمین نهدید، رستگار شد آن کس که با یا ران به پا خاست، یا کناره گیری نمود و مردم را آسوده گذاشت". (نهج البلاغه، خطبه 5، ص 51).

5/1 - حق الناس

در اهمیت و بزرگی حق مردم و مقدم بودن حق الناس بر خدا همین بس که خداوند متعال خودش حقوق بندگانش را بر حقوق خویش مقدم شمرده است. امام علی (ع) می فرماید: خداوند سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خود مقدم قرار داده است. پس هر کس که برای ادا حقوق بندگان



خدا قیام کند، در حقیقت، این عمل او را به ادای حقوق الهی می کشاند (غرالحکم، به نقل از صدیق عربانی، 1384).

6/1 - مسئولیتهای اجتماعی

امام علی (ع) فرمودند: اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رهایش می ساختم (نهج البلاغه، خطبه 3). به توجه به سخن ایشان می توان گفت که امام (ع) مسئولیت مردم را به خاطر عدم سکوت در برابر ستم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان و عهد و پیمانی که خداوند از علما گرفته بود می پذیرد.

حال با توجه به مطالب ذکر شده از امام (ع) مقایسه ای نیز با منشور حقوق بشر سازمان ملل صورت می دهیم تا ببینیم که مطالب مطرح شده توسط ایشان در منشور مذکور ذکر شده یا نه؟

درباره حق اجتماعی و مصادیق آن مواردی در این منشور به چشم می خورد از جمله:

راجع به برخورداری از حق تامین اجتماعی، ماده 25 اعلامیه جهانی حقوق بشر به این مورد اشاره می کند: هر کس حق دارد که سطح زندگی او برای تامین سلامت و رفاه خود و خانواده اش به ویژه از حیث خوراک و پوشاک، مسکن، مراقبتهای پزشکی و نیز خدمات اجتماعی لازم، مکفی باشد و همچنین در مواردی بیکاری، بیماری، نقض عضو، بیوگی، پیری یا در دیگر مواردی که وسائل معیشتش، به عللی خارج از اراده او از دست رفته باشد، حق برخورداری از تامین اجتماعی را دارد. راجع به حق تابع قانون دموکراتیک بودن، در ماده 29 منشور به این حق اشاره شده است که: هر کس در اجرای حقوق و تمتع از آزادی هایش، فقط تابع محدودیتهایی است که قانون منحصر به منظور تامین شناسایی و بزرگداشت حقوق و آزادی های دیگران و نیز به بر آوردن نیازها و خواست های درست اخلاق، نظم های عمومی و رفاه عامه در جامعه ی دموکراتیک وضع کرده است.



2- حق آزادی

آزادی که همان « نبودن مانع در سر راه اندیشه درست و اعمال شایسته است » طبیعی ترین حق آدمی است. با آنکه این حق همواره با بیرحمانه ترین وجه مورد تجاوز صاحبان «زور و زر و تزویر» قرار داشته، اما در عین حال در همه اعصار، طرفدارانی داشته و از آن حمایت جدی کرده اند. (سبحانی، 1360)

این حق دارای مصادیق فراوانی است که در زیر به آنها اشاره می کنیم.

1/2- آزادی شخصی

منظور از آزادی شخصی این است که انسان مالک اختیار، اراده و سرنوشت خود باشد. کسی حق نداشته باشد جان و مال و اراده اش را تملک کند و صاحب اختیارش گردد. (همان).

حضرت علی (ع) مورد این حق فرمودند: "من دیروز همراهتان بودم و امروز مایه عبرت شما می باشم، و فردا از شما جدا می گردم، اگر ماندم خود اختیار خون خویش را دارم و اگر بمیرم، مرگ وعده گاه من است، اگر عفو کنم، برای من نزدیک شدن به خدا و برای شما نیکی و حسنه است. پس عفو کنید" (نهج البلاغه، نامه 23، ص 503) همچنین ایشان می فرمایند: یا خود را برده دیگران مساز که خدا تو را آزاد آفریده است (نامه 31). از این دو عبارت کوتاه می توان دریافت که عملکرد شخصیت اختیار افراد مربوط به خود آنهاست و اینکه اگر کاری انجام می دهید و در آن دچار گرفتاری می شوید باید بدانید که خداوند شما را آزاد آفریده است و در کل به آزادی شخصی تمام افراد بشر اعتراف می کند و هر کسی باید از حقوق شخصی خودش دفاع کند تا بتواند در جامعه آزادانه زندگی کند.

2/2- آزادی اندیشه

آزادی اندیشه عبارت از این است که افراد بتوانند به انتخاب خود در هر زمینه ای اشتغال ذهنی داشته باشند، خواه این اشتغال امری باطنی و درونی و خواه به صورت موضع گیری عمومی



باشد، یعنی آنکه هر کس بتواند به دور از هر تحمیل و فشاری بیاندیشد و بدون ترس باور خود را بیان کند. (به نقل از هاشمی، 1383). امام علی (ع) برای تحکیم این نوع آزادی مردم را دعوت به تفکر آزاد می کند و معتقد است: تا آراء و عقاید گوناگون در برابر آدمی قرار نگیرد و به طور آزاد آنها را سبک و سنگین نکند نخواهد توانست نظرات درست را از نا درست باز شناسد و یک روشنگر واقعی باشد (به نقل از سبحانی، 1360) ایشان در خطاب به مالک اشتر می فرمایند: در امور مربوط به کارمندان و حکام خویش بیاندیش تا ایشان را پس از آزمایش و توجه به سوابقشان انتخاب کنی نه به علت تمایل شخصی و آیین استبدادی و خود سری، زیرا این دو صفت معجونی از اقسام جور و خیانت است (نهج البلاغه، 25 از نامه 54) ایشان خطاب به فرزندش می فرماید: اگر جملاتی از من شنیدی یا آنکه جدت پیامبر آن جملات را به تو گفت بدون تعلق آن را نپذیر، بلکه فکر کن اگر موافق فکرت بود آن را قبول کن. (محقق داماد، 1371) می توان گفت ایشان هیچ گاه جهالت و نادانی ملت را نمی پسندد بلکه با سواد کردن و رشد فکری جامعه را از وظایف خویش می داند و از افکار پوچ و بی اساس شدیداً جلوگیری می نماید.

3/2- آزادی سیاسی

حقوق سیاسی، بخشی از حقوق بشر است که به حقوق انسانها در حوزه سیاست می پردازد و می توان آزادی سیاسی را ما در سایر آزادی ها دانست، اگر در یک کشوری آزادی سیاسی نباشد و اداره کشور بر حسب دلخواه یک فرد مستبد یا طبقه ای باشد، استفاده از آزادیهای مدنی و اجتماعی و آزادی اندیشه و بیان و قلم امکانپذیر نمی گردد، زیرا اگر آزادی سیاسی نباشد اجتماعات ممنوع و افکار می شود. ایشان در نامه ای به «محمد بن ابی بکر» پس از عزل و نصب مالک اشتر می فرمایند: به من خبر دادند که از فرستادن اشتر به سوی محل فرمانداری ات ناراحت شده ای. این کار را به دلیل کند شدن و سهل انگاری ات یا انتظار کوشش بیشتری از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان تر



و حکومت تو در آن سامان خوش تر است. همانا فردی را فرماندار مصر قرار دادم که نسبت به ما خیر خواه و به دشمنان سخت گیر و درهم کوبنده بود (نامه 34، ص 541). ایشان خطاب به مالک اشتر می فرماید: در امور مربوط به کارمندان و حکام خویش، بیاندیش تا ایشان را پس از آزمایش و توجه به سوابقشان انتخاب کنی نه به علت تمایل شخصی و آیین استبدادی و خود سری، زیرا این دو صفت معجونی از اقسام جور و خیانت است (نهج البلاغه، 25 از نامه 54). و در مورد انتخاب قضات چنین تاکید می کنند: که برای قضاوت و داوری بین مردم بهترین افراد ملت را انتخاب کن. کسیکه کارها به او سخت نیاید و نزاع کنندگان در ستیزه و بی، رای خود را بر او تحمیل ننمایند. (نهج البلاغه، 27 از نامه 54).

با توجه به مطالب فوق می توان گفت که: این حق در حقوق بشر نقش محوری دارد به حدی که پذیرش یا عدم پذیرش آن در کل حقوق سیاسی تاثیر بنیادی می گذارد و حقوق اساسی بدون به رسمیت شناختن آن کاملاً دگرگون می شود و می توان گفت که به رسمیت شناختن حقوق سیاسی مردم تنها از اندیشه ای بر می آید که قایل به کرامت بشر است.

4/2- آزادی بیان و قلم

آزادی بیان و قلم، انعکاسی از افکار و اندیشه های افراد و گروههاست و روابط گسترده ای را بین افراد، گروهها و جامعه فراهم می کند و مجموعه ای از حقوق فردی، صنفی اجتماعی و. سیاسی را پدیدار می سازد.

عرضه داشتن افکار سیاسی مستلزم این است که قلم و بیان انسان آزاد باشد تا بتواند هر آنچه را که به صلاح جامعه تشخیص داد، بگوید یا بنویسد. چه بسا افکار بلند و پر ثمر، در اثر اختناق و نبودن آزادی با صاحبان خود به گور رفته و جهان بشریت از ثمرات آن محروم مانده است. در واقع می توان پیشرفت جوامع بشری را از برکت آزادی قلم دانست. امام (ع) در این باره بیان کردند که: هیچ گاه خود را فراوان مردم پنهان مدار که پنهان بودن رهبران نمونه ای از تنگ خویی و کم



اطلاعی در امور جامعه می باشد، نهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است باز می دارد. (نهج البلاغه، 121 از نامه 53).

ایشان در نامه به مالک اشتر می فرمایند: پاره ای از وقت خود را برای نیازمندان قرار بده که در آن وقت خویشان را برای ایشان آماده ساخته در مجلس عمومی بنشین پس برای خدایی که تو را آفریده فروتنی کن و لشکریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خود را باز دار، تا سخنران ایشان بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخن گوید (به نقل از اقبالی، 1384). همچنین امام علی (ع) می فرماید: "پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می گوئید، حرف نزنید و چنانکه از آدمهای خشمگین کناره می گیرند دوری مجوید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت برای او مشکل باشد عمل کردن به آن برای او دشوار تر خواهد بود، پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خود داری نکنید" (نهج البلاغه، 22 از خطبه 216، ص 445). ایشان می فرماید: و سخن دربند توست تا آن را نگفته باشی و چون گفتی تو در بند آنی، پس زبانت را نگه دار (نهج البلاغه، حکمت 38).

خود امام (ع) بارها در برابر انتقادهای تند خوارج و دیگران قرار گرفت ولی هیچ گاه آنان را از این حق قانونی محروم نکرد و حتی مجالس و محافل آنها را تعطیل نفرمود و تنها در صورت قیام مسلحانه آنان در نهروان با آنان جنگید و در غیر این صورت نه قلم آنها را شکست و نه زبانشان را بست و نه تبعید و خانه نشینشان کرد و نه انجمنها و محافلشان را تعطیل کرد و...

5/2 - آزادی مدنی

آزادی مدنی مصادیق فراوانی نیز دارد که در زیر به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

الف: آزادی کار

جهت اینکه استعداد افراد شکوفا شود و بتوانند مطابق ذوق خودشغلی را انتخاب کنند نباید در جامعه چیزی مانع نمو و تکامل تجلی شخصیت افراد باشد و چون افراد متنوع هستند و کسی علاقه به تحصیل دارد دیگری شوق کار و فردی نیز ذوق هنر و صنعت. لذا باید در جامعه آزادی باشد تا افراد فرصت داشته باشند، متنوع شوند و استعدادهای خود را بروز دهند. امام علی (ع) به طرز بسیار جالبی از این حق انسانی حمایت می کند و می فرماید: من صحیح نمی دانم کسی را به کاری که دوست ندارد و دارم و به بیگاری و کار اجباری تحمیل نمایم. (سبحانی، 1360).

در فرمان تاریخی برای مالک اشتر چنین می فرماید: سفارش مرا با بازرگانان و صاحبان صنایع پذیر و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانی که در شهر ساکنند یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می باشند ... بازرگانان مردمی آرامند و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت. مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند، در کار آنها بیاندیش (نهج البلاغه، نامه 53، ص 583). در جای دیگر چنین توصیه می کنند: "مالیات و بیت المال را به گونه ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران سامان نخواهد گرفت. باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز به آبادانی فراهم نمی گردد و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع بدست آورد شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندکی دوام نیاورد. پس اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات، آفت زدگی یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران، ... در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف بده تا امورشان سامان گیرد" (نهج البلاغه، نامه 53، ص 578). امام علی (ع) در عین آنکه مردم را در اشتغال به هر نوع کاری که دلشان خواست آزاد می گذارند و از آنان حمایت می



کند، در صورتیکه آزادی آنان مضر به مصالح عمومی باشد این حق مسلم را محدود میکند. به عنوان مثال در مورد بازرگانان می فرمایند: این را هم بدان که در میان بازرگانان کسانی هستند که تنگ نظر و و بر معامله بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زور گویی به سود خود اندیشند. پس از احتکار کالا جلوگیری کن که رسول خدا از آن جلوگیری می کرد.

ب: آزادی مسکن

با توجه به این حق هر فرد انسان در رفت و آمد ها و سفرهای خود، به هر کجا و در هر زمان که بخواهد و در انتخاب اقامتگاه خود در هر کشور و در هر شهر و هر خانه که بخواهد آزاد است و هیچ کس و هیچ مقامی حق ندارد او را از این حق محروم سازد.

این نوع آزادی در مکتب امام علی (ع) از حقوق مسلم همه افراد بشر به شمار می رود و می فرماید: "هیچ شهری برای تو از شهر دیگر بهتر نیست، بهترین شهرها آن است که پذیرای تو باشد" (حکمت 442، ص 735). همچنین ایشان می فرمایند: "هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن..." (نهج البلاغه، نامه 25، ص 505) ایشان می فرمایند: و کسانی را که از غیر طریق معمولی وارد خانه کسی می شوند دزد می خوانند، داخل خانه های دیگران نشوید مگر از درهای آنها، و هر کسی که غیر از درها وارد شود دزد نامیده می شود (خطبه 150 به نقل از سبحانی، 1360).

از سخنان ایشان می توان نتیجه گرفت که هر فردی که حرمت خانه را مراعات نکند و از در خانه وارد نشود دزد و مجرم شناخته می شود و هر فردی در محیط و خانه های خود مصونیت دارد و نمی شود این حق قانونی را از او سلب کرد.

ج: آزادی عقیده



یعنی هر کس در بیان رای و عقیده خود، خواه سیاسی و اجتماعی و خواه دینی و مذهبی باید آزاد باشد و بایستی افراد در این اختیار و آزادی از هر حیث مصون و در امنیت باشد.

جان استوارت میل می گوید: بهترین و بدترین حکومتها هیچکدام حق ندارند عقیده ای را به زور خاموش کنند. این یک حق خدادادی است که با فطرت آدمی سرشته شده است و به قول جان لاک: آدمیان به حق آزادی کامل و بهره مندی بلا منازع از همه حقوق و امتیازات قانون طبیعت شده اند و بر خود و همه افراد بشر در دنیا برابر است... هیچ کس را نمی توان از حقوق طبیعی اش محروم ساخت (سته نگار، 1383).

حضرت در نامه ای به مالک اشتر می فرماید: "با مردم مبادا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند و دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش باشند. اگر گناهی از آنان سر می زند یا علتی بر آنان عارض می شود، آنان را ببخشی و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد" (نهج البلاغه، نامه 53، ص 567).

امام علی (ع) در نامه به عمر بن ابی سلمه ارجبی بیان می دارد که: "همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند. من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند؛ زیرا که با ما هم پیماندند و..." (نهج البلاغه، نامه 19، ص 499). پس نتیجه می گیریم که انسان دارای اراده و قدرت عصیان و تسلیم است، انسان آزاد و مختار است که درباره هر موضوعی فکر کند و آنچه را که درک کرده به آن عقیده پیدا کند و عقیده خود را نیز اظهار نماید.

در ماده حقوق بشر، به صراحت به آزادی اشاره شده:



همه افراد بشر آزادند و از لحاظ شان و حقوق برابر زاده می شوند. آنان از عقل و وجدان برخوردارند و باید با روح برادری نسبت به یکدیگر رفتار کنند. درباره آزادی اندیشه و مذهب در ماده 18 منشور آمده است که: هر کس حق برخورداری از آزادی اندیشه، وجدان و مذهب را دارد. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا اعتقاد و نیز متضمن آن است که آدمی بتواند مذهب یا اعتقادش را منفرد یا، آشکار یا نهانی، از طریق تعلیمات، رسوم و شعار مذهبی و اجرای مناسک مذهبی آزادانه ابراز دارد. ماده 19 نیز به آزادی عقیده و بیان می پردازد، هر فردی حق برخورداری از آزادی عقیده و بیان را دارد... درباره آزادی سیاسی ماده 121 اشاره دارد که: هر کس حق دارد که در اداره عمومی کشور شرکت کند، خواه مستقیماً و خواه با واسطه نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند. در مورد آزادی کار، ماده 23 آمده است که هر کس انتخاب آزادانه کار و برخورداری از شرایط عادلانه و رضایت بخش کار و حمایت در برابر بیکاری را دارد. در ماده 25 نیز به صراحت به آزادی مسکن اشاره شده است.

3- حق آموزش و پرورش

در عصری که سواد و دانش در انحصار گروه خاصی بود و فرزندان پیشه وران و دهقانان حق نداشتند از نعمت سواد بهره مند شود، پیامبر اسلام طلب دانش را بر هر فرد مسلمانی واجب شمرد و امام علی (ع) نیز به پیروی از رسول خدا نه تنها حق با سواد شدن به همه انسانها می دهد و وظیفه مردم و پدر و مادرها می داند که فرزندان شان را با سواد کنند بلکه وظیفه حکومت اسلامی می داند که به طور رایگان وسایل صحیح تعلیم و تربیت را در اختیار مردم قرار دهد. ایشان می فرمایند: "حکمت را هر کجا که باشد، فراگیر. گاهی حکمت در سینه منافقان است و بی تابی می کند تا بیرون آمده و با همدانش در سینه مومن آرام گیرد" (نهج البلاغه، حکمت 79، ص 641). همچنین می فرمایند: "حکمت گمشده مومن است، حکمت را فرا گیر هر چند از منافقان باشد" (نهج البلاغه، حکمت 80، ص 641).



1/3- حق آموزش ابتدایی اجباری

امام علی (ع) در بحث حقوق متقابل رهبری و مردم، از جمله حقوقی را که مردم بر گردن رهبری دارد، تعلیم و تربیت رایگان و اجباری می داند و می فرماید: "ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آنکه از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید" (نهج البلاغه، خطبه 34، ص 87). همچنین می فرماید: "خدا از مردم نادان عهد نگرفت که بیا موزند، تا آن که از دانایان عهد گرفت که آموزش دهند" (نهج البلاغه، مضمون حکمت 478، ص 743).

2/3- آموزش فنی و حرفه ای عمومی، حق آموزش عالی و پیشرفت علمی

از سخنان امام علی (ع) است که فرمودند: "ارزش هر کس به مقدار دانایی و تخصص اوست" (نهج البلاغه، حکمت 81، ص 641). ایشان می فرمایند: "نزدیکترین مردم به پیامبران، داناترین آنان است، به آنچه که آورده اند: (نهج البلاغه، حکمت 96). امام علی (ع) می فرمایند: "در فراگیری علم و دانش پیش از آنکه درختش بخشکد تلاش کنید و پیش از آنکه به خود مشغول گردید از معدن علوم (اهل بیت) دانش استخراج کنید (نهج البلاغه، خطبه 12/105، ص 195). و از نشانه های پرهیز گاران این است که او را اینگونه می بینی: در دین داری نیرومند و نرمخو و دوراندیش است، دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، با داشتن علم بردبار، توانگری میانه رو، در عبادت فروتن، در تهیدستی آراسته، در سختی ها بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیز کننده از طمع ورزی می باشد (نهج البلاغه، خطبه 193، ص 16/405).

ماده 26 منشور حقوق بشر اختصاص دارد به حق برخورداری از آموزش و پرورش و می گوید: هر کس حق برخورداری از آموزش و پرورش را دارد. آموزش و پرورش، دست کم در مورد آموزش ابتدایی و بنیادی باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه ای



باید عمومیت یابد، همگان باید در کمال مساوات و به حسب شایستگی خود به آموزش عالی دسترسی داشته باشند و آموزش و پرورش باید شکوفایی کامل شخصیت انسانی و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی باشد و...

4 - حق خانواده

حقوق افراد در تشکیل خانواده از جمله امور مقدس و محترمی است که در نظام حقوقی بین المللی و داخلی مورد احترام است. امام (ع) نیز توجه خاص و ویژه ای به این حق دارند که در زیر به مصادیق آن اشاره می کنیم.

1/4 - حق تشکیل خانواده و برنامه ریزی صحیح در زندگی

امام علی (ع) در این باره فرمودند: زن و زندگی همه اش در دسر است و زحمت بارتر اینکه چاره ای جز بودن با او نیست. (نهج البلاغه، حکمت 238). و در جای دیگر می فرمایند: نیش زن شیرین است. (نهج البلاغه، حکمت 61). همچنین ایشان می فرمایند: "مومن باید شبانه روز خود را به سه قسمت تقسیم کند، زمانی را برای نیایش و عبادت پروردگار و زمانی را برای تامین هزینه زندگی و زمانی را برای واداشتن نفس به لذتهایی که حلال و مایه زیبایی است. خردمند را نشاید جز آنی که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تامین زندگی، یا گام نهادن در راه آخرت، یا به دست آوردن لذت های حلال" (نهج البلاغه، حکمت 29، ص 729).

2/4 - حق متقابل پدر و فرزند

امام علی (ع) در مورد این حق می فرمایند: "همانا فرزند را بر پدر و پدر را بر فرزند حقی است. حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن است که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند و او را قرآن بیا موزد" (نهج البلاغه، حکمت 399، ص 726).

ماده 16 منشور حقوق بشر اختصاص به حق خانواده و تشکیل آن دارد:



1- از آغاز سن بلوغ مرد و زن حق دارند که بدون هیچ گونه محدودیتی از لحاظ نژاد ملیت و یا مذهب، پیوند زناشویی بندد و خانواده ای را بنیان نهند. آنان در دوران زناشویی و هنگام فسخ آن، در همه ی امور مربوط به زناشویی حقوق یکسان دارند.

2- پیمان زناشویی جز با رضایت کامل و آزادانه ای زن و مرد بسته نخواهد شد.

3 - خانواده عنصر طبیعی و بنیادی جامعه است و حق برخورداری از حمایت جامعه و دولت را دارد.

5- حق حیات و امنیت شخصی

امام علی (ع) حق حیات را برای انسانها بسیار محترم شمرده و نسبت به آن سفارشهای فراوانی کرده است. هر فردی از افراد انسان حق زندگی دارد و باید زنده بماند و برای بقای خود به غذا، لباس، مسکن و لوازم دیگر زندگی نیاز دارد و نیز حق دارد وسایل حیات و نیازمندیهای خود را تامین کند. یعنی برای اینکه انسان زنده بماند و انسان زندگی کند باید نیازمندیهای نخستین او تامین گردد. امام علی (ع) جامعه ای می خواهد که در آن جان و مال و عرض و آبروی همه افراد محفوظ باشد. هر کسی در کمال آرامش و امنیت به انجام وظایف فردی و اجتماعی مشغول باشد. ایشان در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر، رابطه میان زمامداران ملت را رابطه پدر و فرزندی به شمار آورده که طبعاً افراد جامعه نیز با هم برادر وار زندگی خواهند کرد و بدیهی است که برادر تو نسبت به برادر، بهترین روابط انسانی را خواهد داشت. به مال، جان و عرض و حیثیتش تجاوز نخواهد کرد (سبحانی، 1360). امام علی (ع) همچنین می فرمایند: امور مردم را همانند پدر و مادری که وضع فرزندشان را رسیدگی می کنند رسیدگی نما (نهج البلاغه، نامه 53).

در زیر به مصادیق این حق اشاره می کنیم:

1/5 - صلح و آرامش و عدم ریختن خون نا حق



امام علی (ع) می فرمایند: هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است را رد مکن که آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو و امنیت کشور در صلح تامین می شود (نهج البلاغه، نامه 53). همچنین می فرمایند: از خونریزی پیر هیزید و از خون ناحق پروا کن که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی کند و نابودی نعمتها را سرعت نمی بخشد، زوال حکومت را نزدیک نمی گرداند و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان نسبت به خونهاى ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد (همان منبع).

ایشان می فرماید: از رسول الله دو کتاب به ارث برده ام. کتاب خدا و کتابی در غلاف شمشیرم. پرسیدند ای امیرمومنان، چیست آن کتابی که در غلاف شمشیر دارید؟ فرمود هر کس غیر قاتل را بکشد و یا غیر ضاربش را زند لعنت خدا بر او باد، ایشان با این بیان کاربرد شمشیر و سلاح را جایی مجاز می دانند که منجر به قتل بی گناهی نشود. امام به مالک اشتر می فرماید: ... و پرهیز از خونها و ریختن آن به ناروا که چیزی چون ریختن خون حق به ناحق آدمی را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند... حکومت خود را با ریختن خون به حرام، نیرومند مکن... (نهج البلاغه، نامه 53). امام علی (ع) در بستر شهادت برای قاتل خود سفارش کرد: پسران عبد المطلب نبینم در خون مسلمانی فرو رفته اید و گویند امیر المومنان را کشته اند، بدانید که جز قاتل نباید کسی برای خون من کشته شود (نهج البلاغه، نامه 47).

2/5- عدم بردگی و بندگی و عدم مداخله در زندگی خصوصی افراد

امام علی (ع) می فرمایند: "رعایت حق کسی که او حقش را محترم نمی شمارد نوعی بردگی است" (نهج البلاغه، حکمت 164، ص 665). همچنین می فرماید: "از رعیت، آنان که عیب جو ترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امت در پنهان داشتن آن از همه سزاوار تر است، پس مبادا آنچه بر تو پنهان تر است آشکار کردن و آنچه که هدیه است بیوشانی، که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان باشد (نهج البلاغه، نامه 53، ص 569).



3/5- عدم بد رفتاری و اهانت و پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران

امام علی (ع) طی نامه ای به فرماندار خود عمر بن ابی سلمه فرمودند: دهقانان مرکز فرمانداریت از خشونت و قساوت و تحقیر کردن آنها و سنگدلی تو شکایت کردند من درباره آنها اندیشیدم، نه آنها را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بد رفتاری هستند زیرا که باما هم پیمانند. پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم بیامیز، رفتاری توام با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دوری کردن رعایت کن (نهج البلاغه، نامه 19). همچنین ایشان فرمودند: مرد را سرزنش نکنند که چرا حقش را باتاخیر می گیرد بلکه سرزنش در آنجاست که آنچه حقش نیست بگیرد (نهج البلاغه، حکمت 166).

4/5- حق مبارزه با ستم و ستمکار

در اکثر خطبه ها و کلمات امام علی (ع) موضوع مبارزه با ظلم را آشکارا می بینیم. در یک جا به والی خود «زیاد بن ابیه» هنگامی که او را به استانداری فارس می گمارد، ضمن سفارشات طولانی چنین می فرماید: عدل و داد را به کار ببر و از فشار و ظلم پرهیز، زیرا آنکه اختناق و فشار موجب آوارگی می گردد و زور گویی و ستم، کار را به شمشیر می کشاند (نهج البلاغه، حکمت 486). در جای دیگر به آحاد ملت دستور می دهد که: دشمن ستمکار و یار و یاور ستمدیده گان باشید دست ستمکار نادان را کوتاه سازید، سنگ را از هر ناحیه ای که به سوی شما آمد به همان نقطه برگردانید، خداوند پیامرزد کسی را که اگر ستمی دید با آن مبارزه کرد و آن را باز پس می برد... (به نقل از سبحانی، 1360).

با توجه به سخنان ایشان می توان نتیجه گرفت که امام (ع) جامعه ای می خواهد که در آن جان و مال و آبروی همه افراد محفوظ بوده و هر کسی در کمال آرامش و امنیت به انجام وظایف فردی و اجتماعی مشغول باشد. همچنین در مکتب ایشان ظلم و ستم همانند میکروب خانمان براندازی



است که همه افراد جامعه در نابودی آن مسئولیت دارند و همه افراد ملت موظفند در ریشه کردن آن تلاش نمایند.

5/5- حق مشورت

امام علی (ع) فرمودند: هر کس خودرای شد به هلاکت رسید و هر کس با دیگران مشورت کرد در عقل های آنان شریک شد (نهج البلاغه، نامه 161). همچنین فرمودند: بخیل را در مشورت کردن دخالت نده که تورا از نیکوکاری باز می دارد و... ترسو را در مشورت کردن دخالت مده که در انجام کارها روحیه تورا سست می کند. حریص را در مشورت کردن راه مده که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرایز گوناگون هستند که ریشه آنها بد گمانی به خدای بزرگ است (نهج البلاغه، نامه 53).

ماده 13 اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می دارد: هر کسی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد. درباره عدم بردگی و بندگی، ماده 4 می گوید: هیچ کسی را نمی توان و نباید در بردگی و بندگی نگاه داشت؛ بردگی و داد و ستد بردگان در همه اشکالش ممنوع است. ماده 5 درباره عدم بد رفتاری و اهانت بیان می دارد که: هیچ کس را نمی توان و نباید تحت شکنجه، مجازات و یا رفتار ستمگرانه، و غیر انسانی و اهانت بار قرار داد. در مورد عدم مداخله در زندگی خصوصی و خانوادگی و مکاتبات افراد در ماده 11 به صراحت به این موارد اشاره شد.

6- حق عدالت گستری

عدالت در لغت به معنای دادگری کردن و استقامت است یعنی مستقیم در مسیر حق ماندن و به سمت جور میل نکردن (دهخدا، ذیل ماده عدالت). "عدالت یعنی توازن و هماهنگی و ایجاد تعادل در جامعه یا رعایت استحقاقها در افاضه مزایای مادی و معنوی: یعنی هر کس بر اساس استحقاق و قابلیت که از خود نشان می دهد حقی برای خود ایجاد می کند و ادای این حق بدون کم و کاست هم در دنیا و هم در آخرت، عدالت است" (به نقل از آشوری، 1383، صص 124-125).



125). عدالت خواهی در راس مشرب سیاسی و زمامداری امیر المومنین قرار دارد تجربه ای که در همه ادیان مورد توجه قرار گرفت. در هندوئیسم حفظ دارما یا عدالت بسیار اهمیت دارد. در باگاواد گیتا کریشنا به روشنی می گوید که دارمای او آن است که به جنگ برود و کاری به نتیجه آن نداشته باشد زیرا او برای حفظ دارما گام برمی دارد و می جنگد (جلالی، 1384). امام علی (ع) در تعریف عدل می فرماید: توحید آن است که خدا را در وهم نیاری و عدل آن است که او را متهم نسازی (نهج البلاغه، حکمت 470). همچنین ایشان می فرمایند: عدالت هر چیزی را در جای خود می نهد، در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریف تر و برتر است (نهج البلاغه، حکمت 437). از سخنان ایشان است که: عدل همان انصاف و احسان همان بخشش است. (نهج البلاغه، حکمت 231). عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن که ستم رعیت را به آوارگی کشاند و بیدادگری به مبارزه و شمشیر می انجامد (نهج البلاغه، حکمت 476). همچنین می فرمایند: روز انتقام گرفتن از ظالم سخت تر از ستمکاری بر مظلوم است (نهج البلاغه، حکمت 341).

پس می توان گفت سلامت هر جامعه ای از راه اجرای دقیق عدالت تأمین می شود و این امر مطابق فطرت است، زیرا هر کس دوست دارد حق وی را بدون چون و چرا بدهند و امتناع آن را ظلم می داند.

در زیر به مصادیق این حق اشاره می کنیم:

1/6 - عدالت اقتصادی

امام علی (ع) فرمودند: آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود از جور و ستم درباره امت اسلامی که به آنها ولایت دارم استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از



خودم بود به گونه های مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست، آگاه باشید (نهج البلاغه، خطبه 126). همچنین فرمودند: "به خدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا من گندمهای بیت المال را به او ببخشم، کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موههای ژولیده و رنگهایشان تیره شده گویا با نیل رنگ شده بودند. به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها به من بدهند تا از خدا نا فرمانی کنم تا پوست جویی را از مورچه ای نا روا بگیرم چنین نخواهم کرد" (نهج البلاغه، خطبه 225، ص 461).

2/6 - یاری فقرا و محرومان

ایشان در این زمینه می فرمایند: همانا خدای سبحان روزی فقرا را در اموال سرمایه داران قرار داده است. پس فقری گرسنه نمی ماند جز به کامیابی توانگران و خداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید (نهج البلاغه، حکمت 328). پس خدارا! خدارا! در خصوص طبقات پایین جامعه که چاره ای ندارند و آنها زمین گیران نیازمندان و گرفتاران و دردمندانند. همانا در این طبقه محروم گروهی خویش تن داری کرده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند. پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمینی غنیمتی اسلام را در شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان، همانند نزدیکترین آنها، سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می باشی (نهج البلاغه، نامه 53).

3/6 - حق گرفتن حق، رسیدگی به مصیبت زدگان و حمایت از رعیت

حضرت در مورد حق گرفتن حق فرمودند: ما را حقی است اگر به ما داده شود و گرنه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم هر چند شب روی به طول انجامد (نهج البلاغه، حکمت 22). همچنین فرمودند: "حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور پرداز و در این



کار شکایا باش " (نهج البلاغه، نامه 53، ص 587). از بیانات ایشان است که : از کفاره گناهان بزرگ به فریاد مردم رسیدن و آرام کردن مصیبت زدگان است (نهج البلاغه، حکمت 24). امام (ع) همچنین فرمودند : پر و بالت را در برابر رعیت بگستران و با مردم گشاده رو و فروتن باش (نهج البلاغه، نامه 46). امام علی (ع) فرمودند : " اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد و راه گستره سنت پیامبر متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری دل فراوان می شود " (نهج البلاغه، خطبه 216، ص 443).

ایشان فرمودند : " ای مالک بدان مردم از گروه های گوناگون می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد و هیچ یک از گروه ها از گروه دیگری بی نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات و... نیز طبقات پایین جامعه یعنی نیازمندان و مستمندان می باشند که برای هریک خداوند سهمی مقرر داشته و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر تعیین کرده، پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین و راه های تحقق امنیت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود " (نهج البلاغه، نامه 53، ص 573).

4/6 - کیفر متناسب با جرم

حضرت علی (ع) : بدانید جز کشنده من کسی دیگر نباید کشته شود و درست بنگرید اگر من از ضربت او مردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اعضا او را نبرید (نهج البلاغه، نامه 47). همچنین فرمودند : " سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیا پرستان هجوم می آورد و به یاد ثروتهایی که جمع کرده می افتد، همان ثروتهایی که در جمع آوری آنها چشم بر



هم گذاشته و از حلال و حرام گرد آورده و اکنون گناه جمع آوری آن هم بر دوش اوست و راحتی و خوشی آن برای دیگری و کیفر آن بر دوش اوست " (نهج البلاغه، خطبه 109، ص 207).

5/6 - مساوات

مساوات در لغت به معنای برابری است (لغت نامه دهخدا). مساوات از اصول حقوق عمومی است، همه مردم صرف نظر از جنس، طبقه، مذهب، ثروت و شغل باید از حقوق و تکالیف مساوی برخوردار باشند، مثلاً دادگاه برای صنف خاص نباشد یا صنف خاص از مالیات معاف باشد (یزدی، 1383). توجه به مساوات به کرات در بیانات حضرت علی (ع) دیده می شود و می توان گفت مساوات مصداقی از عدالت است.

در زیر به مصادیق مساوات اشاره می کنیم:

1 - مساوات در بهره مندی از بیت المال

2 - مساوات در برابر قانون

3 - مساوات در رجوع به محکمه صالح و رسیدگی عادلانه

1 - مساوات در برابری از بیت المال

امام علی (ع) در روز پس از بیعت با مسلمین در بخشی از یک سخنرانی (که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 ص 171 آمده) فرموده است: "... شما بندگان خدا هستید و مال از آن خداست که آن را بین شما به صورت مساوی تقسیم می کنم و هیچ کسی را در برابر کسی دیگر برتری نیست و افراد پرهیزگار در قیامت پاداش از خداوند می گیرند..." نزد من مالی است که میانتان تقسیم خواهم کرد و درباره هیچ یک از شما تخلف نخواهد شد چه عرب باشد و چه عجم، اهل بخشش باشد یا نه... (همان منبع) "به مواردی نیز میتوان اشاره کرد: برخورد امام (ع) به خزانه دار بیت المال به دلیل عاریه دادن یک گردن بند به دختر امام و برخورد با برادر خویش عقیل که نابینا بود و تقاضای سهم بیشتری از بیت المال می کرد (به نقل از شاه حسینی، 1384).



2- مساوات در برابر قانون : حضرت (ع) همه را در برابر قانون دارای حق مساوی می دانست. در خطبه 127 نهج البلاغه، به سیره پیامبر اکرم (ص) در عین نبیه خطا کاران به رعایت حقوق آنان و خانواده هایشان اشاره می کند.

ایشان حاکم کوفه را به دلیل فساد و شکایات مردمی از حکومت خلع کرد و دستور داد تا او را شلاق بزنند و برای اینکه کسی حاضر نشد او را بزند امام (ع) خود شلاق را گرفت و به سوی او رفت، حاکم مخلوع امام را قسم داد تا او را به خاطر حفظ آبرو شلاق نزنند ولی امام فرمودند: ساکت شو، بنی اسرائیل به علت عدم اجرای حدود نابود شدند و سپس او را شلاق زد (وسائل الشیعه، ج 18، ص 156، به نقل از شاه حسینی، 1384).

3- مساوات در رجوع به دادگاه صالح و رسیدگی عادلانه

امام علی (ع) در فرمانیکه برای مالک اشتر صادر کردند فرمودند: قسمتی از اوقات خود را برای کسانی که به تو نیاز دارند اختصاص ده و در مجلس عمومی بنشین و برای خدایی که تو را آفرید فروتنی نما، لشکریان و یاران از نگهبانان و پاسبانان خود را از آنها بازدار، تا سخنگوی ایشان بی ترس و واهمه با تو سخن گوید، زیرا من بارها از پیغمبر شنیدم که می فرمود: هرگز امتی که حق ناتوان را بدون ترس و نگرانی از زورمندان نگیرد رنگ سعادت نخواهد دید (نهج البلاغه، نامه 52). در بخشنامه ای به والیان دستور داد که حتی در نگاه کردن و فرا خواندن مسلمانان با هم یکسان عمل کنند (نهج البلاغه، نامه 47). ایشان چند قاضی از جمله ابوالاسود دثلی را به دلیل برخورد با مراجعین از سمت قضاوت خلع کرد (نهج البلاغه، نامه 53).

به موجب ماده 2 اعلامیه جهانی حقوق بشر: هر کس می تواند بدون هیچ گونه تمایز مخصوصا از حیث نژاد، جنس، زبان، و مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت و یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و دیگر آزادیهایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد.



درباره عدالت اقتصادی ماده 22 بیان می دارد که: هر کس به عنوان عضو جامعه حق برخورداری از امنیت اجتماعی را دارد و مجاز است که به مدد مساعی ملی و همکاری بین المللی و با توجه به سازمان و منابع هر کشور، حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی لازم و رشد آزادانه شخصیتش را به دست آورد.

درمورد کیفر متناسب با جرم در ماده 11 به صراحت به این موضوع اشاره شده که هرکس که به بزهکاری متهم شود بی گناه به شمار می آید، مگر هنگامی که در جریان محاکمه ای عمومی که در آن همه ی تضمین های لازم برای دفاع او تامین شده باشد، تقصیری قانوناً محرز گردد. در ماده 7 درباره مساوات در برابر قانون اینطور آمده است که: همه در پیشگاه قانون برابرند و حق دارند که بدون هیچ گونه تمایزی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند.

بحث و نتیجه گیری

با توجه به سخنان امام علی (ع) و مقایسه آن با منشور حقوق بشر سازمان ملل می توان نتیجه گرفت که: توجه و اهمیت ویژه ای که امام علی (ع) به حقوق فردی و اجتماعی بشر دارد و اهمیتی که به انسان به عنوان موجودی آزاد می دهد اکثر موارد آن در منشور سازمان ملل به چشم می خورد و امام (ع) بیان می دارد که خداوند حقوق بنده گانش را بر حقوق خود مقدم داشته است. به مالک اشتر در مورد حق تامین اجتماعی می فرماید: که تا می توانی در جهت تامین امکانات و یاری امور مردم تلاش کن و به ایشان تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد. حضرت علی (ع) مسئولیت مردم را به خاطر عدم سکوت در برابر ستم باری ستمگران و گرسنگی مظلومان و عهد و پیمانی که خداوند از علما گرفته بود می پذیرد و تاکید ویژه ای بر حق اقلیتها دارد و می گوید حق گسترده ی از آن است که وصفش کنند. از احترام متقابل اجتماعی خردسالان و بزرگسالان یاد می کنند و نبود احترام متقابل اجتماعی را در عدم آگاهی و بصیرت می داند. اجتماع مردم با عموم مردم را به عنوان ستونهای استوار دین و نیروهای ذخیره دفاعی می نامد. در مورد آزادی شخصی



می فرمایند: که عملکرد شخصی و اختیار افراد مربوط به خود آنهاست و هر کس باید از حقوق شخصی خودش دفاع کند تا بتواند در جامعه آزادانه زندگی کند. برای تحکیم آزادی اندیشه مردم را به تفکر آزاد دعوت می کند و می فرماید تا آنها در برابر آراء و عقاید گوناگون قرار نگیرد نخواهد توانست که نظرات درست را از نادرست تشخیص دهند.

آزادی سیاسی در حقوق بشر نقش محوری دارد و می توان گفت که از دید گاه ایشان به رسمیت شناختن حقوق سیاسی مردم، تنها از اندیشه ای بر می آید که قابل کرامت بشر باشد.

در آزادی بیان و قلم حتی خود ایشان بارها در برابر انتقادهای تند خوارج و دیگران قرار گرفت ولی هیچ گاه آنان را از این حق قانونی محروم نکرد. با توجه به آزادی مدنی که مد نظر ایشان باشد به آزادی کار و شکوفا شدن استعداد و توانایی های افراد جهت انتخاب شغل مطابق با ذوق و سلیقه شخص و آزادی در مسکن جهت انتخاب اقامتگاه مناسب توجه دارد. در اهمیت آزادی عقیده (مذهب) بیان می دارد که انسان دارای اراده و قدرت عصیان و تسلیم است و انسان آزاد و مختار است که درباره هر موضوعی فکر کند و عقیده خود را نیز اظهار نماید. در بحث حقوق متقابل رهبری و مردم، از جمله حقوقی را که مردم بر رهبری دارند، تعلیم و تربیت رایگان و اجباری می داند و از جمله حقوق واجب مردم بر خود را آموزش مردم بیان می کند. ایشان تاکید ویژه ای بر تشکیل خانواده و حق متقابل پدر و فرزند دارد که از جمله حق پدر و فرزند و نام نیکو نهادن بر فرزند و خوب تربیت کردن آن می داند.

در تاکید بر حق حیات و امنیت شخصی، امام (ع) جامعه ای می خواهد که در آن جان و مال و عرض و آبروی همه افراد محفوظ بوده و هر کس که در کمال آرامش و امنیت به انجام وظایف فردی و اجتماعی مشغول باشند. تاکید بر صلح و آرامش و عدم ریختن خون به ناحق و عدم بردگی و بندگی و عدم مداخله در زندگی خصوصی افراد را از نشانه های حیات و امنیت افراد بشر می داند. سلامت هر جامعه ای را از راه اجرای دقیق تامین عدالت می داند و این امر مطابق با



فطرت است. و توجه خاصی به حق و حقوق فقرا و محرومان و مصیبت زدگان و حمایت از رعیت داشتند و مساوات که مصداقی از عدالت است به کرات در بیانات ایشان آمده و به آن تاکید ویژه‌ای شده است.

پیشنهاها

توجه بیشتر به پژوهش های بنیادی، کاربردی و تطبیقی در حوزه حقوق بشر از دیدگاه امام علی (ع) باعث می شود نهادها و مؤسسات پژوهشی برای جبران کاستی ها و کمبودهای موجود در این زمینه، به اتخاذ تدابیر ویژه ای بیندیشند. می توان هر یک از موارد حق که در این پژوهش آمده را به تنهایی و تفسیر و توضیح بیشتری برای تحقیقات بعدی پیشنهاد داد. از جمله می توان حق عدالت گستری، حق حیات و امنیت شخصی، حق خانواده، حق آموزش و پرورش، حق آزادی و حق اجتماعی را نام برد.

بررسی تطبیقی حقوق بشر در نهج البلاغه با اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل

موضوع	نهج البلاغه	اعلامیه حقوق بشر
آزادی	نامه 31 و 87	ماده یکم
روح برادری و برابری	نامه 31	ماده یکم
حق عدالت گستری	حکمت 437، 231، 341، 470، 476	ماده دوم
حق حیات و امنیت شخصی	نامه 53	ماده سوم و ماده بیست و دوم
عدم بردگی و بندگی	حکمت 164	ماده چهارم
عدم شکنجه و مجازات	نامه 14، 31، 53	ماده پنجم
عدم بدرفتاری و اهانت	مضمون نامه 53، 19	ماده پنجم
به رسمیت شناختن شخصیت	نامه 53، 79	ماده ششم



حقوقی اشخاص		
مساوات در برابر قانون	نامه 53	ماده هفتم
عدم تبعیض	نامه 53	ماده هفتم
بهره مندی از حمایت قانون	نامه 46	ماده هفتم و دوازدهم
حق مراجعه به محاکم ملی مصالح	نامه 60	ماده هشتم
عدم بازداشت و زندانی و تبعید خود سرانه افراد	مضمون نامه 53	ماده نهم
کیفر متناسب با جرم	نامه 47، خطبه 109	ماده یازدهم
عدم مداخله در زندگی خصوصی و خانوادگی و مکاتبات افراد	مضمون نامه 53	ماده یازدهم
حق تردد آزادانه	مضمون نامه 53	ماده سیزدهم
حق پناهندگی در سایر ممالک	حکمت 442	ماده چهاردهم
حق تابعیت	نامه 54	ماده پانزدهم
حق پیوند زناشویی و تشکیل خانواده	حکمت 238	ماده شانزدهم
حمایت جامعه و دولت از خانواده	خطبه 166	ماده شانزدهم
محترم شمردن حق مالکیت	حکمت 22	ماده هفدهم



آزادی اندیشه و مذهب	نامه 19، 53	ماده هیجدهم
آزادی بیان	حکمت 381، نامه 53، خطبه 216	ماده نوزدهم
حق تشکیل مجامع مسالمت آمیز	مضمون نامه 53	ماده بیستم
عدم اجبار شرکت در جمعیتها	مضمون نامه 53	ماده بیستم
حق شرکت در اداره امور عمومی کشور به صورت مستقیم یا با انتخاب نماینده	نامه 6	ماده بیست و یکم
حق نایل شدن به مشاغل عمومی در شرایط برابر	نامه 53	ماده بیست و یکم
آزادی سیاسی	نامه 34، 54	ماده بیست و یکم
عدالت اقتصادی	خطبه 126، 225	ماده بیست و دوم
آزادی کار	حکمت 390، نامه 53	ماده بیست و سوم
مزد مساوی در ازای کار مساوی	مضمون نامه 53	ماده بیست و سوم
حق برخورداری از فراغت و تفریح	مضمون نامه 53	ماده بیست و چهارم
آزادی مسکن	حکمت 328، 379، 442، خطبه	ماده بیست و پنجم



	150، نامه 25	
تامین اجتماعی	نامه 53	ماده بیست و پنجم
حق آموزش و پرورش	خطبه 36، حکمت ۷۹، ۸۰	ماده بیست و ششم
آموزش ابتدائی اجباری	خطبه 34، مضمون حکمت 478	ماده بیست و ششم
آموزش فنی و حرفه ای عمومی	حکمت 81	ماده بیست و ششم
حق آموزش عالی	حکمت 96، نامه 53	ماده بیست و ششم
حق پیشرفت علمی	نامه 53، خطبه ۱۰۵، ۱۹۳	ماده بیست و هفتم
وظیفه داشتن در برابر قانون و اجتماع	خطبه 3، حکمت 105	ماده بیست و نهم
حقوق و آزادیها تابع قانون دموکراتیک	نامه 74	ماده بیست و نهم
عدم تفسیر خود سرانه قانون	مضمون نامه 53	ماده سی ام

منابع

قرآن کریم.

افتخاری راد، امیر هوشنگ (1383)، «من، دیگری و حقوق بشر»، نشریه شرق، شماره نمایه 159، بازیابی 1140.

اقبال، طیبه (1384)، مقاله «آزادی در نهج البلاغه»، سایت تبیان.

آشوری، محمد، بشیریه، هاشمی و یزدی (1383)، حقوق بشر و مفاهیم مساوات و انصاف و عدل تهران: نشر گرایش، چاپ اول.

بروین، محمد، 1386. «اسناد بین المللی حقوق بشر از دیدگاه اسلام». تهران: مجله حقوقی، پاییز و زمستان، شماره 37



بسته نگار، محمد (1383)، «آزادی عقیده زیباترین تجلی حقوق بشر» نشریه وقایع/اتفاقیه، نمایه شماره 152، بازیابی 1591.

جلالی، غلامرضا، (1384)، «نهج البلاغه و مسئله حقوق طبیعی»، سایت بلاغه، 1384.
حقوق بشر از دیدگاه اسلام، (آراء اندیشمندان ایرانی) (1380)، گروهی از نویسندگان، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.

دشتی، محمد (1379)، ترجمه نهج البلاغه امام علی (ع)، انتشارات نسیم حیات، چاپ دوم.
ذاکریان، مهدی، 1389، «ایران و جهانشمولی قواعد بنیادین حقوق بشر»، پژوهشنامه علوم سیاسی تابستان 1389، شماره 19، ص 107

شاه حسینی، محمدعلی (1384)، مقاله «حقوق بشر در نهج البلاغه»، بنیاد نهج البلاغه.
شریفی طراز کوهی، حسین (1380)، حقوق بشر (نظریه ها و رویه ها)، تهران، چاپ اول.
صدیق عربانی، یوسف (1384)، مقاله «حقوق از منظر امام علی (ع)»، سایت تبیان.
عمید، حسن (1384)، فرهنگ عمید، تهران: انتشارات امیر کبیر.
گولد، جوسوسی و ویلیام ل، کوکب (1376)، فرهنگ علوم رفتاری، ترجمه مصطفی ازبک و همکاران، تهران: انتشارات گلشن.

گیبائویر، توماس (1383)، «امنیت و حقوق بشر (آزادسازی یا اشتغال)». نشریه ایران، نمایه 151، بازیابی 892.
لغتنامه دهخدا.

محقق داماد، سید مصطفی (1371)، «دیاچه ای بر مدیریت اسلامی»، یادنامه هفتمین و هشتمین کنگره نهج البلاغه، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول.

الهامی، داوود (1360)، اسلام و حقوق طبیعی انسان، قم: مرکز مطبوعات دارالتبلیغ اسلامی.

هدایی، یاشار (1383)، «آسیب شناسی حقوق بشر»، نشریه وقایع/اتفاقیه، نمایه 152، بازیابی 1594.

یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه (1360)، ناشر بنیاد نهج البلاغه، پدید آورندگان، گروهی از اندیشمندان، چاپ اول.



سیر و سلوک عرفانی در نهج البلاغه

مریم السادات موسوی (کارشناس ارشد رشته فلسفه و حکمت اسلامی از دانشگاه
الزهرا(س))

چکیده

طریق عرفان به عنوان یکی از راه های خدا شناسی و همچنین مسیری برای تقرب به باری تعالی مورد توجه نهج البلاغه می باشد که موخر از ایمان است. طریق عرفان به سبب شرافت ماهوی بیش بر دانش، وسعت قلمرو و هدفهای والا بر راه های دیگر برتری دارد. اگر چه در عرفان عملی تعداد مقامات سلوک به صد منزل می رسد لکن از منظر نهج البلاغه مراحل که سالک باید بدان ها پردازد را می توان بر برخی از مقامات منطبق کرد ولی بیشتر تاکید بر تفکر، تدبر، محاسبه، تذکر، توبه، انابه، خوف و ورع، استقامت و ریاضت دارد. در طی طریق عرفانی سالک، مکاشفات صوری و معنوی برای وی حاصل می شود که از هر دو قسم این مکاشفات در نهج البلاغه وجود دارد. مساله رویت نیز از جمله مسائلی است که در ذیل کشف و شهود مطرح می شود و بدان پاسخ داده می شود. نهایت این سلوک تام و شهودات به یقین ختم می شود.

واژه های کلیدی: عرفان، شهود، مکاشفه، یقین، سلوک.



چگونه می توان خدا را شناخت ؟ از نگاه بعضی از متفکران، خدا را باید در پیچیدگی و ابهامات جهان جستجو کرد و تنها از رهگذر جهان طبیعت باید به این هدف رسید.

این در حالی است که در متون اسلامی بویژه نهج البلاغه در کنار حس و عقل منبع و روش دیگری برای شناخت و اثبات باری تعالی مطرح شده است که در مقایسه با دو منبع مذکور تیز بین تر، واقع بین تر و مطمئن تر است. این منبع همان قلب و دل است که در تلاش است با بصیرت مستقیم، با آگاهی بدون میانجی به معارف راستین و یقینی دست یابد.

با نظر به مقدمات براهین در رابطه با رویکرد ایزد شناختی، می توان دریافت که براهین تجربه دینی، معقولیت اعتقاد، برهان اخلاقی و فطرت، همگی موخر از ایمان ابتدایی و مبتنی بر یک یا دو مقدمه غیر عقلی و شهودی است و به این دلیل از براهین غیر عقلی و روش های شهودی محسوب می گردند. لکن قابل توجه است که در متون اسلامی و به ویژه نهج البلاغه تنها راه شهودی را همان مسیر قلب و طی طریق عرفان می دانند. راه و روش قلب و دل مشخصا یکی از طرقی است که مورد توجه امیرالمومنین علیه السلام در بیانات شان در نهج البلاغه قرار گرفته است. شایسته است که پیش از ورود به مراحل یقین به وجود باری تعالی از راه شهود و عرفان، مختصرا به تعریف عرفان و دلیل ایقن و اتقن بودن این روش پرداخته شود.

مفهوم عرفان

درباره عرفان در غرب و شرق دیدگاه های مختلفی وجود دارد و تعاریف گوناگونی ارائه شده است. موضوع عرفان اسلامی معطوف به شناخت اسماء و صفات الهی است. توضیح و تبیین و تحلیل دیدگاه ها و تعاریف از عهده این مقاله خارج است و مجال برای آن وجود ندارد، اما هسته مشترک در رویکرد و تعریف عرفان آن است که مجموعه آگاهی ها و معارفی که حاصل از تجربه یا فرایند ذهنی نیست، از مجرای دیگری حاصل می شوند که از آنها به نام های دل، قلب، عقل کلی، باطن، ذوق، شهود یا کشف یاد می شود. به تعبیر فرهنگ مذهبی این همان نور رحمت



الهی است که به قلب سالک پرتو می افکند و تمامی قوای ادراکی او را در اشعه نورانی خود مستغرق می سازد و آن را تحت تاثیر قرار می دهد (نیکلسن، عرفان عارفان مسلمان، ص 152). این استغراق در نور الهی به دلیل آن است که خدا خود می خواهد شناخته شود. هنگامی که شهود یک مجموعه یا دستگاه معرفتی را تشکیل دهد بر آن نام عرفان می نهند. اگر چه از عرفان تعاریف مختلفی شده است اما یکی از تعاریف جامع و مورد پسند از آن قیصری است وی در تعریف عرفان می گوید :

"علم به حضرت حق سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدء و معاد، به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقائق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگناهای قید و بند جزئیت و پیوستن به مبدء خویش و اتصاف وی به نعت اطلاق و کلیت است." (بنگرید: یشربی، عرفان نظری، ص 15)

تعریف جناب قیصری از عرفان چنان جامع است که می توان گفت تقریباً تمام تعاریفات دیگر را نیز در بر می گیرد. علم به خدا و اسماء و صفاتش، علم به حقایق عالم و علم به سلوک و چگونگی رهایی از قیود جزئیت و اتصال به حقیقت کل همگی در تعریف وی وجود دارد. لذا مسائش و شمولش از همه علوم بیشتر می باشد.

برتری عرفان بر علوم دیگر

عرفان به دلیل شرافت موضوع و عزت مسائش از علوم دیگر والاتر و گرامی تر است. این ترجیح به چند دلیل است که در ذیل به آنها اشاره می کنیم.



1) برتری و شرافت ماهوی بینش بر دانش

الف: یگانه معرفت دور از تقلید، همان معرفت حاصل از کشف و شهود است و تنها در این نوع از معرفت است که انسان مستقیماً به ساحت حقیقت واصل می گردد و آن را به طور شهودی در می یابد.

ب: معرفت عرفانی یک معرفت شهودی است که به لحاظ اطمینان و ارزش هرگز با علم حصولی فلاسفه و اهل کلام، قابل مقایسه نیست. در علم حصولی تنها با صورت ذهنی پدیده ها سر و کار است نه با وجود خارجی آنها. در حالی که معرفت عرفانی با اتصال و اتحاد عالم و معلوم آغاز شده و به مرحله فنای عالم در معلوم می انجامد.

بنابراین اطمینان و استحکام در معارف شهودی از آنجا ناشی می شود که متکی به واقعیت است در صورتی که علوم رسمی متکی به ذهنند.

2) وسعت قلمرو

عقل و قوای ادراکی محصور و محدود است. از این رو توانایی عقل محدود به حوزه قلمرو و معیارها و مفاهیم و اصول و مبادی خویش است. نباید از عقل و اندیشه انتظار داشت که همه حقایق را که تنها با استبصار باطنی قابل وصولند درک کند. بدین ترتیب امکان فهم برخی از مسائلی همچون علم به ذات و افعال الهی و... تنها به وسیله شهود باطنی و بینش و بصیرت عرفانی قابل وصول است.

3) هدف های والا و ارزشمند

علوم رسمی به حوزه آگاهی مربوط می شوند، لذا با رنگ خودی و خود آگاهی همراهند. خود خواهی و توجه به منافع و سودمندی از آشکارترین علائم خودی و خودخواهی بوده و نشان گر بقای حصار منیت است. اما در قلمرو شهود حصار منیت شکسته می شود و اینجاست که معرفت هدف خواهد بود نه وسیله و این دلیل ارزشمندی طریق عرفان است (همان، صص 221-232).



بنابراین معرفتی که از این طریق حاصل می شود حقیقتی پا برجا، دارای ثبات و غیر قابل شک و تردید بوده و انسان را مجذوب خود می کند. چنان چه مولی الموحدين امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: "من به پروردگار خود یقین دارم و در دین خود شک و تردیدی ندارم (خ 22).

شرط موفقیت در این مسیر یعنی شهود حق و وصول به یقین به وجود باری تعالی طی نمودن راه معینی جهت پیراستگی و پاکی است که بدان سلوک گفته می شود. بنابراین در عرفان عملی اسلامی، عمل ریاضت نقطه آغاز است و سالک طریق حقیقت، در نهایت به مکاشفات اسمایی یا ذاتی دست پیدا می کند.

نگاهی تاریخی گواه آنست که عرفان با تصوف، که بیشتر جنبه عملی داشت آغاز شده است. تصوف با مکتب زهد که آن را اصحاب صفة و بعد حسن بصری بنیان نهادند به صحنه آمد. زهدگروی اسلامی در قرن دوم به دست اول بانوی صوفی یعنی رابعه عدویه به مکتب محبت و عشق بدل شد (فعالی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، صص 21-23). تصوف در طی ادوار تاریخی دست خوش تغییرات و تصحیحاتی گردید چنان چه در قرن هفتم محی الدین عربی، عرفان عملی را در مکتب فلسفی و نظری با تدوین کتاب «فصوص الحکم» به جهان عرضه کرد. در این میان مکاشفه یا واژه هایی نزدیک به آن نظیر شهود، مشاهده، معاینه، حالات و مقامات و یقین دارای جایگاهی ویژه شد و از مباحث عرفان نظری محسوب گردید.

در پی تدوین عرفان عملی، عرفا مقامات و منازل را برای دست یابی به کشف و شهود ترسیم و تنظیم نمودند اما ما فقط مشی عرفان عملی امیرالمومنین علیه السلام را بیان خواهیم نمود.



مقامات سلوک در نهج البلاغه

خواجه عبدالله انصاری در اثر خویش به نام منازل السائرین صد مقام و منزل را برای وصول به شهود تصویر کرده است که آن ها را به میدان تعبیر نموده است (شرح صد منزل عرفان در کتب مربوطه به تفصیل بیان شده است و ما به عنوان اصل موضوع آن را پذیرفته ایم¹).

بنابر آن چه درباره مقامات عرفان آمده است معلوم میشود که عرفا در عرفان اسلامی پس از چند قرن ریاضت بدان نائل شدند کشف و شهود را منوط به گذشتن از صد منزل طولانی و نفس گیر عرفان عملی می دانند. اما آنچه را که ما در عرفان عملی نهج البلاغه یافتیم چنانکه بیان خواهیم کرد چیزی جز این است.

چنان که گفته شد از آنجا که بر اساس نگرش عرفانی، مفتاح همه رموز، اسرار و حقائق عالم در باطن و قلب انسان است که جوهری روحانی و از حقیقت مطلق عالم منشاء گرفته است نهفته است لذا تنها با طی طریق در سیر سلوک است که شکوفا می شود و حاصل آن کشف و شهود حق است.

مولی الموحدین، امام العارفین علی علیه السلام در راستای ارشاد به سلوک به سوی حق راه و منازل را برای وصول به یقین بیان فرموده اند. اگر چه این مقامات به وسعت و بساطت مقامات که عرفا بر اساس تعالیم اسلامی تدوین نمودند نیست اما از عمق و اهمیتی بسیاری برخوردار است.

که اگر در عمل بدان ها همت شود، موفقیت در این مسیر حتمی و قطعی خواهد بود. امام العارفین می فرمایند: 83 فَيَا لَهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً، وَمَوَاعِظَ شَاقِيَّةً، لَوْ صَادَفَتْ قُلُوبًا زَاكِيَّةً، وَأَسْمَاعًا وَاعِيَّةً، وَآرَاءَ عَازِمَةٍ، وَآلِبَابًا حَازِمَةً! فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ سَمِعٍ فَخَشَعٌ، وَاقْتَرَفَ فَاغْتَرَفَ، وَجَلَّ فَعَمِلَ، وَحَازَرَ

1- بنگرید: عربی، شیخ اکبر محی الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم / لاجبی، علی، تا ملکوت (بازنویسی و برگردان کتاب منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری) / انصاری، خواجه عبدا...، منازل السائرین



فَبَادِرْ، وَ أَتَقَنَّ فَأَحْسَنَ، وَ غَبِرَ فَأَعْتَبَرَ، وَ حَذَرَ فَحَذَرَ، وَ زَجَرَ فَازْدَجَرَ، وَ أَجَابَ فَأَنَابَ، وَ رَاجَعَ فَتَابَ، وَ اقْتَدَى فَاحْتَذَى، وَ أَرَى فَرَأَى، فَأَسْرَعَ طَالِبًا، وَ نَجَا هَارِبًا، فَأَفَادَ ذَخِيرَةً، وَ أَطَابَ سَرِيرَةً، وَ عَمَرَ مَعَادًا، وَ اسْتَظْهَرَ زَادًا، لِيَوْمِ رَحِيلِهِ وَ وَجْهِ سَبِيلِهِ، وَ حَالَ حَاجَتِهِ، وَ مَوْطِنَ فَاقَتِهِ، وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مُقَامِهِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ، وَ احْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَ اسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّجَوُّزِ لَصِدْقِ مِيعَادِهِ، وَ الْحَذَرَ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ

"چه مثالهای به جا و پندهای رسایی وجود دارد، اگر در دل‌های پاک بنشیند (هدف از سلوک) و در گوش‌های شنوا جای گیرد و با اندیشه‌های مصمم و عقل‌های با تدبیر بر خورد کند. (تفکر - محاسبه)

پس از خدا چونان کسی پروا کنید که سخن حق را شنید. (مقام سمع - شنیدن) و فروتنی کرد. (مقام اخبات)

گناه کرد و اعتراف کرد (مقام توبه)

ترسید و به اعمال نیکو پرداخت. (مقام خوف، مقام تهذیب)

پرهیز کرد و پیش انداخت. (مقام ورع)

یقین کرد و نیکو کار شد. (مقام یقین، مقام احسان)

پند داده شد و به گوش جان خرید. (مقام شنیدن)

او را ترساندند و نافرمانی نکرد. (خوف) - (رعایت، مراقبت، حرمت)

به او اخطار شد و به خدا روی آورد و پاسخ مثبت داد. (تجريد - گریختن)

و نیایش و زاری کرد و بازگشت و توبه کرد. (توبه و انابه)

در پی راهنمایان الهی رفت و پیروی کرد. (ریاضت)

راه نشانش دادند و شناخت. (ادب)

شتابان به سوی حق حرکت کرده از نافرمانی‌ها گریخت (اعتصام - تجريد)



سود طاعت را ذخیره کرد. (رغبت)
و باطن را پاکیزه نگاه داشت. (تهذیب)....
از خدا چونان خردمندی بترسید که دل را به تفکر مشغول داشته. (مقام تفکر)
و ترس از خدا بدنش را فراگرفته. (خوف)
و شب زنده داری خواب از چشم او ربوده (اشفاق)
با پارسایی شهوات را کشته (زهد و ورع، استقامت)
و نام خدا زبانش را همواره به حرکت در آورده (مقام ذکر) (خ83)
بنابر قول مبارک حضرت علی علیه السلام "صاحب کشف شهود" تام آنچه که در بدو امر آدمی
را در سیر سلوک قرار می دهد و نقش کلیدی و بنیانی در ثبات قدم در طی طریق دارد عبارت از
تفکر، توبه و انابه، ترس، تهذیب، ادب، ورع و ریاضت است.. تفکر در آفاق و انفس، تفکری که
به شناخت توانایی های انسانی منتهی شود در آن چه که از انسان خواسته شده تأمل شود. توبه و
انابه و تضرع به درگاه ربوبی از دیگر مقدمات چنین عرفانی است. ترس از عقوبت، تهذیب نفس،
ادب و عدم تخطی از اوامر الهی، تقوی و سخت گیری بر نفس را می توان از مراحل عرفان عملی
در طریق شناخت باری تعالی در نهج البلاغه معرفی کرد.¹
روشن است هر کس به مقتضای ارتقاء درجه و موفقیتش در راه پاکی نقش استعداد دریافت انوار
ربانی به مراتبی از کشف و شهود نائل می شود. که پس از تبیین مفهوم مکاشفه بدان اشاره خواهیم
کرد.

1 - شناخت انسان به منظور قدم نهادن در عرفان بسیار ضروری است. شناخت ریشه های فلسفی و عرفانی در انسان
شناسی از منظر نهج البلاغه به صورت مبسوط توسط دیگران پرداخته شده است.



مفهوم مکاشفه در اسلام

از نظر عارف، بشر از شوائب جهل و هوا و هوس پیراسته نیست و به همین دلیل نمی تواند نورانیت و اشراق معرفتی را در خود ببیند. در این حالت قلب در نتیجه توجه به عالم محسوس از اصل خود دور و محجوب گردیده است. هر چه غفلت بیشتر گردد حجابها، قلب را تاریک تر می سازد، هر چه از انوار حقیقت فاصله می گیرد، توان مکاشفه از دست می رود، لذا کسی که می خواهد اصل خویش را باز جوید، باید راه رفته را باز گردد و سیر و سلوکی واقعی و طی هر یک از منازل مذکور قلب خویش را از زنگارها بزداید، حجابهای ظلمانی و کلبه نورانی را از آئینه دل کنار زند تا انعکاس انوار حق را در آن مشاهده کند و به مکاشفه دست یازد.

ریشه مسأله مکاشفه همانند اکثر مسائل دیگر عرفانی یا کلامی به قرآن یا تفسیر آیات آن باز گردد. بنابر تعریف، کشف یعنی برداشتن حجاب، سالک در هر مرتبه ای که حجابی را از سر راه بر می دارد به دریافت حقیقتی نائل می شود که این حقیقت اشاره به وجود لایزال باری تعالی دارد. بنابراین سالک برای دست یابی به نهایت حقیقت و مکاشفه تام لزوما مراتبی را طی می کند که با توجه به این که در چه مرتبه و منزلی قرار دارد انواع مختلف کشف و شهود برای او رخ می دهد. به نظر می رسد جامع ترین و مهم تری دسته بندی و درجه بندی کشف توسط قیصری در مقدمه شرح فصوص صورت گرفته است. (ابن عربی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، صص 33-35 / انصاری، منازل السائرین، صص 222-224) وی پس از آنکه کشف را به اطلاع بر ماوراء حجب تعریف نموده آنرا به دو قسم صوری و معنوی تقسیم می کند.

1- کشف صوری

سالک که از عالم طبع شروع به سیر الی ... می نماید. بعد از کشف حجب، اول حقیقتی که برای او مکشوف می شود، حقایق موجود در عالم برزخ و خیال مطلق و منفصل است. که از طریق حواس پنج گانه برای او حاصل می گردد. وی بعد از عبور از مراتب برزخی، به عالم معنی و عقول



مجرده و ارواح طاهره می رسد و حقایق را در این مشهد با چشم قلب شهود می نماید و عالم ارواح و حقائق موجود در آن عالم برای او مکشوف می گردد.

بعد از سیر از عالم عقول، به عالم اسماء و صفات متصل می شود. به اعتباری اسماء و صفات و تعینات و اسماء و صفات و نیز حجاب بین حق و خلق است. بنابراین کشف و شهود موجود در عالم مثال، که عالم جسم و تقدیر صورت است کشف صوری است و انکشاف حقائق بعد از عالم برزخ و مراتب خیال مطلق منفصل کشف معنوی است. کشف صوری، صراط و راه مستقیم به نیل کشف معنوی می باشد.

از آنجا که باطن نفس آدمی دارای جمیع حواس ظاهری می باشد. در واقع قلب است که می بیند، لکن از طریق چشم و می شنود، لکن از طریق گوش و می چشد، لکن از طریق زبان. در نتیجه قلب می تواند اولاً ببیند نه از راه چشم یا بشنود نه از راه گوش یا بچشد نه از راه زبان و ثانیاً ببیند آن چه چشم نمی بیند و بشنود آنچه را گوش نمی شنود و بچشد آن چه را زبان نمی چشد، زیرا آنچه در حقیقت بیننده و شنونده یا چشاینده است قلب و باطن آدمی است. کشف صوری که از طریق حواس پنج گانه حاصل می شود، یا از طریق مشاهده و رویت به عارف دست می دهد. مثل آنکه مشاهد صور ارواح متجسد در عالم برزخ رویت کند یا از طریق سمع حاصل می شود. مثل آن که امیرالمومنین علیه السلام در توصیف دقیق اشکال، اصناف و ویژگی های ظاهری فرشتگان توضیحات مبسوطی دارند گویی آنها را می بینند و به خصوصیاتشان آگاهی کامل دارند. چنان که در نهج البلاغه یک سوم خطبه نود و یکم را به شرح ویژگی های فرشتگان اختصاص داده اند. ایشان چنین می فرمایند: **ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِسْكَانَ سَمَوْتِهِ، وَ عِمَارَةَ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكُوتِهِ، خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَ مَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا، وَ حَشَا بِهِمْ فُتُوقَ أَجْوَانِهَا، وَ بَيْنَ فَجَوَاتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ رَجُلٌ الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ الْقُدُسِ، وَ سُرَاتِ الْحُجُبِ، وَ سَرَادِقَاتِ الْمَجْدِ، وَ وَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيحِ الَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبْحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً**



عَلَى حُدُودِهَا. "سپس خداوند سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمانها، و آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوت خویش، فرشتگانی شگفت آفرید. و تمام شکاف ها و راه های گشاده آسمان ها را با فرشتگان پر کرد، و فاصله جو آسمان را از هم گستراند، که هم اکنون صدای تسبیح آنها فضای آسمان ها را پر کرده : دربارگاه قدس، درون پرده های حجاب و صحنه های مجد و عظمت، شعاع پروردگار، طنین انداز است. در ماورای آنها زلزله هایی است که گوش ها را کر می کند و شعاع های خیره کننده نور چشم ها از دیدن باز می دارد، و ناچار خیره بر جای خویش می ماند.."(خ 91) با بررسی فراهایی که امیرالمومنین از مکاشفات صوری خود بیان می دارند آشکار می شود که حضرت دائما در حال ادراک و مشاهده چنین پدیده هایی بوده اند چرا که حضرت صاحب کشف تام و تمام بوده اند. بنابراین ایشان همچون سالکان مجذوب و عارفان، منتظر برق و درخششی نبوده اند، تا وقتی؛ در حالت وجد و سکر و وقتی در حالت صحو و محو باشند. حضرت در چنان مقامی به سر می برده اند که پیوسته و هر گاه اراده می فرمودند کشف صوری (برای مطالعه مکاشفات صوری حضرت بنگرید خ 109/91/1) برایشان رخ می نموده است.

2- کشف معنوی

غالبا مکاشفه به دریافت های کشف صوری اطلاق می شود که در آن حجاب بین مکاشف واقع به طور کلی مرتفع نشده است. ولی مقام مشاهده، مقام سقوط همه حجابها است. عموما به دریافت این سطح از حقایق کشف معنوی، شهود یا مشاهده گفته می شود. لذا مکاشفه را ولایه النعت و مشاهده را ولایه العین نامیده اند. (ابن عربی، شرح مقدمه قیصری، صص 409-410)

بنابراین کشف صوری مقدمه و پلی به سوی کشف معنوی است. به عبارت دیگر مکاشفه از مقدمات مشاهده است. امیرالمومنین علیه السلام در مقام شهود حق و قرب و نزدیکی به او (نامه 31- خ 49) اشاراتی داشته و می فرمایند: "از خدا درخواست پیروزی و رستگاری کنید از او بخواهید و عطای او را در خواست کنید که میان او و شما پرده و مانعی نیست و دری به روی شما



بسته نمی گردد. خدا در همه جا و همه لحظه و هر زمان، با انسان و پریان است.....پنهان بودنش مانع آشکار بودنش نیست و آشکار بودنش او را از پنهان ماندن باز نمی دارد". (خ195)

مسأله رویت در مکاشفه

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا ممکن است در مکاشفات عرفانی، عارف به رویت خداوند دست یابد؟ در قرآن کریم نیز به آیاتی برخورد می کنیم که در آنها سخن از «رویت خدا» مطرح است و همین کافی است تا یک سلسله مباحث کلامی و عرفانی به دنبال خود بیاورد. بهترین نمونه آیات موجود در این باره، مربوط به تقاضای حضرت موسی علیه السلام از خدا است که در میقات از پروردگارش طلب کرد «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ» (اعراف/143) خدایا خود را به من آشکار بنما که (بی حجاب) جمال تو را مشاهده کنم. برخی از متکلمان معتقدند که از آنجا که موسی علیه السلام نبی بود و نبی معصوم است. اگر خدا دیدنی نبود او هرگز از خدا چنین درخواستی نمی کرد. البته در قرآن آمده است که خدا در جواب موسی علیه السلام گفت: «لَنْ تَرَانِي» (همان) مرا تا ابد نخواهی دید. از همین جا بعضی دیگر از متکلمان معتقد شده اند که خدا قابل رویت نیست. اما آیه دیگری که با صراحت سخن رویت خدا در قیامت آورده این آیه است که می فرماید: «وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلِيًّا رُبَّهَا نَاضِرَةٌ» (قیامه/22-23) آن روز رخسار طایفه ای از شادی بر افروخته و نورانی است. و به چشم جمال حق را مشاهده می کنند. آنان که بر مشاهده خدا در قیامت تأکید دارند، به این آیه تمسک جسته و دیدن خدا در قیامت را با چشم، ممکن و جایز دانسته اند.¹

1- بنگرید آیات دیگر در رابطه با رویت خداوند - مطففین 15/آیات معراج 17/نجم - 11/ اعراف 172/انعام 75/ بقره 55/نکاتر 6-5/لق 22



مجموعه آیات مذکور برای تحریک و برانگیختن ذهن برخی از مسلمانان صدر اسلام و پرسش آنان از مسأله دیدن خدا (مکاشفه) و علوم غیر عادی کافی بود. البته در تفسیر این قبیل آیات میان مسلمین و علمای مذاهب مختلف اختلاف نظرهایی وجود دارد. اما آنچه اهمیت دارد این است. این است که بدانیم قرآن برای نخستین بار ذهن مسلمین را برانگیخت و مسأله رویت خدا را مطرح فرمود (فعالی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، ص 33-30).

درباره رویت خدا و نهایت مکاشفه نیز از امیرالمومنین جملاتی ایراد شده است که در آن دو مطلب بسیار مهم نهفته است. حضرت می فرمایند: ماشککت فی الحق مذ رأیته " در آن هنگام که حق برای من نشان داده شد هیچ شک و تردیدی نکردم (خ 4) «حق» که برای امیرالمومنین علیه السلام نشان داده شده است به دو معناست. حق به معنای اول یعنی واقعیت های در قلمرو انسان و جهان اعم از طبیعت، بنیادهای اصلی آن و انسان و واقعیت هایش و در معنای دوم به معنای آفریننده هستی است. دلیل رویت و مشاهده حق به معنای اول که علی علیه السلام متذکر می شوند، روش فکری و عملی ایشان است که در تندترین نوسانات و فراز و نشیب های زندگی شان به نحو مطلق و ثابت به ظهور پیوسته است.

دلیل رویت و مشاهده حق به معنای دوم که حضرت مطرح کرده اند 3 مسأله است :

1) این که وقتی «ذعلب یمانی» از حضرت می پرسد : یا علی، آیا خدایت را دیده ای ؟ پاسخ می شنود: أفاعبدمالاری!

2) هیچ انسانی بدون مشاهده عظمت الهی و بدون تجلی حق در دل نمی تواند آن همه شیفتگی و بی قراری و محبت الهی را دارا شود و گرایش و عبادت خود را مافوق مجرای معامله گری قرار بدهد، بلی اوست که می فرماید الهی ما عبدتک خوفا من عقابک و لا رغبه فی ثوابک ولکن وجدتک اهلا للعبان فعبدتک (اله من من تو را نه به سبب ترس از عقوبت و نه برای میل پاداشت پرستش نمی کنم. بلکه تو را شایسته پرستش دیدم پس بندگی می کنم)



3) سخنان حضرت در الهیات چه در نهج البلاغه و چه در منابع معتبری که از آن شخصیت نقل شده است، عاری از هر گونه بازی گری های ذهنی و ساخته شده معمولی است، چنان که در موقع تفسیر الهیات نهج البلاغه بیان شده آن حقیقتی را که علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی می نماید و اوصاف و رابطه او را با جهان هستی بیان می کند، جز با تجلی خود آن مبدء اعلاء در درونش امکان پذیر نمی باشد. (بنگرید: جعفری، علی از دیدگاه علی)

یقین ره آورد شهود:

بدین ترتیب بالاترین مراتب کشف، شهودی است که منشأ اسرار ربوبیت و حقائق مکنون در احدیت وجود استفاضه حقائق در تام «قاب قوسین او ادنی» بدون واسطه موجودی از موجودات است. این مقام همان مقام قرب مطلق و مرتبه مختص به مقام جمعی محمدی می باشد و کسی از آن به جز وارثان علم وصال و مقام وی نصیبی نیست. بنابراین کسی که به شهود عقلی و فوق آن نائل می شود، حضور نامحدود حقایق عقلی را از همه سو می یابد و در نتیجه مجالی برای شک و تردید پیدا نمی کند. چنین است که اگر خورشید عقل در صحنه جان سالک طلوع نماید فرصت بازی گری از شیاطین وهمی و خیال گرفته می شود. در این حال با حذف فاصله و کشف حجب ریشه شک و تردید خشکیده و نور یقین تا نازل ترین مراتب شهود ظاهر می گردد و شاهد واصل در این مقام به هر مرتبه که نظر می کند جز حق نمی بیند و در حقی که می یابد اندک تردید و شکی نمی کند. چه این که مولی الموحدین می فرمایند: «ما شککت "فی الحق مذرايته" (خ4) و یا این که می فرمایند: "من به پروردگار خود یقین دارم و در دین خود شک و تردیدی ندارم (خ22). و همچنین در کنار اقرار به یقین، از مقام شامخ خویش سخن می گویند: "شهادت می دهم که جز ا... خدایی نیست، همتایی نداشته و شک و تردیدی در او راه ندارد. دین او را انکار نمی کنم و به آفریدگاری او اعتقاد دارم. شهادت کسی که نیت او راست، درون او پاک و یقین او خالص و میزان عمل او گران سنگ است. (خ178)



آری چنین است که بدون مشاهده عظمت الهی و بدون تجلی حق در دل آدمی نمی شود شیفتهگی بی قراری و یقین را در دل سبب گردد.

جمع بندی و نتیجه گیری ؛

روش عرفان و شهود قلبی اگر چه شخصی، غیر قابل انتقال به غیر و بیان ناپذیر است. حتی مبتنی بر مقدمات غیر عقلی و منطقی است. لکن در عین حال در طی وصول به یقین از یک مشی منطقی مشخصی پیروی می کند که موخر از یک ایمان ابتدایی می باشد. بنابراین سلوک عرفانی از منظر امیرالمومنین علیه السلام ابتدا از توبه، تفکر، تذکر آغاز می شود و در طی ریاضت به مکاشفه دست می یابد و در آخر به مقام شهود و یقین نائل می شود.

منابع

قرآن کریم

ابن عربی، شیخ اکبر محی الدین، محرم 1385. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، سید جلال الدین آشتیانی، نشر کتاب فروشی باستان مشهد

انصاری، خواجه عبدا...، 1361 ه ش منازل السائرین، ترجمه و مقایسه متن روان فرهادی، نشر مولی، تهران، چاپ اول

اوحی، علی، 1382 ه ش، تا ملکوت (بازنویسی و برگردان کتاب منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری)، موسسه فرهنگی اصل قلم، تهران، چاپ اول

جعفری، محمد تقی، 1362 ه ش، علی از دیدگاه علی، انتشارات هدی، تهران، چاپ اول

دشتی، محمد، 1379 ه ش ترجمه نهج البلاغه، انتشارات مشرقین، قم، چاپ دوم

رینولد الین، نیکلسن ؛ 1372 ه ش، عرفان عارفان مسلمان، ترجمه اسدالله آزاد، دانشگاه فردوسی، مشهد، چاپ اول

فعالی، محمد تقی، 1379؛ مکاشفه عرفانی و تجربه دینی، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، چاپ اول
یثربی، یحیی، 1374 ه ش، عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.



برهان تجربه دینی در نهج البلاغه

مریم السادات موسوی (کارشناس ارشد فلسفه و حکمت)

چکیده

در نهج البلاغه براهین و دلایل فراوانی در جهت اثبات باری تعالی مطرح شده است. از جمله آن دلایل، برهان تجربه دینی است که از براهین مطرح در فلسفه غرب می باشد و از زمره براهین نو ظهور قلمداد می شود. اگر چه تجربه دینی به دلیل کثرت استعمال و مسامحه برهان تلقی می شود لکن بواسطه محتوای مقدمات و تاخر آن از ایمان ابتدایی در واقع دلیلی به سوی مطلوب می باشد. برهان تجربه دینی دارای اقسام مختلفی بوده و بواسطه ایمان مدرک از مراتب مختلفی برخوردار است. لذا تجارب ایمانی به عقاید ما قبل تجربه بستگی دارد. تجارب دینی حضرت از سنخ شهودات کلی است و عصمت تجربه گر نیز مسجل می باشد. بدین ترتیب بر تجارب دینی امیرالمومنین اشکالات رایج بر تجربه دینی وارد نیست؛ بنابراین تجارب دینی حضرت برای غیر تجربه گر حجیت داشته و حائز شرط معرفت زایی می باشد. اغلب دلایل و براهین خداشناسی در نهج البلاغه قابلیت صورت بندی منطقی را دارند و یا اینکه از یک متد منطقی پیروی می کنند.

واژه های کلیدی: برهان، تجربه دینی، شهود قلبی.



پیشینه تجربه دینی و طرح مساله

کارکرد تجربه دینی تاریخی به درازای حیات بشر دارد از این رو نمی توان نقطه مبدا مشخصی برای آن در نظر گرفت. لکن ظهور اصطلاحی تجربه دینی از اواخر قرن هجدهم آغاز شد. از عمده عوامل این ظهور می توان به موارد ذیل اشاره کرد، از آن هنگام که کاربرد براهین متافیزیکی سنتی به منظور توجیه عقاید دینی از سوی سلسله ای از متفکران مورد هجمه قرار گرفت و بر آن اشکالات فراوانی وارد گردید. همچنین در پی واکنش با آثار تفکرات پوزیتیویستی، یکی از راه های راه مقابله در دفاع از عقلانی بودن باورهای دینی توسل به تجربه دینی بود.

این رویکرد نو ظهور به دلایلی دیگر همچون فقدان تفکر عقلی و ضعف مبانی فکری تام پدید آمد که سبب شد بسیاری از دین باوران در سنتهای مختلف برای توجیه اعتقادات خویش به تجربه دینی روی بیاورند.

تجربه دینی از جمله براهینی است که فاقد صورت فلسفی و برهانی (در صفحات بعدی، پس از روشن شدن تعریف تجربه دینی به دلیل برهانی نبودن تجربه دینی خواهیم پرداخت) است و مبتنی بر تجربه ها، دریافت ها و شهودهای افراد نسبت به واقعیتی است که از ارزش و قداستی عمیق برخوردار است.

بنا بر تعریف منطقی برهان، که متشکل است از مقدمات یقینی که بالضروره نتیجه یقینی را سبب می شود (مظفر، منطق، 1378، ج 2، ص 170) تجربه دینی داخل در تعریف برهان نمی شود چرا که یکی از مقدمات آن قلبی و شهودی است و اشکال جزئیت و غیر قابل انتقال به غیر بودن را دارد. بلکه در واقع دلیلی به سوی مطلوب است. لکن به سبب کثرت استعمال مسامحتاً به آن برهان اطلاق می شود.



تعریف تجربه دینی¹

از تجربه دینی تعاریف مختلف ضیق و فراخی شده است که به اختصار به بیان دو تعریف می‌پردازیم.

تجربه دینی در معنای خاص :

برهانی است مبتنی بر اینکه تجارب دینی شخصی می‌توانند وجود خدا را برای آنان که واجد تجربه هستند، اثبات کنند. لذا تجربه دینی در این معنا متضمن امر متعالی است.

تجربه دینی در معنای عام :

تجربه دینی در معنای عام تر عبارت است از هر گونه احساس، حال، مشاهده و دریافت شخصی از ماورای طبیعت که موجب تنبه و توجه به آن عالم شود (Davis 34/33)

از مفهوم تجربه دینی، وقوف و آگاهی افراد نسبت به غیر فهمیده می‌شود. وقتی که تجربه با لفظ دینی همراه می‌شود، بدین معناست که فاعل یا واجد این تجربه آن را دینی می‌فهمد به تعبیر شلایرماخر عنصر دینی در تجربه تمامیت خود را دارد و بر اساس امور طبیعی تبیین پذیر نیست (صادقی، صص 147-148) بدین ترتیب برای تبیین آن نیازمند موجودی ماوراء طبیعی هستیم. در واقع تجربه دینی نوعی حالت است که از مقوله احساس و شهود می‌باشد.

دو تقریر از برهان تجربه دینی

برهان تجربه دینی همچون دیگر براهین اثبات خدا به شکلهای و صورتهای مختلفی بیان گردیده است تقریر اول از هاسپرز² و تقریر دوم از براداز (مهمترین حامیان دینی CD.Brroad) است.

1- The Argument From Religious Experience

2- John Hospers



تقریر هاسپرز:

"من و (دیگران) تجربه هایی از طبیعتی خاص داریم که چنان ژرف، پر معنا و ارزشمندند، که با هیچ فرضیه طبیعی تبیین پذیر نیستند، پس باید وابسته به حضور موجودی فرا طبیعی یعنی خدا باشد که چنین تجاربی را الهام می کند. (Hosperss " 1470. p.444.)

صورت منطقی بیان فوق اینگونه است:

- شهود نسبت به یک واقعیت مقدس و ارزشمند وجود دارد.

- این شهود نمی تواند به مبادی طبیعی استناد پیدا کند.

□ □ / پس یک واقعیت فوق طبیعی که خداوند است وجود دارد.

$A_x = X$. عارف است

$B_x = X$. تجربه دینی است

$C_x = X$. اجماع است

$D_x = X$. واقعی است

$E_{xy} = x$. را رد می کند.

$F_x = X$. دلیل قطعی است

$G_x = X$. عقلانی است

$$\begin{aligned} & (\forall x)(\exists y)[(A_x \wedge B_y) \supset C_y] \\ & (\forall x)(\exists y)[\approx (F_y \wedge E_{yx}) \supset (C_x \supset D_x)] \\ & (\forall x)[B_x \supset \approx (\exists y)(F_y \wedge E_{yx})] \\ \therefore & (\forall x)(B_x \supset G_x) \end{aligned}$$



تقریر دوم از برهان تجربه دینی از "براد" که توسط "ویلیام رو"¹ خلاصه شده است چنین است:

- اتفاق نظر قابل توجهی در تجربه های دینی عارفان وجود دارد.

- اجماع عارفان دلیل بر واقعی - نه وهمی - بودن آن تجربه ها است مگر اینکه دلیل قطعی آن را رد کند.

- هیچ برهان قطعی بر وهمی بودن چنین تجربه هایی وجود ندارد.

□□□ / پس واقعی انگاشتن آن عقلانی است، (رو، صص 311-310)

واقعیت مقدس و ارزشمند است. $Ax=X$

شهود دارد. y به x $Bxy=x$

استناد پیدا می کند y به x $Cxy=x$

از مبادی طبیعی است. $Dx=X$

a خدا =

$$\begin{aligned} & (\forall x) [A_x \supset (\exists y) B_{yx}] \\ & (\forall x) (\forall y) \{B_{xy} \supset [(\forall z) D_z \supset \approx C_{xz}]\} \\ & (\forall x) D_x \vee \approx D_x \\ & (\forall x) [\approx D_x \supset (x = a)] \\ & \therefore (\exists x) [\approx D_x \wedge (x = a)] \end{aligned}$$



منتقدین بر این دو تقریر از تجربه دینی ایراداتی وارد کرده اند که در اینجا مجال شرح مبسوط ایرادات و پاسخهای آنها را نداریم و تنها به بیان اشکالات کلی و پاسخ برخی از آنها بسنده می کنیم.

$Ax=x$. واقعیت مقدس و ارزشمند است.

$Bxy=x$ به y شهود دارد.

$Cxy=x$ به y استناد پیدا می کند.

$Dx=x$. از مبادی طبیعی است.

a خدا =

$$\begin{aligned} & (\forall x) [A_x \supset (\exists y) B_{yx}] \\ & (\forall x)(\forall y) \{B_{xy} \supset [(\forall z) D_z \supset \approx C_{xz}]\} \\ & (\forall x) D_x \vee \approx D_x \\ & (\forall x) [\approx D_x \supset (x = a)] \\ & \therefore (\exists x) [\approx D_x \wedge (x = a)] \end{aligned}$$

اشکالات وارد بر تجربه دینی

یکی از اشکالات رایج فرا روی تجربه دینی، چند گونه‌گی و تعارض مبنایی تجارب است. پاسخ این است که تجارب خیلی محدود به فرهنگها نیستند و در میان این تجارب اتفاق نظری به صورت ناقص یا کامل وجود دارد؛ و اگر تفاوتی مشاهده شود مربوط به تفسیر تجربه هاست. اشکال دیگر عدم حجیت اتفاق عارفان به سبب "انتقال نا پذیری" است. انتقال نا پذیری بدین معناست که تجربه دینی صرفاً می تواند برای تجربه گرمعتبر و از ارزش معرفتی برخوردار باشد لذا معرفت آموزی و اعتبار آن تجارب برای افرادی که از چنین تجاربی بی بهره هستند به مراتب



کاهش می یابد. (در طی بحث خواهیم گفت که این اشکال بر تجارب دینی در نهج البلاغه وارد نیست و از ارزش معرفتی بالایی برخوردار است) یکی از پاسخهایی که به این اشکال داده می شود این است که درست است که برای صحت و صداقت گواهان در تجارب دینی و هم برای تجربه های آنان به قرینه¹ -نیاز است اما مدافعین این برهان چنین استدلال می کنند که تجارب دینی بسیار رایج تر از آنی هستند که اغلب فرض شده اند. بنابراین می توان استدلال کرد که استناد به گواهی دیگران در توجیه بسیاری از باورهای ما از اساس مسلم فرض شده است.

از اشکالات دیگر وارد بر تجربه دینی، عدم حجیت تجارب تجربه گران می باشد که به سبب آزمون ناپذیری تجارب دینی به علت منحصر به فرد بودن آنها رخ می دهد. علت دیگر عدم حجیت تجارب تجربه گران وجود اختلاف ماهوی و فقدان ابزار مشخص برای تعیین اعتبار و ارزش معرفتی چنین تجاربی است پاسخی که مدافعان تجربه دینی به این اشکال داده اند این است که اولاً همانگونه که از دکارت آموختیم، هر تجربه ای که متعلق آن اشیای خارجی است دارای مشکل "منحصر به فرد" بودن است. احتمال دارد تمامی ادراکات حسی ما خطا باشد و زندگی بدان گونه که ما عینی می انگاریم نباشد. از این رو اعتقادات حسی متعارف سرنوشتی همانند اعتقادات دینی دارند، یعنی برای اثبات آنها از دام ذهنیت نمی توان گریخت و ثانیاً در مورد قرینه ادراکی یومیه نیز معلوم نیست روشهای مستقل عینی برای سنجش اعتبار آن وجود داشته باشد. آیا می توان تصور کرد که کل منظومه باورهای ادراکی ما خطاست؟ با این وصف صرف

1. Evidentialism دیدگاهی است که باور به خدا را فقط در صورتی موجه می داند که دلایل اثبات وجود

خدا از دلایل نفی آن قوی تر باشد برای آگاهی بیشتر ر.ک: پلاتینگا. الوین و... 1380. جستارهایی در فلسفه

دین. مترجم؛ مرتضی فتحی زاده، قم. اشراق صص 59-41



ناممکن بودن باز بینی ادراک دینی نیز موجب نمی شود که این تجربه را به عنوان روزنه ای برای درک واقعیت محل اشکال بدانیم اشکالاتی که بیان شد از عمده ترین مسائل پیرامون تجربه دینی بود که ما به اختصار بیان کردیم.¹

امیر المومنین (علیه السلام) و انواع تجربه دینی

نهج البلاغه مجموعه ای از خطبه ها و نامه ها و حکمت های حضرت علی علیه السلام است. در نهج البلاغه جدای از وامداری از فلسفه های گوناگون به عنوان یک متن اصیل انواع مختلفی از دلایل و براهین ایزد شناسی مطرح شده است. که از جمله آنها می توان به برهان تجربه دینی اشاره کرد. اگر چه تقریر مستقلی از برهان مذکور در نهج البلاغه وجود ندارد. لکن برهان تجربه دینی در جای جای نهج البلاغه در قالب مصادیق مختلف بیان شده است. با توجه به تقسیم بندی انواع تجارب دینی که در کتاب "براهین اثبات خدا و نقدی بر شبهات جان هاسپرر" و "مکاشفه عرفانی" ارائه شده است. نویسنده گان شش قسم از تجارب دینی را بیان داشته اند که ما نیز این تقسیم بندی را مبنا قرار داده و در هر بخش که شواهدی از نهج البلاغه یافت گردیده در ذیل آن آورده. مضافاً بر اینکه "برهان انکسار عزائم" که مشخصاً مطرح شده است را نیز از اقسام تجارب دینی محسوب کرده و به شش قسم مذکور می افزاییم.

1 - برای آگاهی بیشتر از اشکالات وارد بر تجربه دینی و پاسخهای آن از سوی خدا باوران مدافع تجربه دینی بنگرید:

- چارلز، تالیا فرو، فلسفه دین در قرن بیستم. مترجم انشاء الله رحمتی - تهران. دفتر پژوهش نشر سهروردی 1380
- چارلز، تالیا فرو، و دیگران، «نگرشهای نوین در فلسفه»، (فلسفه دین)؛ مترجم: خلیل قنبری و دیگران، کتاب طه، قم، 1380
- وین، ابرادوفوت،؛ تجربه دینی، ترجمه و توضیح: عباس یزدانی، چاپ دوم، کتاب طه، قم، 1383
- هیک، فلسفه دین.



1 - تجارب تفسیری¹: منظور از این قسم، تفسیر دینی رویدادها و واقعیت هاست. این تجارب بر اساس یک نگرش یا اعتقاد دینی سابق شکل می گیرند. یعنی خود تجارب، معلول آن نگاه سابق هستند. در این قسم از تجربه، فضایی که در آن، تجربه رخ داده است، دینی نیست، بلکه آن باور دینی سابق است که به این تجربه لعاب دینی می دهد. به عنوان مثال، شخصی که مسبوق به این باور دینی است که بعضی از مصایب و بلاها، معلول گناهانی است که شخص مرتکب می شود. وقتی تمام زندگی و دارایی اش در اثر زلزله‌ای از بین می‌رود، ناخودآگاه به گناهانی که مرتکب شده منتقل می شود و در اثر همین توجّه خاصّ، با خدا ارتباطی درونی ایجاد می کند؛ یعنی به نحوی خدا را در این حادثه، تجربه می کند. در این تجربه، فضای حادثه یک فضای دینی نیست؛ ولی با توجّه به آن تفسیر دینی می کند. مضمون تجارب تفسیری در بیان امیرالمومنین در نهج البلاغه چنین آمده است "اگر چه حقیقت را نیز به شما نشان دادند، اگر بدرستی بنگرید و ندا را به شما شنوایند، اگر خوب بشنوید و به راه راست هدایتان کردند اگر هدایت پذیرید! راست میگویم مطالب عبرت آموز اندرز دهنده را آشکارا دیدید و از حرام الهی نهی شدید. "(وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَ هَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَ بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَقَدْ جَاهَرْتَكُمْ الْعَبْرُ وَ زُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرُ خطبه 20/)

این فراز از بیان حضرت حاکی از عام و فراگیر بودن این سطح از تجارب دینی و لزوم تفسیر و تبیین دینی از رخدادهای روزمره زندگی است؛ که لحظه لحظه آن نهفته است که این تجارب مستمر به سبب حجاب و پرده‌ای که تار و پودش از خودخواهی و خودمحوری با تندترین رنگ سیاه جهل و نادانی رنگریزی می شود و با دست خود آدمی به چشمانش زده می شود. نتوانسته تأثیری شایسته در نهاد انسانها به وجود بیاورد (جعفری، تخلص- 1379 صص 208



209- اما امیر المومنین علیه السلام با تیز بینی مستقلا از این گونه تجارب یاد کرده اند که در تجارب تفسیری نیز جای می گیرند و آن در هم شکستن تصمیم هاست. حضرت مستقیما آن را تجربه ای مستند به خدا معرفی می کنند که در جای خود بدان می پردازیم.

2 - تجارب شبه حسی¹: تجارب شبه حسی، تجاربی هستند که، حسّ خارجی یا درونی در شکل گیری آنها نقش دارند. مشاهده ملائکه یا ائمه (ع)، دیدن فرشته وحی توسط پیغمبر، نوعی تجربه شبه حسی قلمداد می شود و حتّی رؤیاهای دینی نیز در ذیل این نوع از تجارب گنجانده می شوند. از حضرت علی علیه السلام نیز بیاناتی در توصیف دقیق و مبسوط گروههای مختلف فرشتگان و ویژگیهای آنها در جای جای نهج البلاغه به چشم می خورد که حاکی از فراوانی این چنین تجاربی برای ایشان و حجیت آن برای عامه مردم است. حضرت امیر در خطبه اول می فرماید: "سپس آسمانهای بالا را از هم گشود و از فرشتگان گوناگون پر نمود. گروهی از فرشتگان همواره در سجده اند و رکوع ندارند و یارای ایستادن ندارند و گروهی در صفهایی ایستاده اند که پراکنده نمی شوند و گروهی همواره تسبیح گویند و خسته نمی شوند. هیچ گاه خواب به چشمانشان راه نمی یابد، و عقلهای آنان دچار اشتباه نمی گردد، بدنهای آنان دچار سستی نشده و آنان دچار بی خبری بر خاسته از فراموشی نمی شوند. برخی از فرشتگان امینان وحی الهی، و زبان گویای وحی برای پیامبر می باشند که پیوسته برای رساندن حکم و فرمان خدا در رفت و آمدند. و جمعی از فرشتگان حافظان بندگان و جمعی دیگر دربانان بهشت خداوندند. بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پایین زمین قرار داشته و گردنهایشان از آسمان فراتر، و ارکان وجودشان از اطراف جهان گذشته عرش الهی بر دوشهایشان استوار است، برابر عرش خدا دیدگان به زیر افکنده، و در زیر آن، بالها را به خود پیچیده اند. میان این دسته از فرشتگان با آنان که در مراتب پایین تری قرار دارند، حجاب عزت و پرده های قدرت، فاصله



انداخته است. هرگز خدا را با وهم و خیال در شکل و صورت نمی‌پندارند، و صفات پدیده‌ها را بر او روا نمی‌دارند.¹ حضرت علی علیه السلام در خطبه 91 نیز به توصیف دقیق فرشتگان می‌پردازد که در این مجال به طور موجز آن را بیان می‌کنیم. حضرت در خطبه مذکور پس از شرح چگونگی آسمانها فرازهایی را به بیان ویژگیهای فرشتگان اختصاص می‌دهد از جمله اینکه جایگاه فرشتگان در طبقات آسمان است و فرشتگان را صورتهای گوناگونی است و هر دسته از وظایف مختص خود برخوردارند. ایشان به گروههای مختلفی تقسیم می‌شوند و صاحبان صفات متعالی‌ای هستند که یقین مقتضای آن است همواره در عبادت خدا به سر می‌برند. از رذایل اخلاقی مبرا هستند و شک و تردید در آنها راه نمی‌یابد.

3 - تجارب وحیانی² Revelatory Experience : تجارب و حیانی، تجاربی هستند که از

طریق وحی، الهام و یا بصیرت

ناگهانی، برای تجربه‌گر ایجاد می‌شوند. به نظر دیویس، این نوع از تجارب، دارای پنج ویژگی هستند:

الف) معمولاً ناگهانی و کوتاه مدّت هستند.

1- همچنین رک: خطبه 1 / خطبه 91 / خطبه 109 " ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ، وَصَافُونَ لَا يَتَرَايِلُونَ، وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمٌ أَلْعَيْنِ، وَلَا سَهْوٌ الْعُقُولِ، وَلَا فِتْرَةٌ الْأَبْدَانِ، وَلَا عَقْلُهُ النَّسْيَانِ. وَمِنْهُمْ أَمْنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ، وَالسَّنَةُ إِلَى رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَآمَرِهِ، وَمِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ، وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ. وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِ وَالسَّقْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ، وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ. نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفِعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنَحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ، وَأَسْتَارُ الْقُدْرَةِ. لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصَوُّيرِ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ، وَلَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِينِ، وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ



ب) معرفت جدیدی که از این تجارب ایجاد می‌شوند، از راه تفکر و استدلال نیست.

ج) تجربه‌گر معتقد است که این معرفت از طریق عاملی خارجی در او ایجاد شده است.

د) صاحب تجربه به این تجربه‌اش ایمان راسخ دارد.

ه) طبق ادّعای تجربه‌کننده، این تجربه یا بصیرت، قابل بیان نیست.

4 - تجارب احیا گر: تجارب احیاگر تجربه‌هایی هستند که شکوفا گر ایمان تجربه گر و

موجب هدایت می‌باشند. See: D avis, Cooline Franks, 2- "The Evidential

Force of Religious Experience" Oxford University Press 1989. pp:

48J 44 لذا تجارب احیاگر تجاربی هستند که صاحب آن تجربه معتقد است، فلان حادثه

خاص، از طرف خداوند متعال بوده و یک لطف الهی است که شامل حال او گشته است و در

نتیجه این لطف الهی، ایمان و اخلاق تجربه‌گر، قدم به رشد نهاده و در مسیر جدیدی از زندگی

دینی قرار می‌گیرد. فضای آرامش، معنویت و پاکی روح که در اثر عبادت حاصل می‌شوند،

نمونه‌هایی از این تجارب هستند. از این قسم تجارب نیز در بیانات حضرت بدان اشاره شده است

که اگر کسی از آن بهره مند شود سعادتمند خواهد بود لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَغْلَمُ مِمَّا طَوِيَ عَنْكُمْ عَيْنُهُ،

إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ، وَ تَلْتَدِمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ لَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَا

حَارِسَ لَهَا وَلَا خَالَفَ عَلَيْهَا، وَ لَهَمَّتْ كُلُّ أَمْرٍ مِنْكُمْ نَفْسُهُ، لَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ غَيْرَهَا

. "مردم! اگر شما همانند من از آنچه بر شما پنهان است با خبر بودید، از خانه‌ها کوچ می

کردید، در بیابانها سرگردان می‌شدید و بر کردارتان اشک می‌ریختید و چونان زنان مصیبت

زده به کار خود می‌پرداختید و به دیگری توجه نداشتید/خطبه 116.

از این فراز از فرمایش حضرت امیرالمومنین علیه السلام آشکار می‌شود که اینگونه تجارب به

وضوح و روشنی برای ایشان وجود داشته است و در صورت ادراک و توجه به چنین تجاربی

تاثیرات ژرفی در وجود مُدرک خواهد گذاشت چرا که امیرالمومنین در ادامه به غفلت و بی



توجهی انسانها اشاره می کنند که با وجود اینکه اینگونه تجارب برای عوام ممکن است رخ بدهد اما به سبب غفلت تاثیر مذکور را به همراه ندارد. وَلَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذُكِّرْتُمْ، وَآمَنْتُمْ مَا حُذِرْتُمْ، فَتَاهُ عَنْكُمْ رَأْيَكُمْ، وَتَشَتَّتَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ" افسوس آنچه را به شما تذکر دادند فراموش کردید، و از آنچه شما را ترساندند، ایمن گشتید گویا عقل از سرتان پریده، و کارهای شما آشفته شده است / خطبه 116.

5 - **تجارب مینوی¹**: تجارب مینوی ادراک امر قدسی و یا جلال و عظمت الوهی است که محیط بر همه چیز و همه جاست می باشد به عبارتی تجربه مینوی احساس حقارت، عبودیت و فقر در برابر عظمت و جلال خداوندی است این احساس خضوع دو حالت خاص را در بر دارد؛ یعنی خوف از جلال و هیبت الهی و شوق و میل به جمال و لطف الهی². شاهد بر ادراک چنین تجاربی از سوی امیرالمومنین علیه السلام و استناد به معرفت زایی آن در سخنان ایشان این چنین بیان شده است: سُبْحَانَكَ مَا أَغْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَغْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصْغَرَ كُلِّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ"

"چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت تو، چه با عظمت است آنچه را که از ملکوت مشاهده می کنم و چه نا چیز است برابر آنچه که بر ما نهان است از سلطنت تو و چه فراگیر است در این جهان نعمتهای تو و چه کوچک است نعمتهای فراگیر دنیا در برابر آخرت" / خطبه 119.

1-Numinous Experience

2- برای آگاهی بیشتر این قسم تجربه دینی ببینید: علیرضا، قائمی نیا، 0 تجربه دینی و گوهر دین.. چاپ اول بوستان کتاب قم 1380. صص 62-69



6 - تجارب عرفانی¹ : تجارب عرفانی از جمله تجربه و ادراکاتی است که توسط عارفان

متعلق به دینهای مختلف نقل شده است.

مراد از تجربه عرفانی، احساس وجود محض و مطلق است. یعنی وحدتی که عارف در حین تجربه آن را می یابد. در واقع تجربه عرفانی یک احساس فرامکانی و فرازمانی است، که در اثر آن صاحب تجربه خیر مطلق و وحدت آن را با جهان مشاهده می کند.

سوئین برن در کتاب " وجود خدا " تقسیمی را از تجارب عرفانی ارائه کرده است که بطور خلاصه به ذکر آن می پردازیم :

- تجربه خدا یا هر چیز ماورای دیگر، به واسطه مشاهده یک شیء کاملاً محسوس و عمومی.
 - تجربه خدا یا امور ماورای طبیعی دیگر که در امور محسوس، ولی غیرمتعارف مشاهده می شود.
 - تجربه امر مقدس به واسطه پدیده های شخصی که با واژه های متعارف قابل توصیفند.
 - تجربه امر مقدس به واسطه پدیده های شخصی که با واژه های متعارف قابل توصیف نیستند.
 - تجربه هایی که از نوع واسطه گری احساسات نمی باشند. در این تجربه شیء شاید خیلی کامل مشاهده می شود که این شیء از خدا یا یک حقیقت غایی یا چیزی شبیه به آن مطلع است
- Richard Swinborn. The existence of god. Oxford.1979.p:254

با نظر به تعریف تجربه عرفانی و تقسیمات آن می توان گفت که تجارب عرفانی شامل همه مصادیق تجارب تفسیری، شبه حسی، و حیانی، احیاگر، مینوی و تجربه انکسار عزائم است. زیرا میان مصادیق تجربه عرفانی و مصادیق دیگر تجارب مذکور رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار می باشد به جهت آنکه شمول و گستره مصادیق تجربه عرفانی گسترده تر از تک تک اقسام تجربه



دینی می باشد. لذا تمام شواهدی که از نهج البلاغه برای انواع تجربه دینی بیان گردید در زمره مصادیق تجربه دینی جای می گیرد.

7- تجربه انکسار عزائم: تجربه انکسار عزائم عبارت است از اینکه گاه انسان تصمیمی می گیرد و برای انجام آن عزم خود را جزم می کند ولی ناگهان مانعی در قلب و ذهن انسان رخ می دهد و یا اینکه مانعی خارجی در سر راهش قرار می گیرد و شخص از تصمیم خود باز می دارد. از امام باقر نقل است که: "فرمودند از حضرت امیر پرسیدند با چه چیز خدا را شناختی؟ آن حضرت جواب دادند عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهَمَمِ خدا را از سست شدن اراده های قوی، گشوده شدن گره های دشوار، و در هم شکسته شدن تصمیم ها شناختم (حکمت 250)".

این قسم از برهان تجربه دینی، یعنی فسخ عزائم را چنین می توان تقریر کرد: هنگام فسخ تصمیم ها و باز شدن گره ها، نوعی تجربه دینی به انسان دست می دهد که در آن خدا را می توان شهود کرد. چه بسا که انسان تصمیماتی را می گیرد ولی در رهگذر حوادث روزگار ناکام می ماند. این سطح از تجربه که برای همگان رخ می دهد حاکی از فراگیر بودن آن و لزوم دیدگاه الهی داشتن است بر اساس شواهدی که ذکر گردید معلوم می شود که تجربه دینی، در جنبه ایجابی بویژه در بیانات معصومین علیهم السلام به نحو قابل قبولی می تواند تعهد دینی¹ ایجاد نماید.

وابستگی تجارب دینی به عقاید

تجارب دینی تا حد زیادی به عقاید ما قبل تجربه عارف وابسته است. لذا لازمه استحصال تجربه دینی این است که فرد واجد تجربه، نوعی عقیده به امری فرا طبیعی داشته باشد و در خود تهیاء و آمادگی را برای ادراک امر ماوراء طبیعی فراهم کند. لذا به عقیده استیون کتز (1978):

1- Religious Commitment



"تجربه عارف به الگوی مقدم بر تجربه پیچیده ای از عقاید ومواضعی که او با آن وارد تجربه می شود مقید است." (ریچارد مایلز /1380/ص172)

از این رو تجربه دینی واقعا یک برهان عقلی نیست بلکه دلیلی برای نیل به مقصود است زیرا موخر از ایمان می باشد. هر چه ایمان محکم تر باشد تجارب دینی و ایمانی والاتری را نصیب مدرک می کند.

4-5-7 شرط معرفت زایی تجربه دینی در حال تجربه

چه بسا گمان رود که تجربه دینی برای تجربه گر در حال تجربه، معرفت بخش است، چرا که او عین حقیقت را در می یابد و نسبت به آن یقین دارد. بنابراین باور صادق موجه حاصل است. لکن واقعیت همیشه چنین نیست زیرا همراهی یقین و دیگر ارکان معرفت از جهتی تابع مراتب کشف و چگونگی متعلق است. متعلق شهود به دو قسم تقسیم می شود: شهودات جزئی و شهودات کلی و عقلی

الف) شهود جزئی: فردی که از تجربه دینی بهره می برد و متعلق شهوداتش جزئی است مثل شهود عالم مثال، این گونه شهودات دارای محدودیت و در معرض تغییر هستند. بنابراین چنین شهودهایی به تنهایی شرایط تام معرفتی را دارا نیستند. لذا بایستی از یک علم حصولی بهره مند باشد تا در واقع مکمل تجربه دینی محسوب شود. از این حیث برای کسی که در بخش معرفتی دچار تردید است به فرض داشتن تجربه دینی تجربه وی به دلیل فقدان ثبات عقیده و همچنین پشتوانه عقلی، فاقد ارزش بوده و هیچ معیاری برای سنجش و داوری علمی آن وجود ندارد (جوادی آملی /1380/صص261و262).

ب) شهود عقلی: منظور از این شهود، ادراک حقائق کلی است. کلی بودن حقایق شهودی همواره با یقین همراه است چرا که به لحاظ کلیت و ثبات امکان مشته شدن در آن نیست.



یقین همراه با این شهود یقین معرفتی و ضروری الصدق است و به عنوان یک واقعیت عینی خارجی بر انسان شاهد محیط و راهی برای شک و تردید باقی نمی گذارد¹.

حجیت تجارب دینی امیرالمومنین علیه السلام برای دیگران

هدف از بیان شواهد تجربه دینی مذکور از سوی امیرالمومنین در نهج البلاغه ویژگی معرفت‌آموزی برای غیر تجربه گر و اعتبار این گونه تجارب از سوی ایشان می باشد، چرا که بنابر آنچه آمد گزارش پذیری که خود اهل عرفان و کشف و شهود نیست تنها در موردی می تواند به تجربه دیگری اعتماد نماید که یقین به صحت (کلی بودن) و عصمت تجربه و گزارش آن داشته باشد. لذا کسی که از شهود بی بهره است در صورتی می تواند به تجارب دیگری اعتماد کند که یا از طریق علم حصولی عقلی و یا کتاب و سنت معتبر بر صحت تجربه استدلال کند و یا اینکه پس از اثبات عصمت صاحب کشف به نتیجه برسد. نکته ای که در انواع تجارب دینی امیرالمومنین قابل توجه و استناد است آن است که اولاً ایشان معیار حق یقین می باشند. ثانیاً عصمت ایشان مسجل است و ثالثاً شهودات ایشان از سنخ شهودات عقلی و کلی است. با توجه با آنچه بیان گردید بسیاری از اشکالاتی که بر تجربه دینی و معرفت‌آموزی آن برای غیر تجربه گر مطرح است، در اینجا وارد نیست و این چنین تجارب به منظور معرفت‌آموزی برای دیگران دارای حجیت و قابل استناد می باشد.

نتیجه گیری

اگر چه ظهور اصطلاحی برهان تجربه دینی به اواخر قرن هجدهم باز می گردد لکن با ملاحظه متون اصیلی همچون نهج البلاغه که مشتمل بر خطب، نامه ها، و حکمت های حضرت علی

1- بنگرید: • جواد آملی عبدالله، همان، صص 259-265

• محمد تقی، فعالی، 1379؛ مکاشفه عرفانی و تجربه دینی، صص 486-487



علیه السلام است و برادر و مفسر قرآن قلمداد می شود. می توان به اشارت های حضرت را مبنی بر دلالت تجارب ایمانی و دینی به وجود خداوند پی برد. برهان تجربه دینی فاقد صورت فلسفی و برهانی است و آن به سبب محتای شهودی مقدمات آن است لذا اطلاق برهان بر تجربه دینی از باب مسامحه و کثرت استعمال می باشد و در واقع دلیلی برای اثبات مطلوب می باشد. اشکالات رایج بر برهان تجربه دینی بر اقسام تجارب ایمانی حضرت وارد نیست زیرا تجارب ایشان از سنخ شهودات کلی است و عصمت مدرک نیز مسجل است لذا برهان مذکور برای غیر تجربه گر نیز دارای شرط معرفت زایی و حجیت می باشد.

منابع

- تالیا فرو، چارلز، 1380 ه ش، فلسفه دین در قرن بیستم. مترجم انشاء الله رحمتی - دفتر پژوهش نشر سهروردی، تهران
- ، چاپ اول
- پلاتینگا. الوین و...، 1380 ه ش، جستارهایی در فلسفه دین. مترجم: مرتضی فتحی زاده، اشراق قم، چاپ اول
- پرادوفوت، وین. 1383 ه ش؛ تجربه دینی، ترجمه و توضیح: عباس یزدانی، کتاب طه قم، چاپ دوم
- جوادی آملی، عبدالله 1375 ه ش؛ تبیین براهین اثبات خدا، مرکز اسراء قم، چاپ دوم
- جعفری، محمد تقی 1379 ه ش. خلاصه ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تخلص محمد رضا جوادی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، چاپ دوم
- دشتی، محمد، 1379 ه ش ترجمه نهج البلاغه، انتشارات مشرقین، قم، چاپ دوم
- شاکرین، حمید رضا. 1385، براهین اثبات خدا و نقدی بر شبهات جان هاسپرز، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، چاپ دوم
- فعالی، محمد تقی، 1379؛ مکاشفه عرفانی و تجربه دینی، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران، چاپ اول
- قائمی نیا، علیرضا. 1380، تجربه دینی و گوهر دین، بوستان کتاب قم. قم. چاپ اول
- هیگ، جان، 1381؛ فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، نشر الهدی، تهران، چاپ سوم



ریچارد مایلز، توماس. 1380 هـ ش؛ تجربه دینی، ترجمه: جابر اکبری، ویراسته: مصطفی ملکیان، دفتر نشر و پژوهش سهروردی، تهران، چاپ دوم

مقالات

تالیافرو، چارلز، 1380 هـ ش، «فلسفه دین» نگرشهای نوین در فلسفه دین، مترجم خلیل قنبری، چاپ اول، موسسه فرهنگی طه، قم

رو، ویلیام. «تجربه دینی و عرفانی»، مترجم اسماعیل سلیمانی فرکی، نقد و نظر. سال ششم

winborn Richard The existence of god. Oxford. 1979.

Davis. Cooline Franks, “ The Evidential Force Of Religious Experience
“Oxford 1989

Hospers, J. *An Introduction to Philosophical Analyses*. 1470, Routledge and
kegan paul ltd Second Edition



کارکردهای علم در نهج البلاغه از منظر امام علی (ع)

حسین سادات نظامی (دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت
دانشگاه تربیت معلم تهران)

چکیده

کتاب مقدس نهج البلاغه که پس از قرآن کریم از ارزشمندترین و پرمایه ترین کتب مسلمانان و انسانهای روی زمین می باشد در برگرفته از خطبه ها ، نامه ها و سخنان حکمت امیر المومنین علی(ع) است که با معانی ژرف و گنجینه کلمات و استعارات و تشبیهات نورانی راه روشنی برای هدایت بشریت در طول تاریخ بوده و هست. این کتاب شامل قلمروهای متنوعی سخن گفته که در این مقاله پس از اینکه درباره علم و ارزشهای آن مطالبی ارائه گردیده ، علم و کارکردهای مختلف آن در نهج البلاغه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است . نوع روش تحقیق این پژوهش از نوع تحلیلی توصیفی می باشد. در پایان استنتاجی از مجموع مطالب ایراد شده به همراه اصول پیشنهادی برای آموزش علوم در دانشگاه ها و اهداف آموزش علم انجام گردیده است .

واژه های کلیدی: نهج البلاغه، امام علی، کارکرد علم، آموزش علوم.



مقدمه:

کتاب مقدس نهج البلاغه یکی از ارزشمندترین و پرمایه ترین کتب بعد از قرآن کریم می باشد شامل خطبه ها ، نامه ها و سخنان حکمت است که توسط برخی دانشمندان به فارسی ترجمه و در اختیار ما قرار گرفته است . این کتاب مشتمل بر معانی ژرف و گنجینه کلمات و اصطلاحات و مجازها و کنایه های بلند و استعاره ها و تشبیه های نورانی است که در این کتاب مولا علی (ع) در قلمرو های مختلفی لب به سخن گشوده اند؛ من جمله در قلمرو اخلاقی ، تربیتی ، اجتماعی ، شخصیتی ، روانی و از این نظر که علم و کارکردهای آن نقش مهمی را در اجتماع چه از بعد شخصی و چه اجتماعی ایفا می نمایند، لذا برآنیم که گزیده ای از بیانات ایشان را در این مقوله به رشته تحریر درآورده و دیدگاه ایشان را در این رابطه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم ؛ در پایان نیز استنتاجی از این بیانات داشته باشیم .

حضرت علی (ع) در باب علم مطالب گوناگونی در عناوین و کارکردهای متفاوت در نهج البلاغه بیان فرموده اند . به دلیل اهمیتی که این فرمایشات در زندگی دنیوی و اخروی ما دارند ، لذا تعدادی از این بیانات را در ذیل دسته بندی نموده و جداگانه بیان می نماییم:

1- کارکرد عملی:

کارکرد عملی یعنی اینکه ما در عمل علم را به کار برده و با این کارکرد گره از مشکلات فردی و اجتماعی باز کرده و به جامعه مان در جهت شکوفا شدن و پیشرفت یاری دهیم . و حتی با آموزش و تعلم علم که جزئی از این کارکرد می باشد در این راه قدم مثبت و شایان توجهی برداریم . بطوریکه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه و در دیگر کتب ارزشمند دیگر به این مهم بارها اشاره و تأکید داشته است . زیرا ایشان با علم لدنی شان بیشتر از هر کس دیگری در این جهان به این موضوع اشراف کامل داشته و بیانات مختلفشان در سخنرانیها و نامه ها و جملات قصار و ... درباره



این موضوع حاکی از واقف بودن ایشان به این امر مهم می باشد. در اینجا به چند مورد از بیانات ایشان اشاره می کنیم:

ایشان در خطبه 154 می فرمایند:

همانا آن کسانی که بی علم عمل می کنند همانند کسی است که نه در راه سیر می کند پس دوری او از راه روشن جز آنکه وی را از مطلوب دور سازد کاری نمی کند و آنکس که به علم عمل کند مانند کسی است که در راه روشن سیر می کند.

در این خطبه امیر المومنین علی (ع) عمل کردن به علم را به راهی روشن تشبیه می نمایند که هر کسی به علم خود عمل نکند از این راه روشن دور شده و به تاریکی رهنمون می شود. و معلوم نیست که در این تاریکی به کجا برسد. زیرا که او از راهش منحرف گردیده است. و در جایی دیگر می فرمایند: آنکس که از علمش تعریف نموده و بر زبان آورد، علم بی عمل است و عالم نباشد. زیرا به نظر خویش به پایان آن دست یافته است و علم عالم چنان است که در همه وجود او مملو و نمان گشته و از گفتن، خوردن، راه رفتن، نشستن، خوابیدن، خندیدن و عمل نمودن و نشان دادن، علم وی هویدا شود. و علم با عمل هرگز خود تعریفی ندارد؛ بلکه دیگران آنرا می گویند و نه عالم. (عباس عزیزی، 1386)

در این فرمایش حضرت علی (ع) خود تعریفی ستایش از خود را از علل نداشتن علم می پندارند؛ زیرا که ایشان معتقدند هر کسی که علم دارد باید در عمل نشان دهد نه اینکه با تعریف از خود و با زبان آوردن آنرا نشان دهد. چنانچه شاعر گرانقدر در این باره فرموده اند:

مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید.

پس علمی که هر دم بر زبان رانده می شود بها و ارزشی ندارد. چنین شخصی عقل خود را بر زبان سپرده و دانش چنین فردی پر از خسر و زیان می باشد. و در واقع چنین شخصی اصلاً عالم نبوده،



بلکه ردای عالمیت در تن دارد و نه مغز عالم. انسانی که علم دارد می داند که علم را پایانی نیست پس بنابراین عالم خود را در نیمه راه می پندارد چنانچه هنوز بر آن دست نیافته است.

نیز در غررالحکم آمده است: امام علی (ع) فرموده: دانش منافق در زبان او و دانش مومن در کردار اوست. همچنین در خطبه 110 می فرمایند «هر آینه که دانشمندی علم خود را بکار نبندد مانند نادان سرگردانی است که از نادانی خود بهوش نیاید بلکه حجت بر نادان است. و حسرت مراد را لازم تر و در پیشگاه خداوند به ملامت از همه شایسته تر.

در این فرمایش عالمی که علم خود را بکار نمی بندد به نادانی تشبیه گردیده است که سرگردان و حیران است و بیهوش بوده بطوریکه هیچگاه از این بیهوشی بیرون نیاید و چنین شخصی محق است که حسرت به دل بماند و محق است که در پیشگاه احدیت ملامت شود.

همچنین حضرت علی (ع) فرموده اند: دو نفر پشت مرا شکستند؛ یکی عالمی که پشت پرده شریعت بدر و دیگر جاهلی که آداب عبادت را نداند و بدون علم عبادت کند. اهل دوزخ از بوی عالمی که به علم خویش عمل نکند، آزرده خاطر می شود سعدی شیرازی در کتاب گلستان می نویسد: یکی را گفتند: عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عسل.

علم چندان که بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی.

نیز در نهج البلاغه حکمت 337 آمده است: عالم بی عمل به چه ماند؟ خواننده ای بی کردار، چون تیراندازی بی زه است. (عباس عزیزی، 1386)

2- کارکرد اجتماعی:



امام علی (ع) در خطبه 103 می فرمایند: این گروه [مومنان] چراغ راه هدایتند و علمهای شب سیر. اینان گروهی نیستند که در میان مردم به فساد و سخن چینی رفت و آمد کنند یا سبک مغزان بیهوده گو که چون از مردم سخن ناشایست بشنوند، آنرا به گوشها برسانند.

امام در این خطبه این موضوع را مورد اهمیت قرار می دهند که مومنین عالم، علمشان را در راه فساد و سخن چینی بکار نمی برند؛ اینان با علمی که دارند می دانند که چنین رفتارهایی جامعه را به انحطاط می کشاند. زیرا در صورت شیوع سخنان ناشایست در میان مردم، بی بند و باری و سایر عوامل اجتماعی دیگر در جامعه رسوخ پیدا می کند که در نهایت دود آن به چشم تمام افراد جامعه خواهد رفت. پس در نتیجه مومن مجهز به علم، با علمش از اینکار می تواند اجتناب نماید و می تواند چراغ راه کسانی باشند که چنین علمی نداشته و از مسیر منحرف گردیده اند.

3- کارکرد معنوی:

امام علی (ع) در خطبه 91 می فرمایند: «و بدان راسخان در علم آنانند که در دانش و بینش پای استوارند. پروردگار سبحان آنان را از داشتن آنچه در دسترس نیست و از آنچه در پس پرده غیب است و از چشم خرد پوشیده بی نیاز فرموده است.»

این فرمایش اشاره به آیه سوره 7 آل عمران دارد که خداوند در این آیه می فرماید: تأویل آن را جز خدای هیچ کس نداند - راسخون در علم می گویند به آن ایمان آوردیم. همه از نزد پروردگار ماست و جز صاحبان خرد پند نگیرند. بنابراین راسخون در علم معترفند که غیب را خدا می داند.

نیز ایشان در خطبه 156 می فرمایند: «علم به ایمان آبادان می گردد و از مرگ بوسیله علم بیم پدید می آید.» که ایشان در این خطبه علم داشتن به خالق را موجب آبادانی و عمران دانسته اند و چون علمی که نتیجه ایمان باشد ملازم با علم به احوال معاد است و آن ملازم دوام توجه به مرگ است و ترس از نافرمانی خدای. بدین جهت ایشان فرموده اند که از مرگ بوسیله علم بیم پدید می آید.



امیر المومنین (ع) در خطبه 152 چنین می فرمایند: خدای تعالی راه راست خود را مشخص گردانید، حجتها و دلایل حقانیت خود را بوسیله قرآن که مشتمل به ظاهر علم و باطن حکمتهاست بیان فرمود. غریب آن علم و حکمتها پایان نمی گیرد و شگفتی های آن به سر نمی رسد. ایشان در این خطبه از شگفتی های کتاب مقدس قرآن سخن به میان آورده اند. برآستی که این کتاب دارای علوم و حکمتهای بسیاری است که هنوز بسیاری از سخنان درونی اش را نتوانسته اند کشف نمایند و هر قدر که زمان به جلو رفته و بشر کمی پیشرفت می کند به برخی از رموز و حکمتهای درونی اش پی می برد. نیز خداوند دلایل و براهین حقانیت خود را نیز در این کتاب بیان فرموده اند. در این رابطه امیر المومنین علی (ع) در خطبه 114 نیز فرموده اند: «از آنچه علم او به آن احاطه دارد و کتاب او آنرا به شمارش درآورده است از او آموزش می طلبیم. علمی که بر همه چیز محیط است و کتابی که هیچ چیز را از نظر نیانداخته است مگر که به آن احاطه دارد.» که در این خطبه نیز ایشان باز هم به علم ذاتی خداوند و علمی که در کتاب مقدس نهفته است اشاره می کنند و نیز اشاره می کنند که علم خداوند بر همه چیز احاطه دارد و در کتابش هیچ چیزی از قلم نیافتاده است. (عباس عزیزی، 1386)

4- کارکردهای تربیتی:

امیر المومنین علی (ع) در خطبه 105 می فرمایند: «ای بندگان خدا، بسوی نادانی خود مگروید و فرمانبردار هوا و هوس خود م باشید»

ایشان در این خطبه با پند و اندرز دادن به مردم از آنان درخواست می نمایند که با کسب علم از رفتن به سوی نادانی پرهیز نمایند چرا که در صورت کسب نکردن علم، درهای نادانی به روی انسان گشوده شده و به سوی هوا و هوس کشیده خواهد شد که اگر چنین شود انسان در ظلمت و گمراهی فرو خواهد افتاد.

نیز ایشان در خطبه 90 می فرمایند:



بنده ای دیگر خویش را دانشمند می نامند و دانشمند نیست. پس نادانیها را از نادانان فرا می گیرد و گمراهی را از گمراهان و برای مردم از رشته های غرور و خودفریبی و سخنان دروغ دامها تعبیه می کند. « که منظور امیر المومنین در این خطبه این می باشد که بعضی افراد فکر می کنند که علم دارند در صورتیکه ندارند. و این موضوع باعث می شود که شخص به راحتی در چاه ضلالت بیافتد و با نادانی هایی که کسب می کند در دام غرور و خود فریبی و سخنان دروغ گرفتار آید. که اگر انسان بداند که علم او اندک است، به دنبال کسب آن رفته و وقتی در دریای بی کران علم غوطه ور شود، به این موضوع پی می برد که در این دریا، چیزی نیست و هرچه که علم کسب نماید باز هم کم است و آگاهی از این موضوع سبب خواهد شد که در گمراهی فرو نرود و در دام غرور و دروغ نیافتد (عباس عزیزی، 1386) که شاعر در این باره فرموده:

هر کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند.

5- کارکرد اخلاقی:

حضرت علی (ع) در خطبه 103 چنین می فرمایند: « دانا کسی است که ارزش خویش بشناسد و نادانی شخص این بس که ارزش خویش نداند. » در این خطبه حضرت علی (ع) به شناختن ارزش خویش توسط انسان بها می دهد و مهم می شمارد و می فرماید هر کس که ارزش خودش را شناخت در نادانی فرو رفته است و شخص نادانی است. کسی که ارزش خودش را نشناسد، هیچگاه نمی تواند فردی مفید برای جامعه اش باشد چراکه به تواناییها و کمالاتش بی اطلاع خواهد بود و همین بی اطلاعی او را از مسیر پیشرفت و تعالی به دور خواهد افکند. نیز آن حضرت در حکمت 81 فرموده اند: « ارزش هر کس به اندازه دانایی و تخصص اوست. » که با مبین مطلب فوق می باشد. (عباس عزیزی، 1386)

6- کارکرد حقوقی:



مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش به سلامت باشند و آزار مسلمانان روا نیست مگر به آنچه واجب باشد.

در خطبه 167 امام علی (ع) در مورد حقوقی سخن به میان می آورند که مسلمانان باید نسبت به هم رعایت کنند و حقوق یکدیگر را پایمال نمایند و با پایمال کردن آن آزاری به هم نرسانند.

7- کارکرد علم نجوم:

ایشان در خطبه 171 می فرمایند: «بارالها! ای پروردگار، سقف برافراشته و جو بهم پیوسته، چنان سقفی که آنرا سر چشمه نور و ظلمت آفریدی و گردشگاه خورشید و ماه و جای رفت و آمد اختران سیار کردی.» که در این خطبه ایشان با اشاره به جو زمین و حرکت ماه و ستارگان به دور خورشید و زمین و نیز جایگاه ثابت خورشید در آسمان سخن می گویند که نشان از علم نجومی است که ایشان در این زمینه داشته اند و همه این مجموعه را حاکی از قدرت لایزال الهی می دانند و قدرت مافوق خداوندی را در آفریدن این مجموعه عظیم به بشریت می شناسانند.

8- کارکرد علم تقوی:

ایشان در خطبه 173 می فرمایند: «ای بندگان خدا شما را به تقوی در پیشگاه خدا اندرز می دهم؛ چه تقوی بهترین چیزی است که مردم به آن اندرز دهند و بهترین عاقبت کار نزد خداست. (عباس عزیزی، 1386) از مسائل مهمی که حضرت علی (ع) بارها بدان اشاره داشته و دستور کار خود قرار داده است، تقواست. ایشان با علمی که به این مهم داشته است ضمن اندرز دادن مردم به انجام اینکار، بهترین عاقبت و سرنوشت را از آن کسانی می دانند که تقوا را سرلوحه‌ی اعمال خود قرار دهند.

جمع بندی و نتیجه گیری:



از آنچه بیان شد نتیجه می گیریم که حضرت علی (ع) به اهمیت و ارزش علم واقف بوده و فرمایشات ایشان در خطبه های گوناگون بیانگر این مطلب است. اصولی طبق فرمایشات ایشان برای تدریس علم در دانشگاهها و مدارس پیشنهاد می گردد که عبارتند از: در دانشگاهها و مدارس باید به کاربرد عملی علم توجه خاصی شود و زیرساختهای این مهم بایستی در دستور کار قرار گیرد. متأسفانه امروزه بعضاً مشاهده می شود که فارغ التحصیلان دانشگاهها در علوم و رشته های مختلف، پس از فارغ التحصیلی کارایی چندانی در بکار گیری علم خود ندارند. بطور مثال دانشجویی که در رشته ی مهندسی عمران به کسب دانش مشغول است بایست همسنگ با تحصیلش در بعد عملی نیز به فعالیت پردازد بطوریکه عمل و نظر را با هم درآمیزد و موجبات پیشرفت عملی و نظری را فراهم آورد و به این ترتیب به کسب تجربه و مهارت مبادرت ورزد. مطمئناً اگر علم و عمل - همچنانکه امیرالمومنین علی (ع) - نیز در خطبه هایشان فرموده اند و نیز از سایر پیامبران و امامان معصوم نیز بیان شده است، باهم رشد یابند به اعتلای والای جامعه می انجامد. و از هر بعدی رو به جلو حرکت خواهد کرد. بایست این باور مهم در دانشجویان ایجاد گردد که علم و دانش را فقط به خاطر ارزش ذاتی و معنوی آن فرا گیرند؛ و نسبت به کسب آن علاقه مند باشند و با تمام وجود آنرا در آغوش بگیرند و ارزش آنرا درک کنند و بدانند که با تمسک به این علم می توانند ارزشهای والای انسانی را در وجود خود پیورانند و به فردی مفید برای جامعه خود تبدیل شوند. همچنانکه در غالب کشورهای اروپایی کسانی وارد دانشگاه می شوند و آماده فعالیت در این حوزه هستند که علاقه داشته و این نیاز را در وجودشان احساس می کنند که باید به دنبال کسب علم بروند نه اینکه صرفاً بعد مالی و اقتصادی را در نظر گرفته و با توجه به آن رشته مورد نظر را انتخاب نمایند. دانشگاهها و مراکز علمی ما باید زمینه های خلاقیت فرد را بوجود آورده و از افراد، اشخاصی خلاق و کارآمد بوجود آورند. نه اشخاصی که علوم امتحان شده و آزمایش شده را به تکرار مورد استعمال قرار داده و هیچ قدم رو به جلویی را بر



ندارند و با درجا قدم زدن و ساکن شدن، چشم انتظار پیشرفت دیگر جوامع شده و به جای اینکه خود الگوی آنها واقع شوند، آنها را الگو و سرمشق خود قرار دهند. پرورش فضیلت‌های اخلاقی و ارزش‌های والای انسانی از دیگر مواردی است که کسب علم باید در ما ایجاد نماید. دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهی ما باید در پرورش این فضایل و ارزش‌ها اهتمام ورزند، و این اهتمام در کردارشان تفاوت آشکار ایجاد نماید. زیرا که انسان عالم پیرو هوا و هوس نیست و از همه مهمتر ارزش خود را می‌شناسد، پس باید فضیلت‌ها در رفتار و کردار بوضوح عملی گردد بطوریکه در جامعه نمود پیدا کند که انسان عالم دارای فضایل خوب اخلاقی و رفتاری بوده و الگو و سرمشقی برای کسانی باشند که طالب علم اند و می‌خواهند این راه را در آینده ادامه دهند. چنانکه در کشور خودمان می‌بینیم که چند پزشک آلمانی سالها موطن خود را جهت کمک به بیماران جذامی در ایران، ترک کرده اند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نیستند و با جان و دل بدون هیچ چشم داشتی قدم در این راه نهاده اند که واقعاً تحسین برانگیز و مایه افتخار است. که جوانان و جامعه دانشگاهی ما با الگو قراردادن چنین افرادی باید در کسب فضایل اخلاقی و ارزش‌های والای انسانی بکوشند که رشد ارزش‌های والای انسانی در کنار کسب علم و دانش در ترقی، دوام و حیات جامعه نقش بسزایی خواهد داشت. ان شاء الله

منابع

قرآن مجید

- اشرفی مصطفی، گلستان سعدی، انتشارات پیام محراب، چاپ امیدوار، 1388
- افتخاریان دامغانی سید جواد، قرآن و علم روز، انتشارات دامغانی، 1387
- دشتی محمد، دلائل الامامه، از کتاب فرهنگ سخنان فاطمه زهرا (س) 1386
- سلیمی رضا، نگاه اجمالی به حکمت‌های نهج البلاغه در موضوع علم و عمل و عقل، مقاله، 1386
- عزیزی عباس، نهج البلاغه موضوعی، انتشارات صلاه، 1386
- مبشری اسداله، نهج البلاغه مولا علی ابن ابی طالب (ع)، دفتر فرهنگ نشر اسلامی، 1388





مرگ اندیشی و آثار تربیتی آن در نهج البلاغه

کبری اسماعیلی (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه
تربیت معلم تهران)
فاطمه قاسمی (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه
تربیت معلم تهران)

چکیده

یاد مرگ به رخ کشیدن حادثه ای است که همواره بر آدمی غالب بوده و از حیث غلبه ناپذیری، مشابه یاد خداوند است. سلوک و گفتار امام علی (ع) نیز به عنوان نمونه بارز یک انسان مرگ اندیش، با رویکرد تربیتی شایان توجه می باشد. در این نوشتار کوشش شده ضمن بازخوانی مفهوم مرگ و ضرورت یادآوری آن از زبان نهج البلاغه، آثار مرگ اندیشی با عناوین غفلت زدایی و آگاهی بخشی، تعدیل و سامان زندگی، شتاب در انجام کار نیک و تحمل سختی ها ارائه شود. که در پرتو این بررسی نتایجی چون معنا بخشی به زندگی انسان، تزریق عنصر حرکت به آن، وجود رابطه متقابل میان یاد مرگ و آثار آن، و کاهش جرایم و فساد با مرگ اندیش کردن افراد حاصل گردید.

واژه های کلیدی: آثار مرگ اندیشی، امام علی (ع)، نهج البلاغه، تعدیل زندگی.



مقدمه

یکی از اندیشه های اساسی در تعالیم دینی یاد کردن از مرگ است. مرگ از جمله اموری است که بسان سدّی عظیم و حادثه ای گریز ناپذیر، در برابر خواسته های بی پایان آدمی رخ می نماید. نهج البلاغه نیز مالا مال از سخنان امیرالمؤمنین (ع) در یاد مرگ است که در آنجا جلوه هایی از روح بلند خویش و تجربیات درونی و معنوی خود را، به ظهور رسانده است. مرگ اندیشی در کلام ایشان به عنوان اهرمی در ایجاد تأثیرات عمیق بر کردار و گفتار انسان ها مطرح بوده است. در اهمیت آن همین بس که امری حتمی الوقوع است، به عبارتی امر عامی است که برای هر کس به صورت خاص رخ می دهد.

وجود تحقیقات متعدد درباره مرگ و موضوعات مرتبط با آن در نهج البلاغه نمایانگر عنایت پژوهشگران به این حقیقت انکار ناپذیر است و بررسی های انجام شده نشان دهنده وجود کتب، مقالات و پایان نامه های مختلف درباره این موضوع است. اما علی رغم کاربرد وسیعی که این موضوع در نهج البلاغه دارد، در منابع موجود به صورت تخصصی به اندیشیدن در مورد نفس مرگ پرداخته نشده، بلکه یا به طور کلی از مرگ سخن گفته و یا ضمن مباحث مربوط به معاد به آن توجه شده است. در فصول مربوط به آثار یاد مرگ نیز با مواردی چون یادآوری سکرات موت، بیان حالات محتضر، مراحل خاک سپاری و ... آمیخته شده. لذا عدم بررسی این مسئله به صورت جزئی تر، نگارنده را بر آن داشت تا تحقیقی در باره مرگ اندیشی در نهج البلاغه تدوین نماید.

این نوشتار در پی پاسخ گویی به تعریف، ضرورت و آثار مرگ اندیشی از زبان نهج البلاغه می باشد که می خواهد به روش توصیفی و تحلیلی به بررسی آن بپردازد.



معنای لغوی مرگ

واژه مرگ در لغت معادل های متعددی دارد همچون «الموت، الممات» (سیاح، 1380: ج 2، ص 1954)، «الموات» (همان)، «الموته» (آذرنوش، 1385، ص 663) و «الموتان» (ابن فارس، 1411: ج 5، ص 283) که رایج ترین واژه ای که بر این مفهوم دلالت دارد، همان واژه ی موت می باشد.

اصل کلمه ی «موت» المیم، الواو والتا می باشد که بر از دست رفتن قوه هر چیزی دلالت دارد. (همان)

واژه ی مرگ و معادل های آن در اصطلاح

1. موت (خطبه 230، ص 263)

از میان کلماتی که بر مفهوم مرگ دلالت دارند، واژه ی «موت» رایج ترین واژه ای است که نهج البلاغه آن را به طور وسیعی مورد استفاده قرار داده است. جمع این کلمه در لغت ذکر نشده است، اما نهج البلاغه در سه مورد کلمه ی «موتات» (خطبه 54، ص 45) را به عنوان جمع واژه ی «موت» به کار برده است. (فرشی بنائی، 1377: ج 2، ص 998) البته در نهج البلاغه علاوه بر واژه ی «موت» واژگان دیگری نیز بر مفهوم مرگ دلالت دارند که از آن جمله می توان به الاجل، الحمام، الحنف، الحین، المنیه و الانتقال (دشتی، 1367، ص 559) اشاره کرد که هر یک از آن ها به طور مختصر در ادامه بیان خواهد شد.

2. اجل (خطبه 1، ص 2 و نامه 9، ص 276)

به معنای مدت معین یک چیز، و وقتی است که، آن چیز در آن (مدت معین) می رسد. (شرقی، 1366: ج 1، ص 21)

3. حمام (نامه 34، ص 309)

به کسر اول، به معنای مرگ است. (فرشی بنائی، 1377: ج 1، ص 306)



4. حَتَف (حکمت 16، ص 363، خطبه 19، ص 21)

به معنای مردنِ بدون کشتن و زدن است و جمع آن «الحتوف» می باشد. (شرقی، 1366: ج 1، ص 360)

5. حین (خطبه 186، ص 203)

راغب می گوید: حینَ وقت رسیدن و حصول شیء می باشد که مبهم بوده و با مضاف الیه معلوم می گردد. حین به معنای مدت، سال، آن (ساعت) و مطلق زمان نیز آمده است. (راغب اصفهانی، 1412ق، صص 267-268) در قاموس نهج البلاغه «حین» به وقت نامعلومی اطلاق شده که صلاحیت دارد منطبق به تمامی زمان های کوتاه و یا بلند باشد. (شرقی، 1366: ج 1، ص 476) به نظر می رسد این دو تعریف منافاتی با هم نداشته و قابل جمع هستند.

6. قتل (خطبه 123، ص 121)

به معنای کشتن است. اصل قتل، ازاله ی روح است از بدن مثل مرگ، لیکن چون به کشنده اطلاق می شود به آن قتل می گویند و به اعتبار از بین رفتن حیات، «موت» نامیده می شود. (قرشی بنائی، 1377: ج 2، ص 842) در جای دیگر آمده است: «قتل» کاری است که ارتباط روح با بدن را می برد و بریدن آن با مرگ است. (شرقی، 1366: ج 4، ص 18)

7. مَنِيَه (حکمت 72، ص 1107 و خطبه 132، ص 130)

بر وزن «سریه» و به معنای مرگ است. از آنجا که اصل این کلمه به معنای اندازه گیری بوده و مرگ نیز اندازه گیری شده، به مرگ «مَنِيَه» گفته می شود. (قرشی بنائی، 1377: ج 2، ص 996)

7. انتقال (خطبه 83، ص 62)

یعنی از جایی به جایی منتقل شدن و به معنای مرگ نیز استعمال شده است. (شرقی، 1366: جلد 4، ص 452)

8. منون (حکمت 191، ص 394)



واژه «المنون» اگرچه به عنوان واژه معادل «موت» ذکر نشده، اما در نهج البلاغه چهار بار به معنای مرگ استعمال شده است. (قرشی بنائی، 1377: ج 2، ص 995)

نکته قابل توجه آن است که امام علی (ع) در سراسر نهج البلاغه از مرگ با عناوین و اصطلاحات گوناگون، سخن یاد می کند که نشان از توجه و اهتمام ایشان به این مسئله و تشویق به جدی گرفتن و پند آموزی از آن برای بهتر زیستن، بهتر مردن و بهتر برانگیخته شدن، دارد.

تعریف مرگ

مرگ حقیقتی انکار ناپذیر و سرنوشت محتوم هر موجودی - غیر از خدای متعال - به شمار می رود و به معنای جدایی روح از بدن نیز می باشد. همچون بیماری یکی از اعضاء بدن که مانع نفوذ روح در آن قسمت از اعضاء شده، مرگ نیز عبارت از بی فایده شدن و از کار افتادن همگی اعضای بدن است. (بحرانی، 1375: ج 1، صص 158-159)

تعبیری که علامه جعفری از مرگ ارائه می دهد، بدین گونه است که مرگ انقطاع نفس آدمی از ابزار جسمانی خود یعنی بدن می باشد چرا که نفس جوهری غیر جسمانی و فنا ناپذیر است. (جعفری، 1361: ج 23، ص 241)

برخلاف ماتریالیست ها که معتقد به نیستی و نابودی انسان، با مرگ هستند (شریعتی سبزواری، 1361: ص 3) مرگ، به معنای نیستی و عدم مطلق نیست بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است و انسان با فانی شدن جسم، معدوم نمی شود بلکه روح او وارد عالم دیگری می شود و به حیات خود ادامه می دهد. (مطهری، 1368: ج 1، ص 207)

حضرت علی (ع) مرگ را نوعی دگرگونی و تکامل زندگی دانسته و آن را برزخی، میان زندگی دنیا و آخرت به شمار آورده اند. وی از رسول خدا (ص) نقل می کند که: ایشان فرمودند: «... می میرد از ما آن که می میرد، و مرده نیست، و می پوسد آن که می پوسد و پوسیده نیست...» (خطبه 87، ص 70) و از زوال ناپذیری روح پس از مرگ سخن می گوید. از آنجایی که انسان موجود



اندیشمندی است و مرگ حقیقی است که بی تردید قوه‌ی عاقله آدمی را به هموردی فرا می‌خواند. و هر کس به فراخور خود در میدان زندگی بارها و بارها با آن دست و پنجه نرم می‌کند، پس می‌توان اندیشه‌ی مرگ را همزاد جان آدمی در طول تاریخ دانست و مانند هگل «تاریخ را محصول کنش بشر با مرگ به شمار آورد» (معتمدی، 1373، ص 14)

با توجه به خطبه 106 و 156 از نهج البلاغه، مرگ پایان دنیا معرفی شده که این تعریف در عین سادگی، واقعی‌ترین تعریف از مرگ است. به هر حال مرگ به زندگی دنیوی، مسئولیت‌ها، تلاش‌ها، آرزوها و هدف‌های دنیوی انسان پایان می‌بخشد. به همین خاطر است که آن حضرت تلاش فراوان دارند که توجه انسان‌ها را به مسئله مرگ معطوف کرده و حالات غفلت را از آن‌ها بزداید و در این راستا هدف مهم تربیتی و اخلاقی را نیز دنبال نموده و به تزکیه نفس انسان‌ها می‌پردازد. (یثربی، 1381، ص 13)

ضرورت مرگ اندیشی

مسئله توجه و تنبّه همیشگی نسبت به مرگ، از اهمیت خاصی برخوردار است و برای پابرجا بودن و استواری در راه اطاعت خدا و سعادت، لازم و ضروری است.

هرگونه که بیندیشیم و به هر نحوی که عمل کنیم، عاقبت در چنگال مرگ گرفتار خواهیم بود و از علایق و ارتباطات خود هر چند که در شدیدترین درجه بوده باشند، خواهیم برید (جعفری، 1371: ج 13، ص 225) شاید اگر اسکندر مقدونی اندکی به مرگ و حتمی بودن آن، می‌اندیشید هیچگاه تقاضای زندگی جاودانه نمی‌کرد. (ابن ابی الحدید، 1385: ج 2، ص 99)

انسان غالباً در دوران زندگی دنیا، از هدف اصلی غافل می‌شود و به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی، همیشه در دنیا خواهد ماند. یاد مرگ، مایه‌ی تذکر و تنبّه است که هدف را فراموش نکند و اعمال و تصمیم‌های خویش را با توجه به هدف تنظیم کند. امام علی (ع) در این راستا می‌فرماید: شما در هر صورت خواهید مرد. کاری کنید که مرگتان، زندگی برای خود و دیگران باشد.



زندگی را با پیروی از هوی و هوس بر خود حرام نکنید و از رنج و آلام نترسید، فقط خوف خدا در دلهایتان باشد. (مغنیه، 1973م: ج 3، ص 359)

ضرورت مرگ اندیشی برای دریافت این حقیقت است که تعلق نفس بر بدن ابدی نبوده و جدایی آن دو از یکدیگر، قطعی می باشد و در پس این سرا، سرایی دیگر برای پاسخگویی به مسئولیت ها وجود دارد. (جعفری، 1371: ج 22، ص 45) از این رو می بایست خود را برای آن آماده کند.

احتمال وقوع یک حادثه، ایجاب می کند که فرد عاقل، جهت مصون بودن از عوارض ناشی از آن، خود را آماده نموده و مقدمات لازم را تهیه نماید. (عادلی مقدم، 1380، ص 26)

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه از مرگ به دیدار کننده ای دوست نداشتنی، حریفی شکست ناپذیر و کینه جویی باز خواست ناشدنی (خطبه 230، ص 263) یاد کرده که آمادگی برای رویارویی با آن، از طریق انجام اعمال صالح، ضروری می نماید. همچون مسافری که با اندیشیدن به سفر خود، تمام وسایل و امکانات مورد نیاز را تهیه نموده و با آمادگی کامل به مسافرت می رود.

با یک توجه عالی می توان فهمید که مرگ حقیقی یک انسان هنگامی است که، مرگ را در طول عمرش فراموش کند و خود را مانند یک جاندار رها شده در بیابان بی سر و ته طبیعت ببیند و از سرنوشتی که انتظارش را می کشد، غافل باشد. (جعفری، 1371: ج 3، ص 225)

از خصوصیات ممتاز انسان اندیشه و اختیار است، که او را از سایر موجودات تمیز می دهد. (عادلی مقدم، 1380، ص 27) انسان به واسطه ی این موهبت الهی، می تواند به عواقب امور بیندیشد و سپس با قدرت اختیار خود، راه سعادت یا شقاوت را برگزیند.

علی (ع)، معلم مرگ اندیش

یاد مرگ از کلید های گشاینده شخصیت علی بن ابی طالب (ع) است. و در جملات متعددی، از احساس درونی ایشان نسبت به مرگ پرده برداشته است. محوریت نهج البلاغه به گونه ای است که



اگر از خدا سخن می رود، در پی آن یاد مرگ می آید. اگر از انسان یا دنیا و جهان سخن می رود، باز هم به مرگ می رسد. گویی مرگ اندیشی شاهراهی است که همه راه ها به آن ختم می شود. یکی از رسالت های انبیاء نیز، مرگ اندیش کردن آدمیان است. بدین صورت که با روشن ساختن جایگاه و اهمیت مرگ، آن را از مغفولیت خارج ساخته و توصیه به اندیشیدن به آن کرده اند. (سروش، 1388: ج 1، ص 228) این پیام ادیان را مولوی با تعبیری بسیار رسا در مثنوی ضمن داستان قوم سبا و پیامبرانشان آورده است. در راستای همین بحث، قوم به پیامبران گفتند که ما پیش از آنکه شما بیایید، در ناز و نعمت به سر می بردیم و هیچ گونه دغدغه ای نداشتیم، اما اکنون به واسطه پیام شما، مرغ مرگ اندیش شده ایم:

طوطی نقل و شکر بودیم ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما
(مولوی، 1387، ص 458)

از طریق مرگ می توان به ریشه های اندیشه و احساس امام علی (ع) رسید: به خدا دل بستگی پسر ابوطالب به مرگ از دل بستگی کودک به پستان مادر بیشتر است. (خطبه 5، ص 13) کودک شیر خواره در آغوش مادر با او یکی می شود. همه امنیت و آرامش کودک، در چنین لحظه هایی خلاصه می شود. چگونه است که کسی مرگ را که در نگاه آدمیان جز دوری و مهجوری نیست، این چنین به تصویر می کشد؟!

سید شریف رضی خطبه 62 را این گونه روایت کرده است: هنگامی که او را از ناگهان کشته شدن هشدار دادند فرمود: «مرا پوششی استوار است که از جانب کردگار است. چون عمرم سر آید، از هم گشاید و مرا تسلیم مرگ نماید. آنگاه نه تیر، روی برتابد و نه زخم بهبود یابد». (خطبه 62، ص 48)

هر آدمی خویشتن را بهتر از هر کس دیگر می شناسد. بنابراین نیازی نیست که خود را به رنج بیفکنیم. از حضرت علی (ع) می پرسیم تا پاسخمان را بدهد: «او را گفتند: خود را چگونه می یابی؟



فرمود: چگونه بُود آن که در بقایش، ناپایداری است و در تندرستی اش، بیماری. و از آنجا که در امان است، مرگ به سوی وی روان است». (حکمت 115، ص 380) این توصیفی است که ایشان از خود عرضه می کند.

نامه ی 23 نهج البلاغه به روایت سید شریف رضی، وصیتی است که امام علی (ع) آن را اندکی پیش از وفات بیان کرده است: «...و اگر مُردم، مرگ مرا وعده گاه دیدار است... به خدا که با مردن چیزی به سروقت من نیامد که آن را نپسندم. و نه چیزی پدید گردد که آن را نشناسم، بلکه چون جوینده آب به شب هنگام بودم که ناگهان به آب رسد، یا خواهانی که آنچه را که خواهان است، بیابد...» (نامه 23، ص 284) سکوت تنها واکنشی است که در برابر این کلمات می توان داشت، تنها باید شنید و اندیشید.

ایشان نه تنها یاد مرگ در جانش رسوخ کرده بلکه به عنوان یک معلم راستین، پس از سفارشات مردم به ترس از خدا، برای آگاه کردن آنان از اثرات تفکر در یاد مرگ و شریک ساختن شان در هشیاری خود، بی درنگ به بیان این مسئله می پردازد. وجه اشتراک میان یاد خدا و مرگ، صفت بازدارندگی و تلقین عجز است. طغیان و سرکشی آدمی را به این گمان می کشاند که دایره اختیارش آنچنان وسیع است که آن را با دایره اختیارات خداوند، برابر می داند. و حقیقت این امر موهوم، فقط در آستانه مرگ بر او روشن می شود. لذا انسان با یاد خدا و مرگ اندیشی، قبل از فرا رسیدن اجل، از حقیقت آگاه شده و نفس سرکشش، خاضع می گردد. و بندگی در اثر چنین یادی حاصل می شود. (سروش، 1388: ج 1، ص 232)

نمونه ای دیگر که در این بخش روایت می شود و در خور تأمل می باشد، باز با سوگند به نام خدا همراه است و مربوط به خطبه 84 می شود. این خطبه سخنی درباره عمروعاص است، لیکن حضرت علی (ع) در انتهای آن عبارتی در وصف خویش در قیاس با عمروعاص دارد: به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از هر بازیچه مزاحی باز می دارد. (خطبه 84، ص 66)



این ها همه، نشان می دهد که مرگ اندیشی مفهومی بنیادی در نهج البلاغه است که از تأمل در آن می توان به شخصیت علی (ع) نزدیک شد و از چشم او به هستی نگریست.

امیر المومنین (ع) در نامه 31 به فرزندش امام حسن (ع)، در باب مرگ دو گونه سخن گفته اند و مسأله مرگ را با عبارات مختلف گوشزد کرده اند که: دل خود را با یاد مرگ نرم کن (نامه 31، ص 296) و در عبارت بعد آمده که: بسیار یاد مرگ کن (همان، ص 303) در بعضی روایات نیز آمده که: مرگ، آدمی را از وعظ های دیگر مستغنی می کند. یعنی آدمی با داشتن این موعظه گر، از واعظان دیگر بی نیاز می شود. (سروش، 1388، ج 1، ص 231)

امام علی (ع) هر جا که حضور دارد، سفره ی تقوا، فضیلت، اخلاق و معنویت گسترده شده و هر جا یاد مرگ، یاد خدا و قیامت جلوه ای دارد همان جا تجلی گاه اوست. و می خواهد با وصیت مخلصانه و خدا پسندانه اش، همواره در زندگی فرزندان جسمی و روحی خود، حضوری چشمگیر داشته باشد، به فرزندش هشدار می دهد که مبادا سرگرم جیفه های دنیا شده و غفلت از مرگ، دامن گیرش شود.

آثار مرگ اندیشی

ماتریالیست ها بر این باورند که ایمان به حیات بازپسین و اندیشیدن به آن، اثرات منفی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد. قدرت تحرک و نشاط کار را از آدمی سلب کرده و او را به انزوای سیاسی و اجتماعی می کشاند. لذا از جنگ با استعمار و استبداد خودداری کرده و آن را با اجرای عدالت در نظام جزا و پاداش توجیه می کند. همچنین به یاد ورود به بهشت، به عبادت می پردازد و از کار و تلاش دست کشیده، به نیازمندی های زندگی دنیوی بی توجه می شود. (شریعتی سبزواری، 1361، ص 3)

ما در اینجا بر آنیم با تکیه بر آموزه های امام علی (ع) در نهج البلاغه، به اصلاح نگرش انسان ها پردازیم. یاد مرگ به عنوان یکی از عوامل بیداری و هشیاری انسان می تواند نقش بسیار مؤثری



در تربیت روحی و اخلاقی فرد ایفا کند. به همین خاطر با اثبات تأثیر مرگ اندیشی در جهت گیری انسان، پوچ و بی اساس بودن نظریه ماتریالیست ها نیز خود به خود روشن خواهد شد. این آثار عبارتند از:

1. غفلت زدایی و آگاهی بخشی

از جمله آثار مرگ اندیشی، رهایی از غفلت و هشیاری نسبت به حقایق مهم پیرامونمان می باشند. نقش یاد مرگ در شئون فکری انسان روشن است؛ زیرا انسان مرگ اندیش زندگی را چنان که هست می بیند و می داند که دنیا بدون آخرت مفهومی ندارد، به همین خاطر با دیدی واقع بینانه به خود و جهان می نگرد و با این اندیشه در می یابد که خداوند این جهان را برای زندگی چند روزه ما در آن، نیافریده بلکه هدف والاتری داشته است. (جعفری 1361، ص 42) آگاهی از این اندیشه جهان بینی، حاصل مرگ اندیشی فرد است.

سخن ابن سینا نیز گویای این واقعیت است که: عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از نشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند. (طوسی، 1386: ج 3، ص 1016) آری این تجربه به تواتر رسیده است که انسان در همین حیات دنیوی می تواند وارد عالم معنا شود و از حیات اخروی آگاه گردد.

علی (ع) در مواردی از امکان چنین اطلاعی از غیب و عالم پس از مرگ خبر داده است. در موردی می فرمایند: «دوستان خدا آنانند که به درون دنیا نگریستند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند، و به فردای آن پرداختند، آنگاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند...». (حکمت 432، ص 439)

در جایی دیگر از تشبیه برای تفهیم مطالب خویش به انسان ها بهره می گیرد: «...همانا، دنیا نهایت دیدگاه کسی است که دیده اش کور است، و از دیدن جز دنیا محجور؛ و آن که بیناست نگاهش



از دنیا بگذرد و از پسِ آن خانه آخرت را نگیرد. پس بینا از دنیا رخت بردارد، و نابینا رخت خویش در آن گذارد. بینا از دنیا توشه گیرد، و نابینا برای دنیا توشه فراهم آورد». (خطبه 133، ص 132)

در شرح این قسمت از نهج البلاغه آمده است که: همانگونه که تاریکی برای فرد نابینا یک امر وجودی جلوه می کند در حالیکه چیزی جز عدم روشنائی نیست، انسان غافل از یاد مرگ نیز از دیدن حقیقت محروم و حواسش از دنیا فراتر نمی رود در حالی که انسان آگاه و اهل خرد، دیده اش از محدوده دنیا فراتر رفته، آخرت را می بیند و احساسات و ادراک او در دنیا متوقف نمی شود. (ابن ابی الحدید، 1385ق: ج 8، صص 275-276)

امام صادق در مورد تاثیر عمیق یاد مرگ بر بیداری روح و جان آدمی می فرماید: یاد مرگ خواهش های باطل را از دل زایل می کند و ریشه های غفلت را یکسره بر می کند و دل را به وعده های الهی قوی و مطمئن می گرداند و روحیه انسان را رقیق و نازک می کند و علم های هوا و هوس را می شکنند و آتش حرص را فرو می نشاند و دنیا را حقیر و بی مقدار می سازد. (محمدی ری شهری، 1375: ج 9، ص 245)

در جوامع امروزی عمدتاً توجه به زندگی دنیوی و شکوه و جلال ظاهری آن مورد توجه قرار می گیرد. هدف عمده این نوع زندگی، تلاش برای دستیابی به امور دنیوی و تامین هزینه های زندگی می باشد. با این طرز تفکر که بر دنیای امروز حاکم شده، مرگ بسیار ارزان می شود و نقش باز دارندگی خود را از دست می دهد. بسیاری از کسانی که به زندگی پس از مرگ اعتقاد نداشته، کسانی هستند که به اصطلاح «علمی» می اندیشند و همه حقایق و اسرار هستی را با حس، تجربه و آزمون حل می کنند. (شفیعی، 1372، ص 28)

به نظر می رسد که در جامعه امروز، در سایه عدم مرگ اندیشی، نگرش های جدیدی پدید آمده که منجر به معضلات جدید و حشتناکی چون اعتیاد، ایدز، افسردگی، خود کشی، دگر کشی، سست شدن بنیاد خانواده ها و قرار گرفتن در دور باطل رقابتهای قدرت و ثروت گردیده است. با



توجه به مشکلاتی که امروزه جامعه با آن دست به گریبان است، توجه به مرگ و زنده نگه داشتن یاد آن نقش اساسی و تعیین کننده ای در زندگی و سعادت بشر خواهد داشت. از آنجا که قلب انسان بر اثر اشتغال به امر دنیوی زنگار غفلت و بی خبری به خود می گیرد، یاد مرگ می تواند زداینده این آلودگی ها و روشنی بخش قلب و وجود آدمی باشد. همچنان که پیامبر (ص) دل را به آهن زنگ زده ای تشبیه می کنند که راه صیقل دادن آن تلاوت قرآن و یاد مرگ است. (نوری، 1407ق:ج 2، ص 104)

بنابر این مرگ اندیشی، یکی از ویژگی های اصلی آدمی وجه تمایز او با حیوان است. هیچ حیوانی نمی داند که می میرد، تنها انسان است که به این مسئله می اندیشد. و حاصل این اندیشیدن نیز همان غفلت زدایی و کسب معرفت است. (سروش، 1388:ج 2، ص 293)

2. تعدیل و سامان زندگی

یاد مرگ، تعادل و توازن مادی و معنوی را در جامعه حفظ می کند و چنین نیست که پذیرش آن، گوشه نشینی و عزلت را در پی داشته باشد. زیرا بنا بر آموزه های اسلامی آنچه مورد تأکید اسلام است «زهد است نه رهبانیت، فرق است بین زهد و رهبانیت. زاهد و راهب هر دو آخرت گرایند، اما زاهد آخرت گرای جامعه گرا و راهب آخرت گرای جامعه گریز، هر دو تارک دنیایند، اما دنیایی که زاهد رها می کند سرگرم شدن به تنعم و تجمل و کمال بودن این امور است ولی دنیایی که راهب ترک می کند کار و فعالیت و مسئولیت اجتماعی است». (مطهری، 1354، صص 217-218) از نظر راهب دنیا و آخرت کاملاً از یکدیگر جدا هستند و مقتضی سعادت دنیوی با امر مقتضی سعادت اخروی کاملاً متفاوت است. اما از نظر زاهد، دنیا و آخرت به یکدیگر وابسته اند و دنیا مزرعه آخرت است. (همان)

حضرت علی (ع) در یکی از خطبه هایش، پس از سفارش به یاد مرگ زاهدان را چنین توصیف می کند: «...مردمی بودند در دنیا، که نمی دانستند دنیا چیست، در آن چون کسی به سر بردند که از



مردم دنیا نیست. کار از روی بصیرت کردند و در آنچه از آن پرهیزشان باید سبقت جستند. تن هایشان اینجا به گردش است، لیکن در حقیقت میان مردم آخرت در کوشش است. مردم دنیا را می بینند که مرگ تن هشان را بزرگ می پندارند، اما آنان مرگ دلهای زنده گان را بزرگتر می شمارند». (خطبه 230، ص 264) از پیامبر (ص) نقل شده که فرمودند: مرگ را بسیار یاد کنید؛ زیرا یاد مرگ، از میل و رغبت به دنیا می کاهد. (ابن ابی فراس، بی تازج 1، ص 269)

این مرگ اندیشی که از مکتب علی (ع) می آموزیم، هرگز انسان را به پوچ گرایی و ترک دنیا نمی کشد. هدف از مرگ اندیشی این نیست که انسان از دنیا و لذت های آن به هیچ وجه بهره مند نشود. برای اینکه پیدایش انسان در این دنیا اقتضا می کند که انسان با این دنیا پیوند داشته باشد، زندگی دنیا را بر اساس سعادت اخروی خود تنظیم کند و این جهان را مزرعه جهان دیگر قرار دهد، و گرنه در مکتب علی (ع) در عین بی رغبتی به دنیا، انسان می تواند هم دنیا را داشته باشد هم آخرت را.

بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی، تعدیل زندگی دنیوی و سامان بخشیدن به آن است. ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت، حیات دنیوی را نادیده بگیریم، بلکه باید این دو را با یکدیگر در نظر گرفته، دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزنند، داشته باشیم. (یثربی، 1381، ص 31) امام علی (ع) می فرماید: «...کسی که از دنیا کمتر بهره دارد، از آنچه موجب ایمنی اوست بیشتر دارد و آنکه از دنیا نصیب بیشتر گیرد، از آنچه موجب هلاکت اوست بیشتر گرفته و به زودی زوال پذیرد...». (خطبه 111، ص 108) این کلام امیر المؤمنین بیانگر این نکته است که یاد مرگ به ایجاد حس قناعت از دنیا و بهره برداری از آن در حد نیاز، می انجامد، و گرنه منجر به تباهی فرد می گردد.

امروزه کثرت اشتغالات و تنوع سرسام آور در زندگی انسان، وی را چنان احاطه کرده است که رویکرد او به زندگی از بستر نوعی آخرت اندیشی به سوی دنیا گرایی، میل کرده است. و دنیا



گرایی، جو حاکم بر دوران زندگی انسان شده که این خود، بر هم خوردن تعادل مادی و معنوی و غفلت از مرگ اندیشی را برای انسان به دنبال داشته است.

علی (ع) در نامه ای به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر برگزید در مورد اعتدال در زندگی چنین نوشت: «...و بندگان خدا بدانید که پرهیزگاران مُردند و بهره دنیای گذرا و آخرت دیر پا را بردند. با مردم دنیا در دنیاشان شریک گشتند، و مردم دنیا در آخرت آنان شرکت نداشتند. در دنیا زیستند هر چه نیکوتر و نعمت دنیا را خوردند هر چه بهتر. پس، از دنیا چون نازپروردگان نصیب بردند، و چون سرکشان نعمت آن را خوردند. سپس از این جهان رخت بر بستند با توشه ای که به مقصدشان برساند، و سودایی که سودشان را فراهم گرداند...» (نامه 27، ص 289).

به عبارت دیگر منظور از مرگ اندیشی، چیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعادل و تنظیم شده دنیوی خود، در عین برخورداری از حیات دنیوی و لذایذ آن، به حیات معنوی و اخروی خود نیز بیندیشد و توشه بردارد. (یثربی، 1381، ص 33) در واقع هدف قرار دادن آخرت، مستلزم برخورداری از دنیا و بهره مندی از آن نیز می باشد. (مطهری، 1354، ص 307)

علی (ع) پس از یک بیان مفصل و رسا در بی اعتباری دنیا، غفلت انسان و بی توجهی او به این همه عوامل عبرت آموز، نقش مرگ را در حیات دنیوی انسان چنین مطرح می کند: «هان! بر هم زننده ی لذت ها، تیره کننده ی شهوت ها و برّنده ی آرزوها را به یاد آرید آنگاه که به کارهای زشت شتاب می آرید، و از خدا یاری خواهید بر گزاردن واجب او، چنان که شاید، و نعمت و احسان او که به شمار نیاید...» (خطبه 99، ص 92)

در بیان فوق علی (ع) برای تنظیم حیات دنیوی به گونه ای که انسان بتواند شکرگزار بوده و واجبات و محرمات را رعایت کند، دو عامل را مؤثر می داند: یکی مرگ اندیشی، و دیگری یاد خدا و استعانت از او. در سایه این دو زندگی دنیوی معنا و مفهوم می یابد.



مرگ اندیشی علاوه بر نظم به زندگی، نفس آدمی را نیز متعادل و موزون می کند. آدمی گاه اسیر هوی می شود و گمان به بقا و خلود و عزت جاودانه می کند، وقتی به یاد مرگ می افتد، خواهد دانست که همه چیز رام او نیست و در جاهایی باید سر به خاک نهاد و ذلت را پذیرفت. (سروش، 1388، ص 244)

بسیار یاد مرگ بودن به معنای از دست دادن شور و نشاط برای فعالیت های دنیایی نیست و نباید چنین برداشتی از روایات مزبور کرد، بلکه اگر با این مقوله درست برخورد شود، سبب می گردد تا اعمال و رفتار ما جهت صحیح خود را بیابد و نه تنها در کارزار زندگی و فعالیت ها سست نشویم، بلکه نشاط مضاعف داشته باشیم. همان طور که معصومین (ع) و بزرگان با وجود اینکه زیاد به یاد مرگ بودند و همیشه خود را مہیای این امر می نمودند، در عین حال هیچ گاه از تلاش، حرکت و فعالیت های خود نمی کاستند.

3. شتاب در انجام کار نیک

یکی دیگر از آثار مرگ اندیشی، سرعت در انجام کارهای خیر است. کسی که به یاد مرگ باشد و رسیدن آن را نسبت به خود نزدیک بداند، قطعاً به دنبال آماده کردن خود برای استقبال از آن می رود. امام علی (ع) می فرماید: کسی که مرگ را انتظار می کشد، در نیکی ها شتاب میکند. (حکمت 31، ص 364)

یاد مرگ بهترین موعظه و سازنده ترین اندرز برای هر انسان است. و توجه داشتن به آن باعث می شود که انسان دیگر به فکر ظلم به خود و یا دیگران نباشد. کسی که به یاد مرگ زندگی می کند، دیگر مجال آن را نمی یابد تا در اندیشه نابودی حیات دیگران باشد، بلکه فرصت را غنیمت شمرده و خیر رساندن به خلق خدا را برای خود نه تنها وظیفه دانسته، بلکه آن را توفیقی می داند که شامل حال او شده است؛ زیرا در جمع بندی برداشت های خود از زندگی دنیا به این نتیجه رسیده که مهلت زندگانی در این دنیا محدود است و بالاخره چنگال مرگ گلوی او را خواهد فشرد.



در جای دیگر از نهج البلاغه آمده: «... شما را سفارش می کنم به یاد آوردن مردن و از مردن اندک غافل بودن...» (خطبه 188، ص 205) به باور آیت الله خویی یاد مرگ و کمی غفلت از آن در این فراز، مستلزم اعراض از دنیا، رغبت به آخرت، دوری از گناه، کوتاه کردن آرزو و تلاش در عمل است. (هاشمی خویی، 1360 ق: ج 11، صص 153-154)

یاد مرگ، موجبات شتاب و اشتیاق در حسنات و کارهای نیک را فراهم می آورد. امیرالمؤمنین (ع) در مورد مبادرت به اعمال نیک قبل از فرا رسیدن اجل، توصیه های فراوانی دارد. در جایی می فرماید: «... با کردار نیک به پیشباز مرگ و سختی های آن بروید و پیش از آمدنش برای پذیرایی آن آماده شوید، و تا نیامده است خود را مهیای در آمدنش سازید، که پایان کار قیامت است...» (خطبه 190، صص 206-207)

در حقیقت حضرت علی (ع) با دعوت به شتافتن به سوی مرگ، به سرعت آماده کردن اسباب و مقدمات نافع (یعنی انجام عمل صالح) هنگام مرگ پرداخته و گرنه برای مرگ هر شخصی، وقت معینی است که نه زودتر از آن اتفاق می افتد و نه دیرتر. (پیشین، ص 189)

اقدام به توشه برداری زمانی حاصل می شود که انسان گوش های خود را با طنین مرگ آشنا ساخته، در مورد زندگی و مبادی آن اندیشیده و صلاح و فساد آن را تشخیص داده باشد. (جعفری، 1361: ج 21، ص 11) در سایه این آگاهی انسان زیرک و مرگ اندیش برای اصلاح امور دیگران و جامعه، بیشترین سرمایه را از خود به کار می اندازد تا بدین وسیله خیر دنیا و آخرت را برای خود خریداری نماید. او با یادآوری مرگ و نزدیک شمردن آن، از تمام ظرفیت روحی و جسمی خود در این راه استفاده می کند.

عده ای از مردم با یاد مرگ، خوف و خشیت در قلبشان ایجاد می شود، از این رو خود و اعمال خویش را برای آن آماده و اصلاح می کنند. در واقع خوف این گروه از آن جهت است که مبادا



بدون آمادگی، توشه کافی و توبه بمیرند؛ زیرا توبه انسان در آن زمان به علت ترس است نه قبح عمل قبیح. به همین خاطر در توبه هنگام مرگ بسته می شود. (ابن ابی الحدید، 1385ق: ج 9، ص 71)

4. تحمل سختی ها

خاصیت به یاد مرگ بودن این است که اگر شخصی در تنگنای زندگی قرار گرفته و رنج می برد، وقتی به یاد مرگ بیفتد، دنیا بر او وسیع و راحت می شود و از سختی های چند روزه دنیا رنج نمی برد؛ لذا امام علی (ع) می فرماید: کسی که زیاد به یاد مرگ باشد، از دنیا به اندکشی راضی می شود. (محمدری شهری، 1375: ج 2، ص 245)

عاملی که باعث می شود انسان در برابر سختی ها، زشتی ها و بدی ها مقاومت کند و تحمل خود را از دست ندهد، یاد مرگ است. که به انسان آرامش می دهد و او را هدفمند می سازد؛ زیرا انسان با مرگ اندیشی به این نتیجه می رسد که دنیا محلی برای لذت و خوشی نیست بلکه برای هدف والایی خلق شده است. و برای رسیدن به این هدف مجبور نیست بمیرد تا راه زندگی کردن درست و سالم را بیاموزد، بلکه این کار را می تواند بر اساس تجربیات دیگران و با عبرت از آنان انجام دهد. و به فرموده مولای متقیان علی (ع): مرده هایی را که می بینید، برای عبرت و اندرز شما کافی است. (خطبه 188، ص 205)

در جایی دیگر از نهج البلاغه آمده است که: «...داستان آنان که دنیا را آزمودند و شناختند همچون گروهی مسافرنده، که به جایی منزل کنند، ناسزاوار از آب و آبادانی به کنار. و آهنگ جایی کنند پر نعمت و دلخواه، و گوشه ای پر آب و گیاه. پس رنج راه را بر خود هموار کنند، و بر جدایی از دوست و سختی سفر، و ناگواری خوراک، دل نهند که به خانه فراخ خود رسند و در منزل آسایش خویش بیارمند...».

در این نامه، نفس انسان که حضورش در این عالم به خاطر کسب کمالات عقلی بوده، با شرط حفظ پیمان پروردگار و توجه به اینکه مدت معینی در این عالم خواهد ماند، به دنیا به دیده عبرت



نگریسته و آن را جایگاهی تنگ و خالی از غذاهای حقیقی، آشامیدنی های گوارا و فاقد شایستگی برای وطن گزیدن و زندگی کردن خواهد دید. به همین خاطر این فرد تمام توجه خود را معطوف منزلگاه حقیقی و سرای آخرت نموده و شادمانه برای رسیدن به آن در تلاش است. و مشکلات و سختی های این راه را تحمل می کند. از این رو، نه دردی را احساس می کند و نه صرف مال و جان خود را برای رسیدن به هدفش، غرامت به شمار می آورد. بالاخره در این فراز نفوس بشری به مسافری تشبیه شده که به منزلی تنگ و قحطی زده رسیده باشد، آن گاه دریابد که منزلی خوش و خرم، در پیش است. با این اندیشه نیکو، تحمل سختی و رنج سفر برایش آسان می شود. (بحرانی، 1375، ج 5، ص 39)

هرگاه معتقد باشیم که این حیات جسمانی مجموعاً نسبت به حیات روحی، لحظه ای بیش محسوب نمی شود، آن وقت است که از روی صبر و بردباری کلیه ناملایمات را در این حیات جسمانی تحمل خواهیم کرد. (دنی، 1373، ص 25).

بنابراین یاد مرگ در برابر آلام و مصیبت های دنیا، تسکین دهنده است، چون هم پایان پذیری آلام را نشان می دهد و هم تحمل آن ها را آسان می سازد.

نتیجه گیری

نتایجی که از این تحقیق به دست آمد به شرح ذیل است:

مرگ به معنای فناى مطلق نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است و حیات انسان به گونه ای دیگر و تحت نظامی دیگر ادامه می یابد. یادآوری مرگ در نهج البلاغه به عنوان یک امر تربیتی، بیش از مفاهیم دیگر مورد توجه حضرت علی (ع) بوده و در این راستا با تشویق و ترغیب افراد به اندیشیدن به مرگ، افق فکری آنها را وسعت بخشیده است.

انسان ها از مرگ و چگونگی زندگی پس از آن، به دلیل دانش محدود و عدم ادراک تأثیر و تأثر اعمالشان بر روان و زندگی خود در دنیا و آخرت از ارائه راهکار، قوانین و برنامه ها ناتوان

مانده‌اند. نمونه بارز آن ماتریالیست‌ها می‌باشد که به خطا رفته‌اند. وجود حضرت علی (ع) که خود نمونه بارز یک انسان مرگ‌اندیش است، موهبتی از جانب خداست که در سایه تعالیم وی، افراد زندگی خویش را بر اساس راهکارهای ایشان جهت بخشند.

از کارکردهای مرگ‌اندیشی می‌توان به غفلت‌زدایی و آگاهی‌بخشی اشاره کرد. بدیهی است تأثیر علم و آگاهی در رفتار منوط به میزان رسوخ آن در اعماق وجود انسان و یقین حاصل از آن است. انسان هر اندازه که اقدام به شناخت واقعیت دنیا و آخرت نماید آمادگی لازم را برای اقدامات عملی در خود مهیا می‌سازد. از طرف دیگر به هر میزان که اندیشه مرگ را در خود زنده نگه دارد، می‌تواند از گسترش قلمرو و کشش‌هایی که منجر به غفلت‌زایی می‌شود، جلوگیری نماید.

به بیان دیگر همان‌گونه که مرگ‌اندیشی آگاهی‌بخشی را به دنبال دارد، خود آگاهی نیز منجر به بسط حوزه توجه انسان و یادآوری مرگ می‌شود. لذا یک رابطه متقابل میان آن‌ها برقرار است. این رابطه را نیز می‌توان در مراتب پائین‌تر بر دیگر آثار مرگ‌اندیشی نظیر تعدیل زندگی دنیوی، انجام کار نیک و تحمل سختی‌ها تعمیم داد.

منظور از تلاش فرد برای زندگی خویش پاسخ‌گویی به نیازهای مادی نیست، بلکه ضمن تأمین نیازهای اساسی انتظار می‌رود به پرورش اراده و تحمل خود بپردازد و از این طریق باعث تعالی شخصیت خویش شود.

مرگ‌اندیشی در اصلاح افراد فاسد تأثیر فراوانی دارد و به آنها کمک می‌کند به جای ظلم و تجاوز به حقوق خود و دیگران، از دنیا به عنوان ابزاری در جهت نیل به اهداف والای انسانی و رسیدن به یک زندگی جاوید و همیشگی بهره‌گیرند.



در پایان ذکر این نکته لازم می نماید که محدودیت حجم مقاله دست نگارنده را از بررسی دیگر آثار مرگ اندیشی، قاصر ساخت. لذا به پژوهشگرانی که علاقه مند به تحقیق بیشتر در این زمینه هستند پیشنهاد می شود که به تبیین آثار دیگر یاد مرگ و مطالعات تطبیقی بر آن پردازند.

منابع

- نهج البلاغه، 1373، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- آذر نوش، آذرتاش، 1385، فرهنگ معاصر عربی فارسی، تهران: نشر نی، چاپ هفتم.
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، 1385ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الاحیاء الکتب العربیه، چاپ دوم.
- ابن ابی فراس، ورام، بی تا، مجموعه ورام، قم: مکتب فقهیه.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، 1411ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الجلیل.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، 1375ق، ترجمه شرح نهج البلاغه، قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- جعفری، محمد تقی، 1361، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دشتی، محمد، 1377، فرهنگ معارف شروح نهج البلاغه، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ اول.
- ، 1376، فرهنگ واژه های معادل نهج البلاغه، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ دوم.
- دنی، لئون، 1373، زندگی پس از مرگ، عبدالمجید حکیم، تهران: دنیای کتاب.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، 1412ق، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دار العلم.
- سروش، عبدالکریم، 1371، اوصاف پارسایان، تهران: صراط، چاپ دوم.
- ، 1388، حکمت و معیشت، صراط، تهران: چاپ هشتم.
- سیاح، احمد، 1380، فرهنگ بزرگ جامع نوین، تهران: اسلام، چاپ سوم.
- شرقی، محمد علی، 1366، قاموس نهج البلاغه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- شریعتی سبزواری، محمد باقر، 1361، معاد در نگاه وحی و فلسفه، تهران: دانشگاه تهران.
- شفیعی مازندرانی، سید محمد، 1372، زندگی پس از مرگ، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، 1386، شرح اشارات و تنبیهات، تحقیق حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.



عادل‌ی مقدم، محمد علی، 1380، سفر آخرت از منظر نهج البلاغه، تهران: شهید رجائی، چاپ اول.
قرشی بنائی، سید علی اکبر، 1377، مفردات نهج البلاغه، تصحیح محمد حسین بکائی، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر قبله.

محمدی ری شهری، محمد، 1375، میزان الحکمه، قم: دار الحديث.
مطهری، مرتضی، 1354، سیری در نهج البلاغه، قم: دار التبلیغ الاسلامی.
-----، 1368، مجموعه آثار، تهران: صدرا، چاپ اول.
معمدی، غلامحسین، 1373، انسان و مرگ، تهران: نشر مرکز.
مغنیه، محمد جواد، 1973م، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
مولوی، جلال الدین محمد، 1387، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: پیام عدالت، چاپ دوم.
نوری، میرزا حسین، 1407ق، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل بیت لاحیاء التراث الاسلامی.
هاشمی خویی، حبیب الله، 1360، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح و تهذیب ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه الاسلامیه.

یثربی، یحیی، 1381، مرگ، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.



نقش بینش و بصیرت در مدیریت از منظر امام علی (ع)

سیروس قنبری (عضو هیات علمی و استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه بوعلی سینا)
فخرالسادات نصیری (عضو هیات علمی گروه علوم تربیتی دانشگاه بوعلی سینا)
سیدرسول عمادی (عضو هیات علمی گروه علوم تربیتی دانشگاه بوعلی سینا)
سیده طاهره حسینی (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث)

چکیده

بصیرت در حقیقت، حاصل بررسی موشکافانه همه ابعاد دور و نزدیک یک مسئله و فراهم آوردن یک معرفت ویژه نسبت به آن به منظور ارزیابی واقعی و ژرف آن مسئله است، به طوری که هیچ گونه تردید و تزلزل در آن راه نیابد. «بصیرت» از واژه های پرمحتوا و باعتبار ارزش دینی و دارای احترام و قداست در فرهنگ اسلامی و علوی است. پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) همواره انسان ها را به بینش و بصیرت دعوت کرده اند. امام علی (ع) مصداق کامل بصیرت بوده و پیروان خویش را به بصیرت طلبی و بصیرت افزایی فراخوانده اند. از نظر حضرت، ارزش انسان، وابسته به معرفت و بصیرت او است و ایمان آنگاه برای مومن سودمند است که همراه نور بصیرت باشد. علی (ع) در نهج البلاغه انسان ها را به دو دسته نجات یافته و گمراه تقسیم کرده و بیان می دارند که تنها انسان های با بصیرت نجات می یابند. (نهج البلاغه، خ 153) نظر به همین اهمیت، نگارنده بر آن است تا در این مقاله تبیین نسبتاً جامعی از عوامل و منابع بصیرت از منظر علی (ع) ارائه دهد. البته قبل از ورود به مباحث اصلی ابتدا به تعریف مختصری از مدیریت اشاره می شود سپس به تعریف بصیرت و عوامل ایجاد آن و پیامدهای بصیرت و در نهایت نتیجه گیری پرداخته می شود.

واژه های کلیدی: مدیریت، بصیرت، بینش، امام علی (ع)، نهج البلاغه.



مقدمه

با اطلاعات و دانش امروزی، در مورد ضرورت مدیریت و اهمیت چگونگی اداره ی جامعه، هیچ شکی نیست به طوری که با اعمال مدیریت صحیح می توان از امکانات بالفعل و بالقوه به نحو احسن استفاده نمود و با برنامه ریزی درست سازمان را به اهداف نزدیک کرد. اما یکی از مواردی که مدیریت در جامعه های اسلامی را از مدیریت در جوامع غیر اسلامی مجزا می کند، حذف فساد توأم با مدیریت، در آن است. مسلمانان معتقدند که دین مبین اسلام توجه به کلیه امور انسان ها داشته و قرآن کتابی است کامل که حاوی دستورالعمل های کلی در امور مختلف می باشد، مدیریت هنگامی می تواند اسلامی محسوب شود که مبانی، اهداف و نظام آن برخاسته از قرآن و اسلام باشد. فرمانده مطلق عالم هستی خداوند است و این سمت فرماندهی پس از پروردگار بلافاصله به شخص پیامبر و پس از او نیز به عهده اولی الامر خواهد بود (نصیری، 1388، ص 66). لذا با این اوصاف هر چه به تاریخ گذشتگان نگاه کنیم، مردمی را نمی یابیم که بدون سرپرست، رهبر، ریس یا مدیر زندگی کرده باشند. این واقعیت تاریخی بهترین دلیل بر ضرورت وجود مدیریت است. مدیریت یکی از مهمترین فعالیتهای انسانی به شمار می آید. پیشرفت جوامع به کوشش های گروهی بستگی دارد و همچنان که گروه های سازمان یافته، گسترش می یابد، عملکرد مدیریت و مدیران از اهمیت بیشتری برخوردار می گردد (الوانی، 1370، ص 90).

دلایل ضرورت مدیریت را می توان در دلیل وجود آن از جوامع گذشته و نیاز روزمره به مدیریت از ابتدا تاکنون و همچنین، دلایل شرعی از قرآن و سنت معتبر، که این ضرورت را مطرح کرده و به آن تصریح می کند، دانست (فروزننده دهکردی، 1386، ص 3). اما آنچه مهم است کارایی و اثربخشی افرادی است که در این منصب قرار گرفته و بار مسئولیت و امانت را بر دوش می کشند، که تنها با داشتن ویژگی ها و خصوصیات مهم از جمله بینش و آگاهی می توانند از پس این امانت بر آیند. مدیر علاوه بر دانش مدیریت، نیازمند روشن بینی و بصیرت و بینشی است تا او را قادر سازد



در هر موقعیت نقش مقتضی را ایفا نماید. بینش مدیریت احساس ویژه‌ای است که شکوفایی آن انسان را به انجام کار از طریق دیگران قادر می‌سازد و او را دارای هنر مدیریت می‌نماید. بصیرت بطور کلی برای توصیف کسی بکار می‌رود که درک روشنی از آینده و اقدامات لازم برای رسیدن موفقیت آمیز به آنجا را دارد. موضوع بصیرت در جامعه دینی به ویژه جامعه اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد و پرداختن به آن از ضروریات حتمی چنین جامعه‌ای می‌باشد زیرا جامعه اسلامی به معنی واقعی آن یعنی حاکم شدن احکام و دستورات نورانی شرع مقدس و به یک معنا جاری شدن همه خیرها و نیکوئی‌ها در ابعاد فردی و اجتماعی جامعه است و به تحقیق استیلای حق و خیر، محو شر و باطل را به دنبال دارد و این مهم هرگز مورد پسند و رضایت باطل و باطل‌گرایان نخواهد بود. به همین خاطر مقابله‌ای سخت و بی‌امان و رویارویی همیشگی بین حق و باطل و خیر و شر برپا می‌گردد. در این میان هرچه جبهه حق بر مبانی خود استوارتر و پایدارتر بایستد، قطعاً هجمه‌های باطل و ترفندهای آن بیشتر و پیچیده‌تر خواهد شد. در همین عرصه است که ضرورت وجود بصیرت مطرح می‌گردد. بدیهی است ابعاد بحث بصیرت تنها محدود به بعد اجتماعی و سیاسی زندگی انسانی نمی‌گردد بلکه ضرورت آن در همه ابعاد فردی و اجتماعی انسان و نیز ابعاد اعتقادی و اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی و... او رخ می‌نماید. از طرفی، بصیرت را نمی‌توان صرف دانش و آگاهی معنا کرد، هم‌چنان که بعضی چنین تعریفی دارند، زیرا چه بسا دانشمندانی که در تشخیص راه حق از باطل، آن‌گاه که بر سر دو راهی قرار گرفته درمانده گردند و توانایی‌هایی از این حیرانی و سرگردانی را بدست نیاورند، در حالی که مهمترین اثر و کارکرد بصیرت، یافتن راه از بیراهه است. بی‌تردید پی‌بردن و دریافت صحیح واقعیات از بین انبوه رخدادها و تحولات زندگی با توجه به سرعت آنها، تعدد فعل و انفعالات و پیچیدگی و درهم آمیختگی روابط علی و معلولی زندگی اجتماعی، و ظهور و بروز پدیده‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی و...، مستلزم ژرف‌نگری و بصیرت است. از آنجایی که بصیرت دانایی صرف نیست بلکه دانایی

همراه با باور و ایمان است از این رو موجب هدایت و حرکت است. بصیرت مانند سپری است که در هنگام فتنه ها و مواقع خطرناک انسان را مصون و محفوظ نگه می دارد. شاید از این روست که زره و لباس محافظ جنگی را بصیرت نامیده اند چون انسان را از شمشیرها و ضربه های نابهنگام و غافلانه حفظ می کند. بی شک از لوازم بصیرت زیرکی و درایت است زیرا وقتی آدمی به روشنی از جوانب مسائل پیش رویش اطلاع داشته باشد نقطه ابهامی برایش باقی نمی ماند تا مانع برخورد صحیح با آن شود. بنابراین با درایت و زیرکی بیشتر وارد عمل خواهد شد. به علاوه انسان بصیر به دلیل برخورد عمیق و نگاه ژرف به مسائل از حوادث گذشته و حال برای آینده عبرت خواهد گرفت. (حسینی، 1388، ص 8).

معنای بصیرت

بصیرت در لغت به معنای عبرت، ثبات در دین، حجت و استبصار در چیزی، علم و خبرگی، زیرکی و گواه و همچنین به معنای عقیده ی قلب و یقین می باشد. (الغیومی، 50 ص، دهخدا، ج 1، ص 124) از این رو میان دو واژه ی "نظر" و "بصر" تفاوت وجود دارد. واژه ی نظر دلالت بر دیدن اما واژه ی "بصر" دلالت بر دیدن عمیق می نماید. واژه «بصیرت»، از ماده «بصر» دارای دو معنای اصلی: یکی، علم و دیگری، درستی، سختی و خشونت است. ابن منظور، «بصر» و «بصیرت» را چنین معنا کرده است: بَصَرٌ، یعنی چشم. گفته شده: بصر، عبارت از حواس دیدن است... بصیرت، یعنی حجت... بَصَرٌ، یعنی نفوذ در دل. «بَصَرَ الْقُلُوبَ»، به نگاه و خطوط آن می گویند و بصیرت، یعنی عقیده قلبی... بصیرت، یعنی هوش... «یعنی از روی قصد و آگاهی و «عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ»، یعنی از روی غیر یقین... «عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكُمْ وَ يَقِينٌ»، یعنی: «با داشتن شناخت و یقین در کار شما»... بصیرت، یعنی عبرت... بَصَرٌ، یعنی علم. «بَصُرْتُ بِالشَّيْءِ»، یعنی: «آن چیز را دانستم»... و بصیر، به معنای «عالم» است (لسان العرب، ج 4، ص 64). راغب اصفهانی، در توضیح معنای «بصر» و «بصیرت» می گوید: بَصَرٌ، به عضو بینایی... و به نیرویی که در آن است، گفته می شود.



به نیروی ادراک کننده قلب هم «بصیرت» و «بَصَر» می گویند ... و به عضو بینایی، کمتر بصیرت گفته می شود. در صورت اوّل (دیدن با چشم)، «أَبْصَرْتُ» می گویند. و در صورت دوم: «أَبْصَرْتُ» و «بَصُرْتُ بِهِ». در صورت دیدن با حواس بینایی، چنانچه با رؤیت قلبی همراه نباشد، به ندرت گفته می شود: «بَصُرْتُ» (مفردات ألفاظ القرآن: ص 127). با دقت در معنای بصیرت، در می یابیم این واژه، در معانی گوناگونی به کار رفته است؛ مانند: دانش، بینش دل، نور دل، آگاهی، زیرکی، هوشیاری، برهان، عبرت و اعتقاد صحیح دینی. در قرآن کریم، مشتقات «بصر» 148 بار و واژه «بصیرت» دوبار تکرار شده است. به طور کلی واژه «بصر» در متون اسلامی، گاه درباره بینایی ظاهری و حس، و گاه درباره بینایی باطنی و عقلی به کار می رود. به تعبیر دیگر، مردم از نظر بینش به دو دسته تقسیم می شوند: دسته اول: دیده عقل آنها نزدیک بین است. آینده خود و جهان را نمی بینند و ادراکات آنها در محسوسات خلاصه می شود، و به تعبیر زیبای قرآن: از زندگی دنیا، ظاهری را می شناسند حال آنکه از آخرت غافلند (روم/7). این دسته، هر چند به ظاهر بینا هستند، ولی در فرهنگ قرآن و حدیث، کور محسوب می شوند.

در همین رابطه امام علی (ع) در یکی از سخنرانی های خود در مدینه به این نکته مهم، این گونه اشاره می کند: نه هر که دلی دارد، به خردمندی داننده است، و نه هر که گوشی دارد نیک شنونده است، و نه هر که دیده ای دارد بیننده است. دسته دوم: جامع نگر و واقع نگرد، هم نزدیک را خوب می بینند و هم دور را. ادراکات آنها، در محسوسات خلاصه نمی شود، هم خانه دنیا را می بینند و هم خانه آخرت را. در فرهنگ قرآن و حدیث، این دسته از مردم، بصیر و بینا نامیده می شوند. حضرت امیر (ع) می فرمایند: پس بصیر از دنیا دل و دیده بر می گیرد و کور (دل) به آن می نگرد. بینشور و بصیر از آن توشه بر می گیرد و کور (دل) برای آن توشه فراهم می آورد» (نهج البلاغه، خطبه 133). بنابر این، بصیرت و بینایی حقیقی در فرهنگ قرآن و حدیث، به معنای جامع نگری و آینده نگری علمی و عملی است و کسانی «بصیر» نامیده می شوند که در پرتو بینش

صحیح، در جهت تامین منافع مادی و معنوی، و دنیا و آخرت خود، حرکت کنند (محسن زاده، 1389). علی (ع) در این خصوص می‌فرماید: اهل بینش کسی است که بشنود و بیاندیشد و ببیند و با بینش در آن درنگ و از رخدادها پند گیرد و بهره‌مند شود و خود را از پرتگاه‌ها نگاه دارد. (نهج البلاغه، خطبه 153). فخرالدین طریحی «بصیرت» را بینه و دلیل الهی می‌داند که با آن هدایت را از ضلالت بشناسند و بین حق و باطل تشخیص بدهند. (مجمع البحرین، ص 204، ماده بصر). امین الاسلام طبرسی بصیرت را یقین و معرفت و حجت قطعی و دوری از تقلید جاهلانه شمرده است. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 268 در تفسیر آیه 108 سوره یوسف). اما بصیرت در ادبیات دینی درک راه حق در شبهات و بحران‌ها و فتنه‌ها و شناخت مسیر حق در چهارراه‌ها و کشف طریق احسن و گزینش بهترین راه است. با درک قواعد و سنن الهی و با درنگ و تأمل در وحی الهی و سنت و سیره معصومان علیهم السلام و «توانایی تفکر» بصیرت پدید می‌آید. امام علی (ع) فرمود: لا بصیره لمن لا فکر له (غرر الحکم و درر الکلم، ج 6، ص 401، حدیث 10775). برای کسی که فکری برای او نیست، بصیرتی نیست! مطابق این حدیث فکر زیربنای بصیرت است. باید اصول تفکر را آموخت و با تفکر در مبانی ارزش‌ها و تحلیل رویدادها بر اساس ارزش‌ها به بصیرت رسید. در حدیث علوی دیگر در تعریف انسان بصیر چنین آمده است: فانما البصیر من سمع فتفکرو تطرفا بصر (نهج البلاغه، خطبه 153) بصیر کسی است که به درستی شنید و تفکر کرد و به درستی نگریست پس بصیر و بینا شد. بصیرت دینی راه تقرب به سوی پروردگار و فلاح و سعادت دنیوی و اخروی و کمال است. امیر مومنان امام علی (ع) با رفتار و گفتار خویش آموزگار بزرگ بصیرت بود و اصحاب خویش را به بصیرت فرا می‌خواند. در نامه به محمد بن ابی بکر، وی را به نبرد با دشمن بر اساس بصیرت فرمان داد و نوشت: (نهج البلاغه، نامه 34). برای نبرد با دشمن سپاه را بیرون بیاور و با بصیرت و آگاهی عمیق به سوی دشمن حرکت کن! ضرر و زیان‌های بی بصیرتی فراوان است و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد.



امام علی(ع) درباره نداشتن بصیرت فرموده اند: ذهاب البصر خیر من عمی البصیره (غرر الحکم و درر الکلم، ج 4، ص 32، حدیث 5182). رفتن چشم و کوری چشم، از بی بصیرتی و کوری بصیرت بهتر است. همچنین امیر مومنان(ع) در خطبه ای در صحرائ صیفین بصیرت را نعمت الهی شمردند و فرمودند: خداوند پس از گمراهی ما را هدایت کرد و به جای کوری، بصیرت به عطا کرد(نهج البلاغه، خطبه 216).

تعریف مدیریت

در مورد مدیریت، متخصصان امر تعاریف متعددی ارائه دادند که هر کدام با توجه به زمینه های کاری از دیدگاه های خاصی برخوردارند. در ذیل بطور مختصر برای آشنایی بیشتر با مفهوم مدیریت به تعاریفی از آن، از دیدگاه دانشمندان مختلف اشاره می شود، که از زوایای مخصوصی به آن توجه داشته اند ولی در حقیقت تمامی تعاریف از دسته بندی عمده زیر خارج نیستند:

عده ای مدیریت را علم اداره و رهبری دانسته و آن را در کنار علوم اکتسابی خصوصاً علوم انسانی و اجتماعی قرار می دهند. گروهی دیگر مدیریت را هنر اداره و رهبری دانسته و آن را با اشراقیات و علوم ذاتی پیوند داده اند. و عده ای نیز مدیریت را یک حرفه دانسته، آن را حاصل تجارب مختلف می دانند و توفیق در آن را حاصل بررسی موفقین این حرفه عنوان کرده اند. همچنین در برخی از تعاریف این چنین آمده است:

«مدیریت عبارت است از: علم و هنر برنامه ریزی، سازماندهی و نظارت و کنترل، هماهنگی و رهبری فعالیت های جمعی عده ای از افراد برای رسیدن به اهداف مشترک».

«فراگرد هماهنگ سازی فعالیت فردی و گروهی در جهت هدف های گروهی» تعریف کرده اند. یا «هماهنگ سازی منابع انسانی و مادی در جهت تحقق هدف ها را مدیریت نامیده اند»(علاقه بند، 1388، ص 10).



تعریفی که شهید مطهری از مدیریت کرده عبارت است از «فن بهتر بسیج کردن و بهتر سامان دادن و بهتر کنترل کردن نیروهای انسانی و به کار بردن آنها» (ابراهیمی، 1375، ص 48).

مفهوم مدیریت در سخنان امام علی (ع)

علیرغم اینکه اندیشه‌ها، آموزه‌ها و شیوه‌های مدیریتی بسیاری در سخنان حضرت علی وجود دارد، اما این واژه (مدیریت) با همین ساختار در سخنان ایشان دیده نمی‌شود بلکه در واژگانی مانند: تدبیر، امره، قدرت، مفاهیم مدیریتی دریافت می‌شود که به برخی از آنان اشاره می‌شود: تدبیر: تدبیر یعنی اندیشیدن به فرجام امور، نگرستن به عواقب مثبت یا منفی کارها، این معنا یکی از مفاهیم اصلی مدیریت است، زیرا مدیریت در معنای فراگیر، طرح و برنامه‌ریزی برای کاری و برآورد نتایج آن کار قبل از شروع آن را گویند. تدبیر از ویژگیهای اساسی مدیر است و مدیر موفق کسی است که به تدبیر شهرت دارد و امور را در جای خود می‌نهد. بنابراین مدیر خردمند کسی است که تدبیر را در مدیریت از لوازم اولیه مدیریت خود می‌داند. امام علی (ع) می‌فرمایند حسن تدبیر، اولین نشانه عاقل بودن است. فرماندهی (حکمرانی): «امر» از کلمه «أمره» گرفته شده و جمع آن اوامر است.

قدرت به معنای سیطره و چیرگی، همان اعمال قدرت بر نیروهای تحت فرمان صاحب قدرت می‌باشد. در این بیان، امام علی (ع) قدرت را نشان صاحب قدرت بودن در در اشکال قدرت سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی‌ها برده‌اند. حضرت علی می‌فرمایند: "بهترین مردم کسی است که خشم خود را فرونشاند و از سر قدرت شکیبایی ورزد". مظاهر قدرت، نیروی خودپسندانه و طغیان و سرکشی نیست بلکه گذشت، نیکوکاری، شکیبایی، فروخوردن خشم و گذشتن از حق به نفع دیگران می‌باشد. این ویژگی‌ها در مدیر شایسته موجود است و قدرت ثمره این نوع مدیریت در حوزه حکومت و حوزه رهبری اجتماعی و یا هدایت و سازماندهی مؤسسه‌ها و ادارات و امثال آن می‌باشد؛ به عبارتی قدرت، یکی از مظاهر مدیریت است.



سرور و سروری؛ از کاربردهای سیادت (سروری) در سخن امام علی (ع) نشان دادن مفهوم ریاست و مدیریت است. سرور یا سید همان مدیر شایسته‌ای است که به شیوه منطقی بر زیردستان حکم‌فرمایی می‌کند، مدیری که بر آنها تحمیل نشده‌است و به اجبار بر آنها فرمان نمی‌راند. حضرت می‌فرماید: آقا و سرور کسی است که زحمت دیگران را بر دوش می‌کشد و یاری می‌رساند. پس سید و سرور (مدیر آرمانی) کسی است که زحمت زیردستان خود را بر دوش کشیده، پیوسته به یاریشان می‌شتابد، بخشنده و سخی است و با این دو صفت بیش از اینکه مدیریت آنها را بدست گیرد، قلب آنها را مالک می‌شود. منع

رابطه مدیریت و بصیرت

بصیرت به عنوان یکی از اجزای اساسی رهبری کا رآمد شناخته شده است. این اصطلاح بطور کلی برای توصیف کسی بکار می‌رود که درک روشنی از آینده و اقدامات لازم برای رسیدن موفقیت آمیز به آن را دارد. حضرت علی (ع) می‌فرمایند: پرچم مدیریت و فرماندهی را بدوش نمی‌کشد مگر کسی که صاحب بصیرت و مقاومت و آگاه به موانع و مسائل حق باشد. پیامبر اکرم (ص) نیز می‌فرمایند: کسی که به شرایط زمان اش آگاه باشد هرگز خطرات و تهدیدات او را احاطه نمی‌کند. شرایط اجتماعی در گذشته و حال محتاج مدیریت بوده و خواهد بود. کسی می‌تواند مدیر باشد که بتواند با استفاده از ابزارهای موجود اعم از سخت افزار و نرم افزار مجموعه‌ای را به اهداف از قبل تعیین شده خود برساند مدیر برای اینکه موفق شود و به اهداف خود برسد، باید برنامه ریزی داشته باشد زیرا کسی که بدون برنامه فعالیت خود را شروع کند قطعاً موفق نخواهد شد. پس برای اینکه برنامه ریزی باموفقیت انجام شود، مدیر باید دارای بینش و درک لازم از محیط درون و بیرون خود داشته باشد. دوراندیشی و همچنین آینده نگری مدیر به پیشبرد اهداف سازمان، موسسه، شرکت، خانواده؛ و... خواهد انجامید. مدیریت کردن مدیر یعنی اینکه با درایت خود از دیگران در جهت انجام کار اداری بدون چون و چرایی شایسته استفاده نماید. مدیر



می تواند با بیان کردن اهداف خود دیگران را برای کمک به خود ترغیب کند. فقدان مدیریت؛ موجب ناهماهنگی، انحراف از هدف؛ اتلاف وقت و انرژی می شود (نصیری، 1388، ص 34). مدیر علاوه بر دانش مدیریت، نیازمند روشن بینی و بصیرت و بینشی است تا او را قادر سازد در هر موقعیت نقش مقتضی را ایفا نماید. بینش مدیریت احساس ویژه ای است که شکوفایی آن انسان را به انجام کار از طریق دیگران قادر می سازد و او را دارای هنر مدیریت می نماید. قرآن کریم تصریح می کند که انسان در نتیجه ایمان و تقوا می تواند به نورانیت و بینشی برسد که حرکت اجتماعی او را تصحیح نماید (حدید/28) «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و به فرستاده او ایمان بیاورید تا خداوند دو بهره از رحمت خود به شما عنایت کند و برای شما نوری قرار دهد که در پرتو آن حرکت کنید». چشم بینا، آگاهی و شناخت، چراغی برای تحلیل و سنجش حوادث و تحولات پیرامونی است. این بینش و بصیرت و بهره گیری از خرد، انسان را بر راه انتخابی استوار می سازد، و او را در برابر تند باد شبهه و انحراف مصون می دارد. مدیر بصیر و بینا در تصمیم گیری و برنامه ریزی دچار شتابزدگی و نسنجیده کاری نمی شود، پس از شنیدن و اندیشیدن و بررسی همه جوانب عمل می نماید. امیر المومنین می فرماید: من بینایم بینش و بصیرت را با خود دارم (جعفری، 1376، تفسیر نهج البلاغه، ص 451). بصیرت به معنی توانایی فهم نسبتا سریع روابط علت و معلولی عوامل و مسائل و پدیده ها و پیدا کردن راه حل های مناسب برای آنهاست. مدیر باید توانایی پیش بینی وقایع را دارا باشد. مدیر بصیر می تواند از روی شواهد، امارات و قوانین و مسایل موجود، مسایل یا وقایع آینده را پیش بینی کند و وضع سازمان خود را برای آن زمان در نظر گیرد. او بدین طریق از یک سومانع بروز مشکلات و مسایل زیادی را که در آینده ممکن است اتفاق افتد، می شود و از طرف دیگر سازمان و افراد خود را برای پذیرش تغییرات آتی آماده می سازد.



عوامل متعددی برای ایجاد بصیرت

در فرهنگ قرآنی و معارف دینی عوامل متعددی برای ایجاد بصیرت شمارش شده است. از مهمترین این عوامل می‌توان به ایمان، تقوی، عبرت، زهد، تفکر، اخلاص، خردمندی و... اشاره نمود. با بررسی کلام گهربار امیرالمؤمنین (ع)، عوامل تقوی، زهد، عبرت، تفکر به عنوان عوامل ایجاد بصیرت و روشن‌بینی به وضوح و به دفعات در خطابه‌ها و حکمت‌های ایشان بیان شده است.

تقوی

یکی از مهم‌ترین توصیه‌های حضرت امیر (ع) به شیعیان خود، موضوع تقوی است. بر اساس احادیثی که تمیمی آمدی تحت این عنوان از امام (ع) جمع آوری کرده است، حضرت خویشن‌داری را به معنی نگهداری انسان از هر آن چه او را به گناه وامی‌دارد ذکر می‌کند و نیز دوری گزیدن از محرمات بلکه از مشتهات می‌داند. از دیدگاه حضرت، تقوی ذخیره روز بازگشت و قلعه و حصار مؤمن است. ایشان نیاز انسان به تقوی را بیشتر از نیاز او به توشه‌های دنیا می‌داند (همان، ص 268-270). حضرت در موارد متعددی به رابطه تقوی و بصیرت و تأثیر مستقیم تقوی بر روشن‌بینی اشاره فرموده است.

1.1. محبوب‌ترین بندگان خدا

پیمودن مسیر حق بدون چراغ هدایت منجر به توقف و یا انحراف از مسیر و هدف می‌شود و این چراغ در قلب متقی تالو می‌کند. به علاوه گام نهادن در مسیر اعتدال که آن را فضیلت عفت نام نهاده‌اند، با معاشرت و مشارکت با فسق و فجور مردم هواپرست امکان ندارد و این شخص متقی است که با فضیلت دانش و حکمت، راه اعتدال را می‌پیماید. علی (ع) در یکی از خطابه‌های خود صفات پرهیزکاران و سالکان طریق حق و بصیرت و روشن بخشی ناشی از آن را با عالی‌ترین مضامین بیان فرموده: ای بندگان خدا از محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند، کسی است که او را در

راه پیروزی بر (هواهای سرکش) نفسش یاری کرده است.... (این اخلاص و جهاد با نفس) او را از ناپینایی رهایی بخشیده و از زمره هواپرستان خارج ساخته است. کلید درهای هدایت و قفل درهای گمراهی گردیده، راه هدایت را با بصیرت دریافته و در آن گام نهاده است. از میان دستگیره‌های هدایت، به مطمئن‌ترین آن‌ها چنگ زده و از رشته‌های نجات به محکم‌ترین آن‌ها متمسک شده است. به همین دلیل در مقام یقین به آن جا رسیده که حقایق را همانند نور آفتاب می‌بیند «سید رضی، 1340، خ 87».

2,1. نشانه‌هایی برای هوشیاران

تقوی آدمی را نسبت به مسائلی که انسان‌ها به طور معمول از آن بی‌خبرند آگاه و با خبر می‌کند. صفای دل، روشنی بخش روح انسان است و در پرتو آن قادر به آینده‌نگری بوده و مانع غلطیدن او در نیرنگ حيله گران خواهد شد. امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در کلامی که بعد از قتل طلحه و زبیر ایراد فرمودند، ضمن اندرز مردم و هدایت ایشان از گمراهی می‌فرماید: «من همواره منتظر عواقب پیمان‌شکنی شما بودم و نشانه فریب‌خوردگان را در شما می‌دیدم، ولی به خاطر استتار شما در لباس دین بود که از شما چشم پوشیدم (و راز شما را افشا نکردم) در حالی که صفای دل، مرا از درون شما آگاهی می‌داد (و از نیرنگ‌های شما آگاه بودم). من در کنار جاده‌های گمراه کننده ایستادم تا شما را به طریق حق رهنمون شوم، در آن هنگامی که گرد هم جمع می‌شدید و راهنمایی نداشتید و تشنه رهبر شایسته‌ای بودید و برای پیدا کردن این آب حیات تلاش می‌کردید و به جایی نمی‌رسیدید» (سید رضی، 1406ه، خ 4).

3. 1. تقوی و دوری از شبهه

همواره تلاش جهت برقراری حق و عدالت، بر ظالمان و زیاده‌خواهان گران آمده است. تاریخ نشان داده که هر گاه آزاد مردی دست به اقدامات حق طلبانه زده، در مقابل او فزون طلبان برای انحراف مسیر حق، گرد و غباری از شبهات و فتنه‌انگیزی بر پا می‌کنند تا در کدورت آن، تشخیص



راه، دشوار و حرکت، کندتر شده تا به توقف کامل بینجامد. در این فضای غبار آلود فتنه که شبهات، انسان‌ها را به حیرت و سرگردانی دچار می‌کند، این تقوی است که راه را از چاه می‌نمایاند و تشخیص حق از باطل را امکان پذیر می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) بعد از بیعت مردم با وی ضمن خطبه‌ای که در مدینه ایراد فرمودند با بیان جمله‌ای که نمایانگر تأکید بر صدق کلام خود می‌باشد می‌فرماید: «هرکس از پیشامدهای ناگوار روزگار عبرت آموخت، به هنگام قرار گرفتن در شبهات، تقوی او را حفظ خواهد کرد» (سیدرضی، خ، 16). امام علی (ع)، در این خطبه که بلافاصله بعد از بیعت همگانی مردم با وی ایراد فرمودند، مردم را به هوشیاری در مقابل حوادثی که در آینده به وقوع خواهد پیوست دعوت می‌کند (به نقل از سهرابی، 1388، سایت

www.hasantaleb

نفی وابستگی‌های مادی

نفی وابستگی‌های مادی؛ یکی از عواملی که موجب بصیرت انسان می‌گردد این است که وابستگی‌های مادی را از خود دور کند. علی (ع) گرایش به دنیا را از صفات انسان‌های کور برمی‌شمرد که چیزی ورای دنیا نمی‌بینند و در چنبره‌ی آن اسیرند. "و همانا دنیا نهایت دیدگاه کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی‌نگرند، اما انسان آگاه نگاهش از دنیا عبور کرده، از پس آن، سرای جاویدان آخرت را می‌بیند، پس انسان آگاه به دنیا دل نمی‌بندد و انسان کوردل تمام توجهش دنیا است. بینا از دنیا زاد و توشه می‌گیرد و نابینا برای دنیا توشه فراهم می‌کند" (نهج البلاغه، خطبه 131). از جمله مواردی که حجاب‌های مادی به شمار می‌رود و علی (ع) به آن‌ها اشاره می‌کند، شهرت‌طلبی است که چنین می‌فرمایند: "بسا کسان که نکوحالی‌شان دام بلاست. خطاپوشی‌شان موجب غرور است و حُسن شهرت و خوش‌نامی‌شان سبب غلتیدن به دام فتنه است. در میان آزمون‌های الهی، هیچ آزمونی همانند مهلت دادن به چنین کسانی نیست" (نهج البلاغه، کلمه قصار 116). در بسیاری از موارد خانواده، فرزندان، خویشان و دوستان



نیز می‌توانند از محکم‌ترین این وابستگی‌ها به شمار روند. کما این که علی (ع) در این مورد این گونه بیان می‌دارند: "پس مباد که از سر نادانی، در هنگامه‌های فتنه و آزمون، توان‌مندی و فرزند را محور خشم و خشنودی خداوند گیرید" (همان، خ 192).

تفکر

موضوع تفکر در کلام امیر بیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از دیدگاه ایشان اصل و ریشه عقل، فکر کردن و میوه آن سلامتی است و با اندیشه‌ورزی و تفکر، عقل نورانی می‌گردد. اندیشه، هدایت‌بخش است و آدمی را به سوی راه راست و درست رهبری می‌کند. اندیشیدن در فرمانبرداری از خدا، آدمی را به سوی عمل به آن فرا می‌خواند و سبب انجام کار خیر می‌گردد و تفکر در سرانجام کارها، او را از هلاکت می‌رهاند (تمیمی آمدی، ص 56-58).

1. تفکر، زمینه‌ساز بصیرت

انسان موجودی است متفکر و با به کارگیری اندیشه خود در منافع و مضار و صلاح و فساد خود تأمل می‌کند و آن چه مایه انتفاع و بهره‌وری خود می‌داند برمی‌گزیند. تفکر صحیح، راه‌گشای هدایت انسان و یکی از مبادی بصیرت و راهبر انسان به سوی حقیقت زندگی است. در کلام امیرالمؤمنین (ع)، اندیشیدن، زندگی دل و حیات قلب تعبیر شده است و نیز زمینه ساز رشد و تعالی آدمی چنان که می‌فرماید: اندیشیدن، حیات‌بخش دل شخص با بصیرت است. همان‌گونه که شخص چراغ به دست در تاریکی‌ها، در پرتو نور راه می‌رود» (راوندی، ص 22). و نیز می‌فرماید: «جز این نیست که انسان بینا کسی است که بشنود و در آن بیندیشد، و نظر کند و بینا شود و از تجارب دنیا بهره گیرد، سپس در راه راست و روشن حرکت کند و از سقوط در سیه‌چال‌ها و گمراهی‌ها در کثر راه‌ها پرهیزد، گم‌گشتگان وادی معصیت را به وسیله کجروی از مسیر حق یا تحریف و اخلال در گفتار بر ضرر خود کمک نکند» (کلینی، 1365، 28/1). مفهوم کلام امام (ع)



چنین است که انسان زمانی به بصیرت می‌رسد که به شنیدن اکتفا نکند، بلکه در شنیده‌ها، خوب اندیشه نماید و با دقت به امور بنگرد.

2. اندیشه، پدیدارکننده نور

تفکر ذهن را جهت می‌دهد و به سمت حقیقت سوق می‌دهد. انسان با اندیشیدن در ابعاد وجودی خود و هستی و مجاری دیگر خلقت، به حقایق امور دست می‌یابد و به آگاهی و بینش می‌رسد. در حقیقت اندیشه، قلب و ذهن را نورانی کرده تا در پرتو آن بتوان به حقایق دست یافت. حضرت امیر علیه‌السلام در وصیت خود به فرزند برومندش امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: پسرم اندیشیدن نور پدید می‌آورد و غفلت ورزیدن، ظلمت» (الحرانی، 1404ه، ص 89).

3. تفکر، آینه دریافت حقیقت

تفکر و اندیشه در حیات انسانی، مانند نوری درخشان، راه زندگی حال و آینده انسان را روشن می‌کند و او را در حل و فصل و از پیش رو برداشتن مشکلات و گذر از آن‌ها یاری می‌رساند. فکر کردن کلید هر خیر و برکت است. علی (علیه‌السلام) در این مورد بیان زیبایی دارد: «اندیشه، آینه‌ای پاک است» (سید رضی، 1406ه، حکمت 5 و 365).

4. ارزش علم ناشی از تفکر: علم ناشی از تفکر، علمی ارزشمند است و تفاوتی اساسی با دانسته‌ها و محفوظات دارد، زیرا اولی انسان را به شکوفائی می‌رساند و ترغیب‌کننده انسان است برای راهیابی به حقیقت و در مسیر کمال حرکت کردن اما دومی قالبی بیش نبوده که چه بسا وبال آدمی و مانع شکوفایی حقیقی او گردد. در منظر امام (علیه‌السلام) اندیشیدن چنان والاست که فرموده است: «لَا عِلْمَ كَالْتَفَكُّرِ» (همان، حکمت 113). تفکر در کلام حضرت امیر(ع) ارزشی بالاتر دارد و ایشان حکمت را از آثار ارزشمند تفکر می‌داند: «اندیشه افاده حکمت می‌نماید» (خوانساری، 1366، 221/1).

آینده نگری

مدیری که آینده را شناخته و برای لحظات آن برنامه دارد باشتاب بیشتر و خسارت کمتر، آرامش بیشتر و امید افزونتری به سوی هدف سازمان خود حرکت خواهد کرد. مدیر خردمند و آینده نگر، همیشه جلوتر از زمان حرکت می کند. مشکلات و نیازهای کار را بررسی کرده، امکانات لازم را از پیش تدارک می بیند و در نتیجه میزان موفقیت افزایش می یابد. خردمند بینا دل فرجام کار خود را می بیند، و نشیب و فراز آن را می شناسد (نهج البلاغه فیض السلام، خطبه 153). از نتایج آینده نگری و عاقبت اندیشی، آرامش خاطر و جلوگیری از پشیمانی است. چنانچه حضرت علی (ع) فرمودند: عاقبت اندیشی پیش از شروع کار تورا از پشیمانی در امان می دارد. انسان هابه خاطر آینده تلاش می کنند اگر آینده را از قاموس انسان هابر دارند همه حرکت ها و بالندگی ها به سکون و سکوت مبدل می شود هر سازمانی دارای اهدافی است این اهداف در آینده محقق می شوند بنابراین برنامه ریزی و آینده نگری از اصول مدیریت است. نتیجه آنکه پیش بینی از عوامل مهم برای تبیین مأموریت ها و هدف هاست. از طریق پیش بینی می توان به طراحی افقهای روشن برنامه های عملیاتی و انجام فعالیت ها مبادرت ورزید. همان گونه که برانگیخته شدن انبیا برای استخراج ذخائر ارزشمند اندیشه ها و قرار دادن در مسیر رشد و کمال است. تاخردهای به گورخفته رارستاخیزی فراهم آرند، و آیه های دقیق و سنجیده را در خداشناسی از سقفی که بر سرشان بر افراشت و فرشی که زیر پایشان بر افراشته و.... برایشان به نمایش گذارند (معادیخواه، 1373، ص 20).

بهره گیری از ابزار شناخت

یکی از عواملی که انسان را به بینش صحیح می رساند، این است که از وسایلی که به این منظور در اختیار او قرار گرفته است، به خوبی استفاده کند. هر امری برای خود وسایل خاصی نیاز دارد. وسایل مورد نیاز بنایی، شنیدن سپس اندیشیدن، نگریستن و آنگاه بینش یافتن، عبرت گرفتن و قدم برداشتن در راه های روشن است. حضرت، این بهره گیری را وسیله بینایی معرفی می فرماید:



اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده‌اند، اگر هدایت می‌طلبید شما را هدایت کردند، اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوش‌تان خوانده‌اند (دشتی، شرح نهج البلاغه، حکمت 157، ص 133).

داشتن قدرت تشخیص و تجزیه و تحلیل

یک مدیر موفق کسی است که قدرت تجزیه و تحلیل کردن مسایل پیرامون مدیریتی خویش را داشته و بتواند عوامل موثر بر فرایند برنامه ریزی و اجرای آنها را ریشه یابی کند، و قادر باشد با رعایت تقدم هر یک بر دیگری در صدد کشف رابطه علت و معلولی و ارایه بهترین راه حل و برخورد مناسب با آنها را بیابد. حضرت علی (ع) در معرفی مالک اشتر به دیگر فرماندهان نظامی به مهارت ادراکی و تشخیص و تجربه و تحلیل مسائل توسط مالک اشتر اشاره می‌فرمایند: «من مالک اشتر پسر حارث را بر شما و سپاهیانمی که تحت امر شما هستند فرماندهی دادم، گفته‌ام او را بشنوید و از فرمان او اطاعت کنید. او را مانند زره و سپر نگهبان خود برگزینید زیرا که مالک نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود. نه در آنجایی که شتاب لازم است کندی دارد و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می‌گیرد» (نهج البلاغه، نامه 53). انسان با درایت و تدبیر و تحلیل مسائل می‌تواند خود و دیگران را از لغزش و پشیمانی در امان بدارد و این امر در اداره‌ی امور حیاتی است. امیر مومنان "ع" فرموده است: اندیشیدن در هر کار پیش از ورود به آن، از لغزش ایمن می‌سازد (شرح غررالحکم، ج 2، ص 69).

عبرت

عبرت از عبور و به معنای نفوذ کردن و گذشتن از میان چیزی است (ابن منظور، 1412ه). عبرت حالتی است که انسان را از اموری که قابل مشاهده است به امور نامشهود رهنمون سازد (راغب اصفهانی، ص 320). عبرت‌آموزی موجب بصیرت و بینائی انسان می‌گردد، و این روش اثری گرانبها در تربیت انسان دارد. حضرت علی (ع) بیان می‌دارند که فردی که اعتبار نمی‌کند، فکر



ندارد و کسی که فکر ندارد، بصیرت ندارد. حضرت امیر(ع) انسان‌ها را به عبرت‌آموزی از تاریخ و توجه به آثار گذشتگان دعوت می‌فرماید و آثار آنان را مایه‌ی عبرت می‌شمرد: "نکات حساس و آموزنده و ارزنده‌ی تاریخی را بر قلبت عرضه کن تا از تجارب گذشتگان بهره‌گیری و آن‌چنان بیاندیش و بیندار که گویا در آینده‌ی نزدیک، تو نیز مانند یکی از آنان خواهی بود که دوستان را رها کرده و به دیار غربت سفر می‌کنند. بیاندیش که باید چه کنی!" (نهج البلاغه، نامه 31). تاریخ جزء علومی است که شناخت آن به منظور بهره‌گیری از نکات حساس آن مطلوب می‌باشد و حضرت نیز مردم را به دقت و تفکر در آن وامی‌دارد که خود این امر موجب باز شدن چشم باطن و ایجاد دیدی واقعی و نگرشی صحیح به زندگی می‌شود. (آملی، 1355، ص 143).

1. عبرت، کلید بصیرت

اگر بصیرت را که از مقاصد مهم تربیت انسان است به معنی رسیدن او به درجه‌ای از درک و فهم تلقی نمائیم که او بتواند از ظواهر امور بگذرد و به باطن آن‌ها بنگرد و از محسوسات عبور کرده و به معقولات برسد و قدرتی فراگیر برای سنجش و اندازه‌گیری، تجزیه و تحلیل، حل و فصل امور و انتخاب و تصمیم‌گیری صحیح، در ابعاد زندگی به دست آورد، بی‌تردید «عبرت» یکی از راه‌هایی است که می‌تواند انسان را به این مقصد برساند: خدا رحمت کند کسی را که بیندیشد و سپس پند پذیرد و اندرز بگیرد و سپس بینا گردد» (سید رضی، خ 103). در حقیقت هر کس از دنیا پند آموزد، بینا شود.

2. عبرت و دوری از شبهات

یکی از مواقعی که بیش از هر وقت دیگر امکان در غلطیدن در انحراف و لغزش را فراهم می‌کند، موقع فتنه است، زیرا هر جا فتنه است، نشانی از شبهه و امور باطل شبیه به حق در خود دارد که تشخیص آن را مشکل می‌نماید. عبرتی که برآورد آن بصیرت و بینائی است انسان را از حیرانی شبهات و همراهی و فرو افتادن در فتنه حفظ می‌کند. امیر مؤمنان در نخستین خطبه حکومتی خود



مردم را به این امر توجه می‌دهد: «کسی که عبرت‌های حاصل از سرگذشت پیشینیان، پرده را از مقابل چشم او نسبت به عقوباتی که در انتظارش می‌باشد بردارد، البته تقوای الهی او را از فرو رفتن در شبهات حفظ می‌کند» (همان، خ 16).

3. عبرت، بیم‌دهنده ناصح

اگر آدمی به راستی در مسیر صحیح قرار بگیرد و نسبت به پیمودن صراط مستقیم، حساس باشد عبرت همچون انذاردهنده‌ای ناصح، دائماً او را نسبت به عواقب سوء احوال کج روان و عاقبت نیک‌روندگان صراط حق، یادآور می‌گردد تا با بینشی صحیح، مسیر خود را انتخاب نماید. چنانچه امام علی (ع) در جمله‌ای حکمت‌آمیز می‌فرماید: «عبرت‌آموزی، بیم‌دهنده‌ای ناصح است» (مفید، 1413ه، ص 336).

آثار بصیرت و هوشیاری

بصیرت و زیرکی در هم تنیده و با هم است. امام علی (ع) فرموده اند: ایفطنه بالبصیره (غررالحکم و دررالکلم، ج 1، ص 19، حدیث 40). هوش و ذکاوت و زیرکی به بصیرت است. براساس این حدیث علوی هوشمند و زیرک آن انسانی است که توانایی ادراک علل امور و پیوند حوادث و درک راه حق از باطل را پیدا کرده است و در یک کلمه «بصیرت» دارد.

درک عیب‌ها و رهایی از گناهان

انسان دارای بصیرت، عیب‌های اخلاقی و اعتقادی و رفتاری خویش را به سرعت می‌یابد و پس از «عیب‌شناسی» در راه «عیب‌زدایی» گام برمی‌دارد. او گناهان کوچک و بزرگ را می‌شناسد و خود را از گناهان جدا و پاک می‌کند. امیرمومنان (ع) در تبیین این دو اثر بصیرت فرموده اند: أبصر الناس من ابصر عیوبه و اقلع عن ذنوبه (غررالحکم و دررالکلم، ج 2، ص 410، حدیث 3061). بصیرترین مردم، انسانی است که عیوب خویش را ببیند و از گناهانش باز ایستد. در این حدیث علوی «عیب‌شناسی» و «رهایی از گناه» دو ویژگی اهل بصیرت شمرده شده است.



آشکار شدن اسرار

بصیرت دینی «مرهون اخلاص و تقوا و الهام بخش علوم بسیار است و کلید گشودن صندوق اسرار عالم و آشکار شدن رازهاست. امیرمومنان امام علی (ع) در این ارتباط فرموده اند: قد انجابت السرائر لأهل البصائر (غررالحکم و دررالکلم، ج 4، ص 476، حدیث 6676، نهج البلاغه، خطبه 108) به تحقیق اسرار برای اهل بصیرت گشوده و رازهای درون و پنهان برای آنان آشکار شده است. اهل بصیرت از رازهای جهان باخبرند و از اسرار حوادث آگاهی دارند و با این آگاهی ها می توانند همواره حق را از باطل جدا کنند و راه حق را بیابند و راهنمای دیگران شوند.

سودمندی نگاه چشمان سر

دیدن چشم از حواس پنج گانه جسمی است؛ اثر بخشی و سودمندی نگاه های چشمان بشر بسته به بصیرت است. امام علی (ع) فرمودند: نظر البصر لایجدی اذاعمت البصيرة (غررالحکم و دررالکلم، ج 6 ص 174، حدیث 9972). نگاه چشم زمانی که بصیرت کور باشد سود نمی دهد. با بصیرت نگاه انسان در دل اشیاء و پدیده ها نفوذ می کند و روابط علی و معلولی حوادث را درک می کند و توانایی تحلیل درست رویدادها و کشف قواعد و سنن الهی را پیدا می کند و می تواند آینده را پیش بینی کند.

آگاهی عمیق حقیقی

در بصیرت آگاهی همه جانبه دقیق و عمیق و صحیح وجود دارد. علم حقیقی جامع پایدار بابصیرت است. امام علی (ع) در این زمینه فرمودند: لاعلم فمّن لا بصيرة له (غررالحکم و دررالکلم ج 6، ص 401، حدیث 10773). برای کسی که بصیرتی برای او نیست، علمی نیست! علم سودمندی که بشر را به حق و رستگاری برساند علم با بصیرت است. در بصیرت آگاهی همه جانبه دقیق و عمیق و صحیح وجود دارد. علم حقیقی جامع پایدار بابصیرت است. امام علی (ع) در این زمینه فرمودند: لاعلم فمّن لا بصيرة له (غررالحکم و دررالکلم ج 6، ص 401، حدیث 10773).



برای کسی که بصیرتی برای او نیست، علمی نیست! علم سودمندی که بشر را به حق و رستگاری برساند علم با بصیرت است.

شناخت مکر و خدعه ها

انسان های با بصیرت از سردرگمی، حیرت و سرگردانی و توقف و کجروی رهایی می یابند. «دشمن شناسی» و شناخت مکر و حيله و ترفندها و نیرنگ ها و فریب کاری های دشمن و آگاهی و آمادگی برای خنثی سازی برنامه های دشمن و ناکارآمدسازی ابزارهای آنان، برای اهل بصیرت دشوار و سخت نیست. امیرمؤمنان امام علی (ع) در نامه به معاویه، وی را عامل هلاکت، گمراهی، فریب خوردن، غرق شدن مردم در دریای جهالت، فرو رفتن در تاریکی ها، غوطه ور شدن در شبهات، به کژراهه رفتن و بازگشت به جاهلیت دانسته اند و تنها اهل بصیرت را رهایی یافتگان از این انحرافات شمرده و نوشته اند: الا من فاء من اهل البصائر فانهم فارقوك بعد معرفتك و هربوا الى الله من موارزتک (نهج البلاغه، نامه 32) جز اهل بصیرت که مسیر خود را تغییر دادند و پس از شناخت تو از تو جدا شدند و از یاری کردن تو به سوی خدا گریختند! براساس این بیان علوی: اهل بصیرت «معاویه شناس» بوده و از تمام نقشه ها و فریب کاری هایش گذشته و راه خدا و راه حق را یافته اند و در راه حق گام برداشته و پایدار مانده اند (جواهری، 1390).

منابع بینش و بصیرت

عقل؛ یکی از منابع بینش انسان، عقل می باشد. تفکر و اندیشه، کاری است که در نظام آفرینش بر عهده ی عقل نهاده شده است. مراد از عقل در این جا عقلی است که این مقدار شناخت برایش حاصل شود که بتواند راه سعادت خویش را تشخیص دهد، چنان که حضرت امام علی می فرمایند: عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد. و هم چنین می فرمایند: و عقل شمشیری است بر آن و هوای نفس خویش را با شمشیر عقل بکش (جعفری، 1376، ج 7، ص 730) امام (ع) فکر را عامل بصیرت معرفی می فرمایند: هرکس



فکرش طولانی شود، بینایی او نیکو می‌شود. همچنین حضرت دانایی را عامل بینایی معرفی می‌فرمایند: این دانایان کسانی هستند که با چشم عقل به هستی می‌نگرند و نگاهشان از این جهان محسوس عبور می‌کند و به جهان نامحسوس می‌رسد و در نتیجه همراه و هم‌خانه‌ای که این راه به آن منتهی می‌شود را می‌بینند (دشتی، شرح نهج البلاغه خطبه 133، ص 250).

قرآن کریم؛ کتاب خدا؛ قرآن، در میان شما سخنگویی است که هیچ‌گاه زبانش از حق‌گویی، کند و خسته نمی‌شود و همواره گویاست؛ این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله‌ی آن بشنوید. بعضی از آیات قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد. آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته و کسی را که همراهش شد، از خدا جدا نمی‌سازد. این فراز کلام حضرت که می‌فرمایند: تبصرون به یعنی به وسیله‌ی قرآن می‌بینید، اشاره به این است که قرآن مشتمل بر حکمت است و وجه شباهت قرآن با حکمت این است که نادانان به وسیله‌ی کتاب و حکمت‌ها و موعظه‌هایی که در آن است به مقاصد و مصالح دنیا و آخرت خود راهنمایی و بینا می‌شوند. امام علی (ع) در جای دیگری، قرآن را هادی معرفی می‌فرماید که گمراه نمی‌کند و سفارش می‌فرماید که از قرآن در امور مدد بگیرید. "همانا این قرآن پند دهنده‌ای است که نمی‌فریبد، و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد، و سخن‌گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید.... و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته‌های خود را با قرآن نادرست بشمارید (همان، نهج البلاغه، خطبه 176، ص 334-332). قرآن کریم، همه چیز مربوط به هدایت را دارد و لذا حضرت علی (ع) توصیه می‌فرماید که به وسیله‌ی قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید و با درستی قرآن به خدا روی آورید.

علم و دانایی؛ امام علی (ع) ضمن بیان ویژگی‌های پیامبر اکرم ص می‌فرماید: مردمی که از شناخت عمقی بی‌بهره‌اند و شناخت آنان از هستی، منحصر به محسوسات است به عنوان بیمارانی



هستند که به ناآگاهی و سرگردانی مبتلا هستند. رسول اکرم (ص) به عنوان طیب خیر و متخصص است که خود به سراغ بیماران می‌رود و آنان را از ناآگاهی بیرون می‌آورد. امام در مورد این افراد می‌فرماید: افرادی که به کوردلی مبتلا هستند و گوش قلبشان کر و زبان جانشان لال شده است، بیمارانی هستند که منبع شناخت‌های عقلی و قلبی آنان مسدود شده است؛ بدین جهت از شناخت عمق هستی محروم‌اند و لذا ایشان در توصیف این گروه می‌فرمایند: بنی‌امیه با نور حکمت، جان و دل خود را روشن نساخته، و با شعله‌های فروزان دانش، قلب خود را نورانی نکرده‌اند، چونان چهارپایان صحرایی و سنگ‌های سخت و نفوذ ناپذیرند (نهج البلاغه، خطبه 108، ص. 200). امام علی دانی را عامل بینایی معرفی می‌فرماید: این دانایان کسانی هستند که با چشم عقل به هستی می‌نگرند و نگاهشان از این جهان محسوس عبور می‌کند و به جهان نامحسوس می‌رسد و در نتیجه همراه و هم‌خانه‌ای که این راه به آن منتهی می‌شود را می‌بینند (همان، خطبه 133، ص. 250).

تاریخ و سرگذشت گذشتگان؛ حضرت امیرالمومنین (ع) انسان‌ها را به عبرت‌گیری از تاریخ و توجه به آثار گذشتگان دعوت می‌فرماید و آثار آنان را مایه عبرت می‌شمرد: و هر موجود زنده‌ای به سوی مرگ می‌رود. آیا نشانه‌هایی در زندگی گذشتگان که بر جا مانده شما را از دنیا پرستی باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید آیا در زندگانی پدرانان آگاهی و عبرت‌آموزی نیست؟ مگر نمی‌بینید که گذشتگان شما باز نمی‌گردند؟ و فرزندان شما باقی نمی‌مانند؟ مگر مردم دنیا را نمی‌نگرید که در گذشت شب و روز حالات گوناگونی دارند: یکی می‌میرد و بر او می‌گیرند، و دیگری باقیمانده به او تسلیت می‌گویند، یکی دیگر بر بستر بیماری افتاده دیگری به عیادت او می‌آید، و دیگری در حال جان‌کندن است، و دنیا طلبی در جستجوی دنیاست که مرگ او را در می‌یابد، و غفلت زده‌ای که مرگ او را فراموش نکرده است، و آیندگان نیز راه گذشتگان را می‌پویند... (همان، خطبه 99، ص. 184). این خطاب حضرت امام هشداری است بر این که بنگرند و پند گیرند که دنیا پایدار نیست و شایستگی دوام و بقا را ندارد و مردم را در تمام حالات از دنیا



پرهیز می‌دهند هر چند رهایی از آن را دوست نداشته باشند، و این از بزرگ‌ترین مصلحت‌هاست که انسان محبوبی را که ناگزیر است از آن جدا شود، به تدریج رها کرده و نفس خود را به این امر رام کند.

نتیجه‌گیری

برخورداری از بصیرت در تمام عرصه‌های زندگی الزامی است، اما در برخی عرصه‌ها ضروری‌تر به نظر می‌رسد مثل داشتن بینش و بصیرت مدیران در مدیریت. در جهان متحول و متغیر کنونی، حیات ملت‌ها، بدون اتکا به سلاح تخصص و در راس آن «مدیریت صحیح و مدرن» امکان‌پذیر نیست. مدیر علاوه بر دانش مدیریت، نیازمند روشن‌بینی و بصیرت و بینشی است تا او را قادر سازد در هر موقعیت نقش مقتضی را ایفا نماید. بینش مدیریت احساس ویژه‌ای است که شکوفایی آن انسان را به انجام کار از طریق دیگران قادر می‌سازد و او را دارای هنر مدیریت می‌نماید. مهمترین وظیفه مدیر تصمیم‌گیری است. برای حصول نتیجه باید بینش عمیق و درستی از وظیفه خود داشته و با بصیرت کافی اقدام نماید. بی‌شک برای تصمیمات اساسی و مهم در هر سازمانی باید برنامه ریزی صحیح و درست داشت. مدیری می‌تواند موفق باشد که بتواند با استفاده از ابزارهای موجود اعم از سخت‌افزار و نرم‌افزار مجموعه‌ای را به اهداف از قبل تعیین شده خود برساند مدیر برای اینکه موفق شود و به اهداف خود برسد، باید برنامه ریزی شایسته داشته باشد زیرا کسی که بدون برنامه فعالیت خود را شروع کند قطعاً موفق نخواهد شد. پس برای اینکه برنامه ریزی با موفقیت انجام شود، مدیر باید دارای بینش و درک لازم از محیط درون و بیرون خود داشته باشد. دوراندیشی و همچنین آینده‌نگری مدیر به پیشبرد اهداف سازمان، موسسه، شرکت، خانواده؛ و... خواهد انجامید. همچنین از آنچه در متن مقاله آمده می‌توان نتیجه گرفت که مدیران برای ایجاد بینش و بصیرت در خود باید به تقوی، استفاده از تجارب دیگران، پند و عبرت‌آموزی، دوری از وابستگی‌های مادی، آینده‌نگری و تفکر و اندیشیدن و... متوسل شوند تا بتوانند با آگاهی



و بینش صحیح سازمان شان را اداره نمایند. همچنین با تاسی بر سیره علوی و توجه به فرامین آن حضرت، می توان به برخی از راهکارهای ایجاد بینش و بصیرت در مدیریت دست یافت.

منابع

- ابراهیمی، محمد حسین، (1375)، مدیریت اسلامی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (1414) لسان العرب، دار الصادر، بیروت، چاپ سوم، 1414 هـ.
- الحرانی، حسن بن شعبه، (1404) تحف العقول، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
- الغیومی، احمد (بی تا)، المصباح المنیر، ص 50.
- الوانی، سید مهدی، (1375)، مدیریت عمومی، تهران: نی.
- آمدی، عبدالواحد؛ (1386)، غررالحکم و دررالکلم؛ ص 172. به نقل از: نواعظی احمد، انسان از دیدگاه اسلام؛ چاپ هشتم، تهران: انتشارات سمت ص 4.
- آملی، عز الدین جعفر، (1355هـ) ترجمه و شرح نهج البلاغه، آستان قدس رضوی.
- ابن ابی الحدید، عز الدین ابو حامد، (1337هـ) شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول.
- بحرانی، علی بن میثم، (1362) شرح نهج البلاغه، دفتر نشر کتاب، بی جا. - بحرانی، علی بن میثم، (1362) شرح نهج البلاغه، دفتر نشر کتاب، بی جا.
- جعفری، محمد تقی، (1376) ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ هفتم.
- جواهری، محمدرضا (1390)، آثار بصیرت در بیان امیرالمؤمنان امام علی (ع)، سایت: <http://www.khorasannews.com>.
- حسینی، علی (1388) اصول و مبانی مدیریت در اسلام، ساری: نشر بهار
- خوانساری، جمال الدین، (1366) شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- فیض الاسلام، علی نقی، (1377) ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: انتشارات فیض الاسلام.
- دشتی، محمد (1384)، نهج البلاغه، قم: انتشارات پارسایان، چاپ هفتم (خطبه 157، ص 292).
- دهخدا، علی اکبر، (1341)، لغت نامه، جلد 30، تهران: چاپ گلشن، ج 1.
- راغب اصفهانی، حسین ابن محمد، (1412هـ) المفردات فی غریب القرآن، دارالقلم، دمشق، چاپ اول.
- راوندی، سید فضل الله، (بی تا) النوادر، موسسه دارالکتاب، قم.
- سهرابی، 1388، سایت (www.hasantaleb)



- سید رضی، محمد بن الحسین، (1406) خصائص الاثمه، مجمع البحوث آستان قدس، مشهد.
- شهیدی، سید جعفر، (1377)، نهج البلاغه خطبه اول، تهران: موسسه علمی و فرهنگی.
- علاقه بند، دکتر علی، (1388)، مدیریت عمومی، نشر روان .
- فروزنده دهکردی، لطف الله، علی اکبر جوکار؛ (1386)، مدیریت اسلامی والگوهای آن، ص 3.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (1365) الکافی، دار الکتب اسلامیه، تهران
- لسان العرب : ج 4 ص 64 و 65 «بصر» .
- محسن زاده، محمد علی، (1389) بصیرت از دیدگاه قرآن و حدیث.
- محمد محمدی ریشه‌ری، مبانی خداشناسی، ج 2
- معادیخواه، عبد المجید (1373) خورشید بی غروب نهج البلاغه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ اول .
- مفید، محمد بن نعمان، (1413ه) الجمل، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
- نصیری، فخراسادات، (1388)، نیم نگاهی به مدیریت اسلامی، همدان: نشر روز اندیش.



حقوق و تکالیف مردم در نهج البلاغه

دکتر عباس گنجعلی (عضو هیئت علمی دانشگاه حکیم سبزواری)
فاطمه مقری (کارشناسی ارشد دانشگاه حکیم سبزواری)

چکیده

حقوق مجموعه قواعد الزام آور حاکم بر روابط اجتماعی در عرصه ملی و بین المللی است. چه بسا افرادی در صفحه تاریخ یافت می شوند که در این باب خوب سخن گفته و یا خوب نظریه پردازی کرده اند، اما در مقام عمل یا به انحراف گراییدند یا نا کارآمدی نظریه هایشان به منصفه ظهور رسید. اینجاست که مقام والای کسانی آشکار می شود که در نظریه پردازی توانسته اند با توجه به همه ابعاد پیچیده و موثر در زندگی، آموزه های حقوقی ژرفی ارائه کنند و در آزمون عمل درستی آن را به اثبات رسانند. در سر لوحه این نادره مردان تاریخ، نام علی (ع) می درخشد. یکی از مهمترین بحث هایی که در نهج البلاغه مطرح شده، بحث حقوق است. با توجه به جایگاه و نقش اساسی مردم در هندسه نظام اسلامی، لازم است تا حقوق آنان و رسالت دولت در قبال مردم و وظایف مردم نسبت به حاکمیت و رهبری جامعه بررسی شود و به سئوالاتی از قبیل اینکه حقوق و تکالیف چیست؟ مردم در هندسه نظام اسلامی چه نقشی دارند؟ مردم در رابطه با نظام حکومتی چه تکالیفی دارند و از چه حقوقی برخوردارند؟ رای حقوقی حضرت علی در این رابطه چیست؟ و.... از دیدگاه نهج البلاغه و مکاتب عصر حاضر پاسخ داده شود.

واژه های کلیدی: حقوق، تکالیف، مردم، نهج البلاغه.



مقدمه

حق در اصل و ریشه لغت عرب به معنای ثبوت و تحقق است (ابن منظور، 1414 ه.ق: مدخل حاء) اما از نظر عرضی و اصطلاحی حق معانی متعددی دارد که اگر چه در همه آنها اصل و ریشه لغوی یعنی ثبوت حفظ شده است اما نوع ثبوت در هر یک با دیگری تفاوت دارد و همین باعث شده که مفاهیم مختلفی از حق وجود داشته باشد (حسینیان خطیبی، 1385 ه.ش: 295).

اما به طور کلی «حقوق، قاعده و ضابطه‌ی اعمال است و به وسیله آن بشر به انجام یا خود داری از انجام عمل واداشته می شود.» (صانعی، 1381 ه.ش: 34). در بیانی واضح تر می توان گفت: «قانون برای تنظیم روابط اجتماعی برای هر کسی امتیازی قرار داده است که به آن حق می گویند و جمع آن حقوق است؛ مانند حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی، شغل (قنوائی، 1377 ه.ش: 11).

علی (ع) در توصیف حق چنین می فرماید: «فالحق أوسع الأشياء في التواصف وأضيقتها في التناصف» حق گسترده تر از آن است که وصفش کنند ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد (دشتی، 1383 ه.ش: 314).

اقسام حق:

حقوق را به عمومی، خصوصی و سیاسی تقسیم کرده اند.

1- حقوق عمومی: حق عمومی مربوط به شخصیت انسان و ناظر به روابط دولت و مردم است؛ مانند حق حیات، آزادی فکر و بیان، مسکن، امنیت، اشتغال.

2- حقوق خصوصی: حق خصوصی اختیاری است که هر شخص در برابر دیگران دارد؛ مانند حق مالکیت، حق نفقه، حقوق مدنی، حق حضانت، حق قصاص.



3- حقوق سیاسی: حق سیاسی اختیاری است که شخص برای شرکت در قوای عمومی و سازمان های دولتی دارد مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس قانون گذاری و پذیرش تابعیت (کربلایی پازوکی، 1388ه.ش: 24).

مفهوم تکلیف:

«الکَلْف»: آزمند شدن و حریص بودن به چیزی را گویند و «تکَلَّف»: اسمی است برای کاری که با مشقت و حرص و ظاهر سازی انجام می شود (ابن منظور، 1414 ه.ق: مدخل کاف). تکلیف آن است که کسی را آگاه سازند که باید کاری را انجام دهد یا فعلی را ترک کند و در اصطلاح فقه عبارت است از الزام خداوند بندگان را به انجام دادن و یا ترک عملی، این بعث و الزام را تکلیف گویند (پایگاه اطلاع رسانی www.andisheqom.net، مقاله «چرا انسان موظف به انجام تکلیف است؟»).

رابطه حق و تکلیف:

حق و تکلیف بین افراد متقابل و متلازم بوده و از یکدیگر قابل تفکیک نیستند بلکه از مقوله تضایفند؛ یعنی تحقق یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست. کسی که از یک جهت نسبت به دیگران حق دارد از جهت دیگر تکلیف و وظیفه دارد. اگر حکومت نسبت به مردم وظایفی دارد حقوقی نیز خواهد داشت. امام علی (ع) نیز درباره ملازمت حق و تکلیف می فرماید: «لا یجری لأحد إلا جری علیه و لا یجری علیه إلا جری له، ولو کان لأحد أن یجری له و لا یجری علیه، لکان ذلک خالصاً لله سبحانه». حق به سود کسی جاری نمی شود مگر این که علیه او نیز جاری خواهد شد و علیه کسی جاری نمی شود، مگر این که به نفع او هم جاری خواهد شد. این تنها خداوند است که حق در مورد او یک جانبه است یعنی بر اوست نه علیه او (دشتی، 1383 ه.ش: 314). بنابراین نمی توان تکلیف را مخالف حق و نا سازگار با آن تلقی کرد و خواهان حذف آن بود زیرا



همان گونه که گفتیم حق و تکلیف متضایف و متلازم و وجود یکی مستلزم دیگری است یعنی هر جا حقی باشد تکلیفی وجود دارد و هر جا تکلیفی باشد در آن جا حقی نیز وجود دارد. «رودلف پان ویتش» از نویسندگان آلمانی گفته است: «مهم تر از حقی که برای بشر می خواهید قابل شوید، تکلیف اوست» (پایگاه اطلاع رسانی www.andisheqom.net، مقاله «چرا انسان موظف به انجام تکلیف است؟»). بنابراین مفهوم دو سویه بودن حق، خود را مکلف دانستن و برای دیگری حقوقی قابل بودن است. «فقد جعل الله لی علیکم حقا بولایه امرکم و لکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم» (دستی، 1383 ه.ش: 314). چنین روح زیبا و شخصیت کریم و بزرگواری است که از شنیدن حق بر نمی آشوبد و این گمان را از مردم می زداید که دربار او چنین گمان برند «ولا تظنوا بی استقلا فی حقّ قیل لی» (همان: 316).

در هر جامعه، مردم سرنوشت آن جامعه را رقم می زنند و بر طبق عملکرد خودشان، حاکمان درخور آنها تسلط می یابند. بنابراین وظیفه مسلمان است تا در هر زمان کسانی را برای حاکمیت انتخاب کنند که شایستگی لازم را داشته باشند زیرا در هر زمانی حجت خداوند در بین مردم است و بر طبق آیات و روایات هیچ امتی بدون حجت نیست و مردم در پیشگاه خداوند هیچ عذری نخواهند داشت. پس اگر مردم سعادت دنیوی و اخروی را بخواهند باید تلاش کنند تا حجت خداوند را شناخته و با وی بیعت نموده و به آن وفادار بمانند.

جایگاه حقوق مردم:

یکی از مسائل بنیادین و با اهمیت در اندیشه سیاسی جهان جایگاه مردم، حقوق آنان و وظایف مردم نسبت به حاکمیت و رهبری جامعه است (کربلایی پازوکی، 1388 ه.ش: 117). حضرت نیز در مباحث نظری و فلسفی در باب حق و نیز در مباحث عملی و عرصه تعامل اجتماعی سخنان عمیقی دارد و حقیقتا «جای شگفتی است که چنین کسی با چنین اوصافی برای دیگری حقوقی قایل است» (باقر موسوی، 1384 ه.ش: 25).



در احادیث اسلامی و این کتاب شگفت مسئله حقوق مومن نسبت به برادر ایمانی اش بسیار با اهمیت و گرانقدر تلقی شده و دایره آن بسیار فراگیر است. در نظام سیاسی اسلام، مردم جایگاه والایی دارند، بدون حضور و پذیرش مردم، قانون تشریعی خداوند، اجرا نمی شود. مردم در هر حکومتی مهم ترین رکن آن را تشکیل می دهند. اقتدار حکومت بستگی به حمایت مردم دارد. از دیدگاه اسلام، حاکم اسلامی، خدمتگذار مردم محسوب می شود و در پای بندی به قوانین هیچ تفاوتی با سایر شهروندان ندارد. در هیچ مکتبی به اندازه اسلام، بر حقوق مردم توجه نشده است. با این خصوصیتی که اسلام برای مردم معتقد است، باید حق آنان در حکومت ادا و مقام و منزلتی که خداوند بر آنان بخشیده، رعایت گردد (طاهری، 1380 ه.ش: 14).

بنابراین یکی از بحث های مهمی که در نهج البلاغه علی (ع) وجود دارد در بحث حقوق و تکالیف مردم می باشد و جالب اینجاست که حقوق مردم از تکالیف آنان بیشتر و چشمگیر تر می باشد (کربلایی پازوکی، 1388 ه.ش: 251). علی (ع) در قسمتهای مختلفی از نهج البلاغه چون خطبه 216، 34، 169، و نامه 50 و... به طور مکرر به حقوق مردم اشاره نموده و این مساله را مورد توجه قرار داده است.

پس لازم است که جایگاه مردم، حقوق و وظایف مردم و رسالت دولت در قبال آنان و... از دیدگاه نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته و با توجه به جایگاه و نقش سازنده مردم در هندسه نظام اسلامی باید به سئوالات زیر پاسخ داده شود. مردم در هندسه نظام اسلامی چه کاره هستند؟ مردم از چه موقعیت و منزلتی برخوردارند؟ آیا اراده و آراء آنان در حدوث و بقای حقوق و تکالیف چیست؟ مردم در رابطه با نظام حکومتی چه تکلیفی دارند؟ مشارکت و صمیمیت مردم چه معنا و مفهومی دارد؟ رای حقوقی حضرت علی (ع) در این رابطه چیست؟

شهید مطهری در اعتراف به حقوق مردم می گوید: «احتیاجات بشر در آب و نان و جامعه و خانه خلاصه نمی شود، یک اسب و یا یک کبوتر را می توان با سیر نگهداشتن و فراهم کردن وسیله



آسایشش راضی نگه داشت ولی برای جلب رضایت انسان؛ عوامل روانی به همان اندازه می تواند موثر باشد که عوامل جسمانی. حکومت ها ممکن است از نظر تامین حوائج مادی مردم، یکسان عمل کنند، در عین حال از نظر جلب تحصیل رضایت عمومی یکسان نتیجه نگیرند، بدان جهت که یکی حوائج روانی اجتماع را بر می آورد و دیگری بر نمی آورد. یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد این است که حکومت با چه دیده ای به توده ی مردم و به خودش نگاه می کند؟ با این چشم که آن ها برده و مملوک و خود مالک و صاحب اختیار است؟ و یا با این چشم که آنها صاحب حقند و او خود تنها وکیل و امین و نماینده است؟ چه در صورت اول هر خدمتی انجام دهد از نوع تیماری است که مالک یکی حیوان برای حیوان خویش، انجام می دهد و در صورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می دهد، اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشخصه بر نفی حق حاکمیت آن ها باشد، از شرایط اولیه جلب رضا و اطمینان آنان است (مطهری، 1377 ه.ش: 119-118).

امام علی (ع) در این باره می فرماید: «در طبقه ای از مردم که مشکل معیشتی دارند، آنان که چاره ندارند و از درویشان و نیازمندان و از بیماری بر جای ماندگانند، مستحق عطایند» و سپس دستور می دهد بخشی از بیت المال را به این افراد اختصاص دهند (به نقل از پایگاه اطلاع رسانی www.aftab.ir، مقاله «عدالت علوی از دیدگاه نهج البلاغه»).

امام (ع) طی خطابی در پی تعیین حقوق برابر دولت و ملت و با تاکید بر حقوق شهروندی می فرماید: «فلا تكفوا عن مقاله بحق...» از گفتار بحق و ارائه پیشنهاد و نقطه نظر در برخورد با من زبان بر مبنیدید... (دشتی، 1383 ه.ش: 316). در این رابطه امام خمینی نیز با تاکید بر انتقاد سالم و سازنده می گوید: «... راهنمایی دولت در همه کارهایی که می خواهد انجام دهد؛ لازم است» (اسلامی، 1379 ه.ش: 61).



حقوق و تکالیف مردم

بزرگترین حقوق خدای - تبارک و تعالی - بر تو آن است که برای خود واجب ساخته، و آن اصل حق هاست، یعنی سایر حقوق فردی و اجتماعی از «حق الله» منشعب می شود. زیرا اگر انسان خود را در برابر آفریدگارش مسئول نداند، انگیزه ای درونی و دلیلی قطعی برای اجرای سایر حقوق هم در خود نمی بیند، و ادای وظایف اجتماعی اش بر اساس ایمان و اعتقاد و انگیزه الهی نخواهد بود. حضرت در دو خطبه به صراحت از حق والی و رعیت یاد کرده و آن را بعد از حق خدا بزرگترین حق دانسته که خدای تعالی تعیین کرده است. گفتاری که در آن به تفصیل از حق حاکم و رعیت سخن می گوید خطبه 216 است که در صفین ایراد فرموده است (رکنی یزدی، مشکوه: 7-2).

حق استیفای فوری حقوق:

اقتضای مختلف حق دارند خواستار تأمین فوری حقوق خود در تمام عرصه ها شوند و حاکمیت موظف است در آنچه حق است با همه اقتضای - اعم از ضعیف یا قوی - موافق یا مخالف برخورد مساوی و عادلانه ای داشته باشد. در قسمتی از اصل 23 قانون اساسی آمده است: حاکمیت موظف است در آنچه حق است با همه اقتضای - اعم از ضعیف یا قوی - موافق یا مخالف برخورد مساوی و عادلانه ای داشته باشد هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، 1382 ه.ش»

بیانیه حقوق بشر در ماده 25، در رابطه با وجوب حقوق می گوید: هر کس حق دارد از سطح یک زندگی برخوردار باشد که سلامت و رفاه او و خانواده اش از جمله خوراک، لباس، مسکن و بهداشت را تأمین کند، همچنین حق دارد از خدمات ضروری اجتماعی در هنگام بیکاری، بیماری درماندگی، بیوگی، پیری یا در سایر موارد که بنا به اوضاع و احوال بیرون از اراده او وسایل معاش وی را مختل گرداند، استفاده کند (همان).



حضرت علی (ع) فرموده اند: از جمله حقوق شما بر من این است که هیچ حقی را از شما به تأخیر نیندازم و آن را فوراً تأمین نمایم (دشتی، 1383 ه.ش: 400) و در همین خطبه اینگونه بیان می دارد «یکی از حقوق شما بر من اینست که همه شما در مورد حق نزد من مساوی باشید» یعنی حق را درین شما به طور مساوی و بدون تبعیض و تفاوت اجرا نمایم (همان).

حق پرده پوشی بر عیوب و اسرار مردم

هر کس در زندگی شخصی حق دارد احساس امنیت نماید، و نباید از جهت آبرو، اسرار شخصی مانند مکالمات تلفنی و مکاتبات و مانند آن احساس ناامنی نماید. از امیرالمؤمنین نقل شده است که فرمودند: «بدترین مردم کسی است که از لغزشها گذشت نمی کند و عیب مردم را نمی پوشاند (آمدی، 1386 ه.ش: حدیث 5735).

این حق در رابطه با نحوه تعامل حاکمیت و مردم است. حضرت علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر فرموده اند: لغزشهای آنان چه بسا زیاد باشد و بر آنان عیوبی عارض شود و بسا به عمد یا به خطا خلایفایی از آنان سرزند ولی تو همانگونه که می خواهی خداوند عفو و بخشش خویش را نصیب تو کند تو نیز عفو و بخشش خود را نصیب مردم کن. (دشتی، 1383 ه.ش: 404).

حق دیدار خصوصی و مستقیم با حکام

حاکمیت موظف است ترتیبی به دست دهد تا هر کس کاری و حاجتی یا نظری با کسی از حکام و کارگزاران داشته باشد در هر موقعیت و مرتبه ای که باشد بتواند به صورت حضوری و شخصی در یک دیدار خصوصی و بدون حاجب، حاجت و نظر خود را به حاکمیت برساند. حضرت علی (ع) می فرماید: هر حاکمی که در اثر فاصله گرفتن از مردم خواسته ها و حوائج آنها را برآورده نکند خداوند روز قیامت حوائج او را تأمین نخواهد کرد (نهج البلاغه به نقل از منتظری، 1385 ه.ش: 42-80).



نصیحت و خیرخواهی نسبت به مردم

قال علی (ع): أَيُّهَا النَّاسُ، أَنْ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ. اما حق شما بر من آن است که از نصیحت و خیرخواهی شما دریغ نورزم (دشتی، 1383 ه.ش: 60).

مشورت با مردم در امور عمومی:

... پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن: اما هنگامی که تصمیم گرفتی قاطع باش و بر خدا توکل کن: زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. از نظر تاریخی دستور مشاوره در این آیه بدین جهت است که پیامبر قبل از آغاز جنگ درباره چگونگی مواجهه با دشمن با یاران خود مشورت کرد. حضرت علی (ع) مردم را در اداره امور سیاسی و مملکتی صاحب حق می دانست و از آنان می خواست که در امور به حضرت مشورت بدهند و می فرماید: پس از گرفتن حق یا مشورت در عدالت خود داری نکنید زیرا خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم. از دیدگاه علی (ع) وجود مشاوران و فلسفه وجودی مشورت یافتن راههای صحیح برای اداره بهتر جامعه و پرهیز از اشتباهات و هدر رفتن نیروها در سیاست گذاری و اجرای آن است. حضرت علی (ع) در نامه 53 خطاب به مالک اشتر می فرماید: کسی را بر دیگران برگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگوید. مشورت در عرصه های مختلف فرهنگی اجتماعی و سیاسی با مسلمانان بعنوان حق مردم بر حکومت امری الزامی و ضروری است که در صورت نهادینه شدن آن جامعه اسلامی از فواید آن بهره فراوان خواهد برد (کربلایی پازوکی، 1388 ه.ش: ۲۵۳).

حقوق اقتصادی

یکی از حقوقی که مردم، بر عهده حکومت دارند، برقراری عدالت اجتماعی در مسایل اقتصادی جامعه است که منشأ اختلاف و درگیری و جنگهای سختی میان افراد و کشورها بوده و خواهد بود. حکومت در قبال دریافت مالیات و خدماتی که مرم برای او انجام میدهند، وظیفه دارد که



پاسخگوی نیازهای اقتصادی جامعه باشد و اموال عمومی را بطور کامل در اختیار نیازمندان و صاحبان حق قرار دهد و به رفاه و معشیت مردم سامان دهد. علی (ع) در این باره می فرماید:

ایجاد اشتغال و بالا بردن سطح درآمد ها و رساندن کشور به خود کفایی و استقلال اقتصادی و حمایت از کارگران و کشاورزان و صنعتگران و تامین نیازمندان جامعه و توزیع عادلان ثروت و اخذ مالیات از وظایف عمده ای است که باید دولت اسلامی به آن احترام ورزد و در مقابل مردم جوابگو باشد.

حضرت علی (ع) در صحنه اقتصادی یکی از پرکارترین افراد جامعه بود و درآمدهای حاصله از کار و تلاش خویش را به مصرف نیازمندان جامعه می رساند و در رسیدگی و دستگیری از پیشوایان و ناتوانان و فقرا بسیار حساس بود.

برای کسانی که درآمد کافی ندارند قرض گرفتن، ساده ترین و محترمانه ترین شیوه بهبود وضع معشیت است. یکی از هزینه هایی که از بیت المال تامین میشود، دیه انسانهایی است که کشته شده اند و قاتل آنها مشخص نیست. از دیگر آثار بیت المال افزون بر استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی است؛ زیرا اگر بودجه و سرمایه نباشد، دولت اسلامی قادر نخواهد بود نیروهای مسلح را جذب و تأمین و مجهز به پیشرفته ترین سلاح ها کند (کریمی تبار، 1388 ه.ش: 44-45). همانگونه که علی (ع) در فرمانش به مالک اشتر می فرماید: برقراری سپاه جز بوسیله خراج امکانپذیر نیست (دشتی، 1383 ه.ش: نامه 53).

در بخشنامه های علی (ع) حساسیت عجیبی نسبت به عدالت و مهربانی به مردم و محترم شمردن شخصیت مردم و حقوق مردم مشاهده می شود که بسیار شگفت انگیز و نمونه است (مطهری، 1374 ه.ش: 119-118).

از دیگر حقوقی که مردم بر عهده حکومت دارند، آباد کردن سرزمین محل سکونت آنان است. حضرت علی (ع) در نامه ای به مالک اشتر برای استانداری مصر، یکی از وظایف وی را عمران و



آباد کردن مصر بیان می کند. حضرت علی (ع) خطاب به مالک اشتر می فرماید: ولیکن نظرک فی عماره الارض أبلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لأن ذلك لا یدرک الا با لعمارہ. باید کوشش تو در آبادی زمین بیشتر از کوشش در جمع آوری خراج باشد زیرا خراج، جز با آبادانی بدست نمی آید (دشتی، 1383 ه.ش: 412).

حکومت زمانی کارآمد و موفق است که بتواند سرمایه طبیعی و خدادادی جامعه را با استفاده از نیروهای متخصص و کارآمد، استخراج و تولید کند تا استقلال اقتصادی بدست آید. حضرت علی (ع) در نامه ای به یکی از کارگزاران خویش می فرماید: به من خبر رسیده که تو زمین های آباد را ویران کرده ای و آنچه توانسته ای تصاحب کرده ای و از بیت المال که زیر دستت بوده است به خیانت خورده ای! فوراً حساب خویش را برای من بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم، سخت تر است (همان: 388).

ایها الناس... فأما حقکم علی... توفیر فئیکم علیکم. (همان: 60)، اما حق شما بر من آنست... که بیت المال را برای شما صرف کنم.

حاکم باید بر اساس نیاز جامعه و از روی مصلحت و خیرخواهی عامه و رفاه مردم به سیاستگذاری در ارکان و بخش های مختلف اقتصادی پرداخته و با تشویق و تنبیه از تولید و تلاش سازنده، حمایت با تسلط کامل، زمینه فعالیت را برای عامه مردم مهیا نماید. امیر المومنین به کارگزار در خود میفرماید: «ثم أسبغ علیهم الأرزاق فان ذلك قوه لهم علی استصلاح انفسهم و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم و حجه علیهم إن خالفوا امرک او ثلموا أمانتک. پس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند (همان: 410). در واقع در این نوع سیاست هم فعالیت و تلاش و کوشش در جامعه شکل



می‌گیرد و هم امنیت اقتصادی در جامعه برقرار می‌شود و در نهایت عذر آنان گرفته می‌شود و معترضی در این زمینه حرفی برای گفتن ندارد.

ایجاد تولید و اشتغال زایی نه تنها جامعه را آماده یک نشاط روحی و آمادگی روانی برای برخورد با مشکلات می‌گرداند بلکه سبب جلوگیری بسیاری از مفاسد در جامعه می‌گردد و این آمادگی در جامعه، اصولی ترین هدف حکومت که رشد کمال انسان‌ها می‌باشد را بستر سازی می‌کند و زمینه گرایش به دین را در آحاد مردم تقویت می‌کند و از طرف دیگر قدرت حکومت را زیاد و در برابر ابر قدرتهای زورگو توان مقابله را تقویت میکند و استعدادهای حفته و راکد شده را به جریان می‌اندازد و این نهایت خواسته یک حکومت دینی می‌باشد (آشتیانی، 1384ه.ش: 128-126).

آری، او هیچ مصلحتی را بالاتر از حقیقت و بیان حق ندید و آن را بالاترین مصلحت قلمداد کرد و چه خوب سروده است همدانی که: «درود خداوند بر روانی باد که خاک او رادر برگرفت و عدالت نیز با وی مدفون گشت. با حق پیمان بسته بود که به جای آن بدلی نگزیند پس با حق و ایمان مقرون گردید (عزیزی، 1386: 24).

ساده زیستی:

در نظام دینی، شکوفایی و پویایی ارزش‌های دینی و فرهنگی و اجتماعی در سایه ساده زیستی و زهد و پرهیز رهبران جامعه از زخارف دنیا و عدم دلبستگی به آن حاصل می‌شود. بر اساس اندیشه دینی رهبران جامعه باید بیش از دیگران مواظب خطرات دنیا گرایی باشند و زندگی آنان باید در سطح زندگی ضعیف و یا متوسط جامعه اسلامی می‌باشد. الگوی واقعی در این زمینه زندگی امیرالمومنین (ع) و دستورات آن حضرت است. حاکم جامعه اسلامی قبل از ورود به حکومت و بعد از پایان ماموریت باید از نظر مادی تفاوت چندانی نکرده باشد. حضرت امیر می‌فرماید: «وقتی بر شما وارد شدم و حکومت را به دست گرفتم با این عبا ی لباس و مرکب بودم و در پایان



حکومت اگر با بیش از آنچه با آن ها وارد شدم بیرون روم، به حق از خائنان باشم (کربلایی پازوکی، 1388 ه.ش: 262) و نیز در فرازی از نامه 45 نهج البلاغه می فرماید: آیا من سیر بخوابم و در حجاز یایمامه و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگر هایی سوخته، وجود داشته باشد؟ (دشتی، 1383 ه.ش: 394).

امام خمینی (ره) در میان اوصاف ویژگی های حاکم اسلامی ضمن اشاره به وضع حضرت امیر(ع) فرموده است: حاکمی که از طرف خدی تبارک و تعالی تعیین شد از برای امت آن شخصی بود که وقتی به حکومت رسید، در حال حکومتش زندگیش از جمیع زندگی امثال ما ها و شما ها طلاب علوم رضیه یا امثال این بقال ها و کاسب ها زندگی او پست تر بود این حکومت اسلام بود می فرمود: می توسیم که در یکی از حوالی حکومت و مملکت من یک وقت یک گزینه ای باشد....

تعلیم:

یکی از حقوقی که حضرت علی (ع) برای مردم به عهده حکومت دانسته، تعلیم آنها بوده است. از مهمترین کارهای پیامبران دعوت به علم و دانش بوده و در اسلام نخستین آیه نازل شده بر پیامبر و نیز در آیاتی دیگر بر خواندن و نوشتن و قلم و علم و تعلیم تأکید شده است. (علق/1) و (قلم/1). یا ایها الناس... حقکم علی... تعلیمکم کیلا تجهلوا. و اما حق شما بر من آنست که شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید (دشتی، 1383 ه.ش: 60).

امام علی (ع) هیچ گاه از تعلیم و آموزش کوتاهی نکرد و حتی به پاسخگویی آنان پرداخت؛ به علاوه این که ایراد 24 خطبه و حدود 80 نامه و 480 حکمت فقط در نهج البلاغه نشان از اهمیت موضوع آموزشی دارد (آشتیانی، 1384 ه.ش: 131).



روحیه انتقاد پذیری:

پذیرفتن پیشنهادهای مفید مردمی در جهت اصلاحات یکی از حقوق مردم است. انتقاد و نقد از سر خیر خواهی همیشه سبب پیشرفت انسانها و جوامع انسانی بوده است. امام علی (ع) از اعتراضات مردم استقبال می کردند و حتی از آنها می خواستند که از اظهار نظر صریح و سخن حق خود داری نکند. «ثم اسبغ عليهم الأرزاق فان ذلك قوه لهم علی استصلاح انفسهم و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم و حجه علیهم إن خالفوا أمرک او ثلثوها اما نتک (دستی، 1383 ه.ش: نامه 53) و نیز در همین نامه خطاب به مالک می فرماید: و آنکس را برای مشورت بر دیگران برگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر گوید و در آنچه می کنی یا می گویی - و خدا آنرا در ستایش ناپسند دارد کمتر یاریت رساند... (همان، 406).

البته باید توجه داشت بین مساله انتقاد که در دنیای امروزه و در رسانه های نوشتاری و تصویری غرب مطرح است - با مساله انتقاد - که در نظام مردم سالار دینی مطرح می باشد تفاوت اساسی وجود دارد زیرا آن انتقاد ها معمولاً برای تخریب و با سوء نیت بیان میشود، هر چند که این هم مفید است (کربلایی پازوکی 1388 ه.ش: 263-253).

برخورد کریمانه با مردم:

از جمله حقوق مردم بر مسئولان برخورد کریمانه با آنان است. قرآن کریم انسان را موجودی کریم معرفی می کند. موجودی که خداوند به وی کرامت بخشیده است. «هما نا فرزند آدم را کرامت بخشیدیم. کرامت انسانی حاکی از آنست که وی دارای کیفیتی برتر و عالی است و گوهر برترین موجودات جهان بشمار می رود (کربلایی پازوکی، 1388 ه.ش: 83).

تربیت:

قال علی (ع):



یا ایها الناس... حکم علی... تا دیبکم کیما تعلموا اما حق شما بر من، آن است که... باید تربیت تان کنم، تا بدانید (دستی، 1383 ه.ش: 60).

در مسیر حرکت حضرت علی به شام، دهقانان شهر انبار، تا امام را دیدند پیاده شدند و با سرعت به سوی حضرت شتافتند امام علی (ع) فرمود این چه کاری بود که شما کردید؟ عرض کردند: این آدابی است که ما را امیران خود را با آن بزرگ میداریم. امام فرمود: بخدا سوگند با این عمل زمامداران شما بهره مند نمی شوند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می سازید. و در قیامت بدبخت خواهی بود (همان: 448).

بنابراین به لحاظ تاثیر پذیری مردم از زمامداران در رفتار و منش خویش لازم است از صلاحیت لازم برخوردار باشند امام علی (ع) می فرماید: الناس بأمرائهم أشبه منهم بأبائهم. مردم به حاکم خویش شبیه ترند تا پدرشان. و نیز می فرمایند: فلیست تصلح الرعیه إلا بصلاح الولاه. پس رعیت هرگز اصلاح نمی شود جز با اصلاح شدن و الیان و زمامداران (همان: 314).. وقتی مردم مسئولان حکومتی را الگوی خود بدانند، اگر صالح باشند، جامعه به سوی صلاح پیش می رود. و اگر فاسد باشند تاثیر منفی می گذارد.

آزادی انتقاد و شکایت از مسئولان

یکی دیگر از حقوق مسلم مردم بر دولت مردان، آزادی انتقاد و شکایت است. مردم مشکلات فراوانی دارند که جزء از طریق طرح آنها با دولتمردان حل نمیشود و اگر این راه بسته باشد یا موانع فراوانی داشته باشد، مشکلات جمع میشود و چه بسا منجر به انفجار می گردد چاره بسیاری از مشکلات مردم در دست مسئولان است. باید برای مردم راه باز باشد و مانعی در میان نباشد تا بتوانند آزادانه، عرض حاجت کنند و حل مشکلات را از آنان بخواهند.

بنابراین باید دولت، افرادی را که از نظر ایمان و اخلاق مورد اطمینان بوده و به ظاهر شغل رسمی ندارند، بگمارد تا در میان مردم به جست و جو پردازند و از زوایای امور جاری با خبر شوند و



کمبود ها و کاستی ها را بی کم و زیاد به اطلاع متصدیان امر برسانند. حضرت علی (ع) می فرماید: واجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك و تجلس لهم مجلسا عاما تتواضع فيه لله الذی خلقك و تقعد عنهم جندك و أعوانك من احراسك... (همان: 414). بخشی از وقت خود را خاص کسانی کن که به تو نیاز دارند، خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلسی عمومی بنشین و در آن، در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سپاهیان و یارانت را که نگهبانانند یا تو را پاسدار، از آنان بازدار، یعنی هیچ گونه دخالتی نکنند تا سخن گوی آن مردم با تو به آزادی و بدون واهمه و در ماندگی گفتگو کند و درستی و درست سخن گفتن آنان را تحمل کن (برخود هموار دار) و تنگ خویی و بزرگ بینی را از خود بران. حضرت در ادامه می فرماید: نباید احتیاجات تو از مردم به درازا بکشد، که پنهان شدن والیان از مردم، نموداری از تنگ خویی و نا آگاهی از مجاری امور است (همان: 414). بنابراین پنهان شدن از مردم، مایه گسسته شدن رشته اطلاعات از درون جامعه است. (رشاد، 1386 ه.ش: ج 5، 285).

توجه به رای و خواست مردم:

امام علی (ع) قدرت خویش را متکی برخواست مردم می داند و با رهبران این امر تاکید می کند و به صراحت اعلام می کند که اگر رای و خواست و حضور مردم نبود، هرگز قدرت را نمی پذیرفت. علی (ع) عالم خداشناس و روشن فکری است که با خدا پیمان بسته است که در برابر بیداد و ستم آرام نگیرد اما حکومت را نیز برای انجام همین رسالت می خواهد. اما این مردمند که باید بخواهند و چون خواستند حجت بر علی (ع) و بر هر آگاه دادخواهی تمام می شود. اگر عدالت برای مردم است، مردم خود باید آن را بخواهند و خواستار آن باشند. در غیر اینصورت نه عدالتی مستقر می شود و اگر شد، پایدار نمی ماند (حسین پور، 1385 ه.ش: 46).



نفی استبداد حاکمان بر مردم

خطرناک ترین و زبان بازترین پدیده ای که سلامت و اقتدار هر نظامی را تهدید می کند، ستم زمامداران بر مردم است امام علی (ع) مظهر عدل الهی و قانون مدار جهت به بندگان خداست. بر اساس بینش امام علی (ع) رکن اساسی استقرار نظام اجتماعی و وحدت و یکپارچگی مردم و استمرار آن صرفاً منوط به اجرای حق و عدالت و رفتار بر مبنای آن با مردم است. سرنوشت محتوم جامعه ای که در آن ناحق رواج داشته باشد و عدالت فدا شود، فرو پاشی است و این یک اصل در بینش امام است.

از دیدگاه نهج البلاغه یکی از مهمترین عوامل سقوط و شکست نظام های سیاسی ستمگری بر مردم می باشد. «ای مالک کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگان دشمن او خواهد بود و آن را که خدا دشمنش شود دلیل او را نپذیرد چرا که با خدا سر جنگ دارد..» (دشتی، 1383 ه.ش: 404). و نیز در جای دیگر می فرماید: افضل الملوك من حسن فعله و نيته و عدل فی جنده و رعيه. برترین پادشاهان کسی است که نیکو کار و خوش نیت بوده و درباره لشکریان و رعیتش به عدالت رفتار کند. و نیز: فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی، فاقام سنه معلومه، و أمات بدعه مجهوله... بدان که بدترین بندگان خدا نزد او پیشوایی است عادل، هدایت شده و راهبر، که سنتی را که شناخته شده است بر پا دارد و بدعتی را که نا شناخته است بمیراند.

زمامداران عادل جامعه را به امنیت و رفاهت و برکت می رسانند و سرچشمه خیر برای مردمان اند و زمام داران فاجر سبب هلاکت مردمان اند. بنابر اندیشه سیاسی امام علی (ع) جز آنان که عدالت را بر خود گماشته اند و عدالت حاکم بر اندیشه و کردار و رفتار آنان است کسی نمی تواند حق و عدل را به درستی بر پا دارد. (دلشاد تهرانی، 1377 ه.ش: 135-133).



بنابراین محبوب ترین امور در نزد زمامداری اسلامی باید رساترین آن ها در متن و فراگیرترین آن ها در عدل و جامعترین آن ها برای رضایت مردم جامعه باشد (نه طیف و جناح خاص). ولیکن أحبّ الأمور الیک اوسعها فی الحق و أعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیه.

حقوق سیاسی و اجتماعی مردم

در رابطه با حقوق سیاسی، نهج البلاغه به مطالبی همچون رعایت افکار عمومی و ارتباط مستقیم مسئولان حکومتی با مردم اشاره دارد. حضرت در نامه ای، رعایت و توجه نسبت به افکار عمومی را به مالک اشتر گوشزد نموده است و می فرماید: و ان الناس ينظرون من امورك فی مثل ما كنت تنظر فیه من أمور الولاہ قبلک و یقولون فیک ما كنت تقول فیهم. مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری و درباره تو آنان می گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می گویی (نهج البلاغه، نامه 53). پس آن حضرت، قضاوت مردم و آنچه در افکار عمومی می گذرد را ملاک گرفته است.

از دیدگاه نهج البلاغه، کار گزار حکومتی باید به طور مستمر با مردم ارتباط داشته باشد و آنان با احساس امنیت و بدون لکنت زبان، به صورت صمیمانه با او به گفتگو پردازند و مشکلات و پیشنهادات خود را مطرح کنند. و در این میان باید برخورد کار گزار به شکلی باشد که این احساس امنیت را برای افراد تامین کند. از دیگر حقوقی که امام رعایت آن را برای حاکم لازم شمرده است، می توان از آزادی مشورت و نفی استبداد، انتقاد پذیری حکومت، نصیحت امام مسلمین، جلب رضایت عامه مردم، اطلاع یابی مردم از اخبار، حفظ اسرار امام، عدالت اجتماعی و... نام برد. پس با من چنان که با پادشاهان سر کش سخن می گوئید، حرف نزنید و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجوئید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید. فلا تکلمونی بما تکلم به الجابره ولا تحفظوا منی بما یتحفظ به عند أهل البادیه ولا تخالطونی بالمصانعه (همان: 316).



چگونه می شود که حقوق مردمی که خواستار چنین حکومتی هستند یا تحت سایه این چنین حکومتی با مسلمین هم پیمان گشتند ضایع گردد و چگونه می توان حکومت دینی را متهم به عدم رعایت حقوق بشر نمود؟ (حیدری نیک، 1386 ه.ش: 101 - 98).

عدالت یکی از مسائلی است که بوسیله اسلام حیات و زندگی را از سرگرفت و ارزش فوق العاده یافت. اسلام به عدالت تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نکرد بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برده آنچنان که علی (ع) در نهج البلاغه بیان کرده است (مطهری، 1377 ه.ش: 110).

حق حیات:

امام علی (ع) حق حیات را برای انسان ها بسیار محترم شمرده و نسبت به آن سفارش های فراوانی کرده است. امام در اهمیت این مطلب می فرماید: ورثت عن رسول الله (ص) کتابین: کتاب الله و کتاب فی قراب سیفی «، از پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - دو کتاب به ارث برده ام: کتاب خدا و کتابی در کنار شمشیر. پرسیدند: ای امیر المؤمنین کتاب در کنار شمشیر چیست؟ فرمود: «من قتل غیر قاتله و ضرب غیر ضاربه فعليه لعنة الله» هر کس غیر قاتلش را بکشد یا غیر ضاربش را بزند لعنت خدا بر او باد. حضرت کاربرد شمشیر را در جایی مجاز می داند که به قتل بی گناهی منجر نشود (رشاد، 1386: ج 5، 57).

امام بر مالک اشتر نخعی می فرماید: از خون ریزی پرهیز و از خون ناحق پرهیز کن که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی کند و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی گرداند و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان نسبت به خونهای ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن زیرا خون ناحق، پایه های حکومت را سست و پست می کند و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل می سازد و تونه در نزد من و نه در پیشگاه خداوند



عذری در خون ناحق نخواهی داشت؛ چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی را ریختی و یا با تازیانه یا شمشیر یا دست دچار تند روی شدی - که گاه مشتی سبب کشتن کسی می گردد چه رسد به بیش از آن - مبدا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد (دشتی، 1387: 418-419).

امام علی (ع) در بستر شهادت برای قاتل خود سفارش کرد: (پسران عبدالمطلب) بنینم در خون مسلمانان فرو رفته اید و بگویید امیرالمومنان را کشته اند، بدانید جز قاتل من نباید کسی دیگر کشته شود (همان: 398).

افزون بر آنچه که گذشت، حقوق دیگری نیز در نهج البلاغه مطرح شده که در اینجا مجالی برای شرح و بسط آن نیست و ما فقط به ذکر آن بسنده می کنیم:

نظارت همگانی بر حاکمان و کارگزاران

حق گزینش فرم و شکل نظام رایزنی

حق گزینش مذهب

یاری نمودن مردم در سختی ها از سوی دولت

هدایت مردم از سوی ملت

وظایف مردم: نظارت عمومی در پرتو امر به معروف و نهی از منکر

در جامعه اسلامی نظارت بر رفتار های اجتماعی و سلوک رهبران سیاسی برای پایداری از ارزش و جلوگیری از هرگونه انحراف از خط مشی اسلام راستین از جمله مسئولیتهای مهم مردم است. این امر در پرتو قیام به فریضه مقدس امر به معروف و نهی از منکر تحقق می یابد.

امیر مومنان (ع) در بیان اهمیت و ارزش والای امر به معروف و نهی از منکر می فرماید: قوام شریعت وابسته به امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود الهی است. در فراز دیگر از بیانات گهر بار آن حضرت آمده است: «و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل اله عند الأمر بالمعروف و



النهی عن المنکر الا کنفته فی بحر لجی. (دشتی، 1383 ه.ش: 514) امر به معروف و نهی از منکر به اتفاق فقهای اسلام بر همه مکلفان واجب است. حضرت لقمان (ع) در توصیه ی حکیمانه اش به فرزند خویش فرمود: فرزندم نماز را بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر این کار از مردم نادان هر آزار و اذیتی بینی صبر پیشه کن که این صبر و تحمل در راه تربیت و هدایت خلق نشانه ای از عزم ثابت در امور عالم است (لقمان/ 17).

امام (ع) در وصایای خود به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) سفارش می کند که مبادا تحت تاثیر سرزنشهای و ملامت ها از امر به معروف و نهی از منکر خود داری کند. (دشتی، 1383 ه.ش: 368).

در پرتو این فریضه افکار منحرف و گمراه کننده از باورهای حقیقی و راستین مشخص می شود و می توان گفت که سلامت اقتصاد از جمله رهاوردهای با برکت این فرضیه است و در پرتو این اقدام است که شخص ظالم و ستمگر منفور و رسوا می شود (کریمی والا، 1387 ه.ش: 257-192).

مشاوره و نصیحت حاکمان از سوی مردم

امام علی (ع) با درک محدودیت های بینش و توانایی های حاکمان و این که آنان به ویژه در شرایط خاص اقتدار که قرار می گیرند بیشتر در معرض خطا و اشتباه اند، برای مردم به طور عموم و برای آگاهان جامعه به طور خاص نقش ویژه ای در مشاوره و نصیحت گری به حاکم یا حاکمان قائل است و حتی آن را یک وظیفه هم برای حاکمان و هم برای مردم و آگاهان تلقی می کند.

وظیفه آگاهان و مردم است که با بیان حقایق - گر چه تلخ باشد - به اصلاح ساختار حکومتی کمک کنند و از ایجاد انحراف در مسیر حکومت مردم سالار دینی و عدالت گستر جلوگیری نمایند و وظیفه حاکم است که خویش را برای پذیرش این حقایق و نصایح آماده کند و هیچ گاه از این نصایح و حقایق غافل نشود و حتی استقبال کند.

حضرت امیر در سخنانی به حاکمان گوشزد می‌کند که با اهل اندیشه و فکر همنشینی و گفت و گو داشته باشند و می‌فرماید: و أكثر مدارس العلماء و منافته الحكماء فی تثبیت ما صلح علیه أمر بلادك و إقامة ما استقام به الناس قبلک. با دانشمندان فراوان گفت و گو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آنچه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که مردم پیش از تو بر آن بوده برقرار.

وجود روحیه نصیحت‌گری و خیرخواهی نسبت به حاکمان نه تنها نشانه ضعف نظام‌های سیاسی محسوب نمی‌شود، بلکه نشان دهنده پویایی و زنده بودن جامعه سیاسی و بلوغ سیاسی مردم و حتی بلوغ علمی و فرهنگی آنان است و از سوی دیگر نشان دهنده علاقه و عشق مردم به نظام سیاسی حاکم و رهبران است زیرا مردم برای دوام حکومت و پیشگیری از زوال آن و تثبیت نظام سیاسی به خیرخواهی مشفقانه و نصیحت‌گویی به حاکمان می‌پردازند. حضرت امیر (ع) نیز دقیقاً این امر را نشانه توسعه سیاسی در یک جامعه انسانی می‌داند (حسین پور، 1385 ه.ش: 36-38).

پرداخت مالیات:

یکی دیگر از حقوق دولت بر مردم، دریافت مالیات است. افراد ملت موظفند طبق قوانین مالیات، بدون تعلل یا پنهان‌کاری، مقدار تعیین شده را بپردازند و این یکی از اصول ثابت احکام اقتصادی اسلام است. قوانین مالیات از احکام اولیه به حساب می‌آید؛ زیرا قرآن به آن تسریع دارد. مالیات یکی از اساسی‌ترین پایه‌های تثبیت حکومت و قوام دولت به شمار می‌رود. دولت می‌باید در شؤون مختلف، سیاست‌گذاری کند و تمامی این شؤون به پشتوانه مالی نیازمند است. دولت باید در تمامی ابعاد اداری کشور نیرومند باشد و این نیرومندی با پشتوانه مالی کافی فراهم می‌آید. بنابراین هر کس باید به سهم خود در تقویت بنیه دولت و ترمیم کسری‌های بودجه بکوشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و أنفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلكه» (بقره/195).



اگر در این راه کوتاهی شود، بی گمان دولت ناتوان گشته، در سیاست گذاری ها شکست می خورد و در نتیجه پیامدهای ناگوار دامن گیر ملت می شود. آیه تأکید می کند که از بذل مال در راه تثبیت پایه های حکومت عدل اسلامی دریغ نورزید و خود را با این کار به تباهی نکشانید. نخستین مالیاتی که به طور رسمی در اسلام مقرر شد در دوران خلافت امیر المومنین (ع) بود. (شیخ طوسی، 1417 ه.ق: ج 4، 142 - 141).

نظارت مردم بر کارگزاران:

از آن جا که قدرت سیاسی می تواند به فساد، دیکتاتوری و استبداد از سوی حاکمان بینجامد، مسأله نظارت بر کار حکومت از مهم ترین مسائل و در عین حال پیچیده ترین امور در نظام های سیاسی گذشته و حال بوده است.

نظارت خود مردم به عنوان صاحبان اصلی حکومت از وظایف آنان است. امام علی (ع) به این حق و وظیفه مردم یعنی نظارت بر کار حکومت تصریح کرده و به مردمی که با ایشان بیعت کرده بودند می فرمود: *ألا و إن لكم عندی أن لا أحتجز دونکم سرّاً إلا فی حرب و لا أطوی علیکم دونکم أمراً فی حکم*. آگاه باشید که حق شما بر من اینست که چیزی را از شما مخفی ندارم مگر در مسائل نظامی و امور جنگ (که قطعاً باید پوشیده بمانند) و یا اینکه کاری را مگر آنجا که حکم شرع در کار باشد بدون در نظر گرفتن خواست و نظر شما انجام ندهم.

امام علی (ع) در موارد متعددی بنابر نظر و نظارت مردم بر کار حاکمان و والیان، حاکمان مختلف را عزل می کرد و این به معنای احترام به نظارت عمومی بر کار دولت است. داستان سوده (از زنان صدر اسلام) و شکایت او از یکی از والیان حضرت در تاریخ مشهور است که می گوید: وقتی از ظلم مأمور علی (ع) به او شکایت بردم و گزارش دادم، حضرت بیدرنگ بر روی قطعه پوستی، خطاب به آن حاکم چنین نوشت: *«فإذا قرأت کتابی هذا فاحتفظ بما فی یدک من عملنا حتی یقدم*



علیک من یقبضه منک «. وقتی نامه مرا خواندی، آن چه از کار ما (مأموریت) در دست تو است حفظ کن تا کسی به سراغت آید و آنها را از تو تحویل بگیرد.

وفا داری به پیمان

عهد و پیمانی که مردم در یک جامعه با مردم و حکومت می بندد این حق را برای حکومت ایجاد می کند که مردم به بیعت خود وفادار باشند. امیر مومنین در ابتدای حکومت خود اشاره دارند: لم تکن بیعتکم ایای فلتنه. بیعت شما مردم با من بی مطالعه و نا گهانی نبود (دشتی، 1383 ه. ش: 180). پایداری مردم در بیعت و وفای به بیعت شرط اساسی پایداری حکومت است. همانطور که لازم است مردم با دید باز و به دور از فشار و عجله بیعت کنند لازم است باتامل و تفکر تن به چنین عملی دهند و تا پایان آن نیز استوار بمانند (آشتیانی، 1384 ه. ش: 136).

افزون بر آنچه که گذشت، وظایف دیگری نیز در نهج البلاغه همچون رایزنی و مشاوره، اطاعت و پاسخگویی به دعوت رهبر، مشارکت در جهاد، خدمت به حکومت، راهنمایی حاکمان، حمایت ملت برای ماندگاری نظام و... نیز مطرح شده که در اینجا مجالی برای شرح و بسط آن نیست.

آثار رعایت و عدم رعایت حقوق:

آثار رعایت حقوق:

از بررسی آیات قرآن و مجموع خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار امام (ع) در نهج البلاغه درباره آثار و نتایج و یا آفات حقوق متقابل مسئولان و مردم نکات مهم زیر برداشت می شود:

- 1- عزت دین و حق. 2- اصلاح زمامدار و مردم. 3- آشکار شدن نشانه های عدالت. 4- امیدواری مردم و یاس دشمن. 5- آبادانی شهر و کشور. 6- ایجاد آسایش مردم و برقراری امنیت. 7- پایداری راه های دین. 8- پایداری سنت پیامبر. 9- ایجاد اعتماد عمومی و وفاق ملی. 10- برقراری عدالت اجتماعی. 11- حاکم شدن سنت های نیکو. 12- اصلاح شدن روزگار. 13- امیدواری در بقاء دولت. (کربلایی پازوکی، 1388 ه. ش: 294 - 293).



پیامدهای عدم رعایت حقوق

در صورت عدم تعهد و پایبند نبودن به حقوق متقابل و به تبع آن ظلم و ستم زمامدار بر مردم و عدم وفاداری مردم به حاکم، آفات زیر در شالوده جامعه اسلامی رخنه می کند:

- 1- از بین رفتن وحدت کلمه و بروز نفاق و تفرقه
- 2- پدیداری نشانه های ستم
- 3- پیدایش بیماریهای روحی و روانی (فقر، هواپرستی، فساد و اضطراب)
- 4- متروک شدن آداب اسلامی
- 5- هواپرستی
- 6- تعطیل شدن احکام الهی
- 7- زیاد شدن بیماریهای اخلاقی
- 8- تعطیل شدن حقوق
- 9- بی تفاوتی در رواج باطل
- 10- خوار و ذلیل شدن نیکان
- 11- عزت یافتن اشرار
- 12- بزرگ شدن مجازات ها
- 13- سوء استفاده های مالی از بیت المال
- 14- فراوانی نیرنگ بازی در دین و استفاده ابزاری از آن (دشتی، 1381:37-36).

نتیجه گیری:

دولت عالی ترین نهاد سیاسی است که اقتدارات ملی را در دست دارد و حاکمیت آن، کلیه نهاد های حاکم جامعه را در بر می گیرد و چنین قدرتی برای حکومت، وقتی منطقی و مقبول است که بر پایه قانون استوار باشد.

در رژیم های مردمی، آراء عمومی منبع قدرت حکومت و ملاک مشروعیت آن می باشد و مردم صاحب حق اند و حاکم تنها امین و وکیل و نماینده است. بنابراین اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که بیانگر نفی حق حاکمیت آنهاست، از شرایط اولیه جلب رضایت و اطمینان آنان است.

از دیدگاه امام علی (ع) رعایت حقوق مردم امری واجب است اما باید گفت هر جا حقی برای کسی منظور شود حتما تکلیفی هم بر عهده اوست و به دیگر عبارت حق و تکلیف ملازم و مکمل یکدیگرند؛ البته با استناد به مباحث مربوط به این حوزه باید گفت که میزان حقوق مردم در مقایسه با وظایف آنها از نسبت بالاتری برخوردار است. ایشان ضمن برشمردن حقوق مردم و



آزادی های عمومی و اجتماعی با توجه به ابعاد فردی و اجتماعی این مساله، وظایفی همچون نظارت عمومی بر کارگزاران و مسئولین، وفاداری به عهد و پیمان، مشارکت در جهاد، راهنمایی دولت در جهت پیشبرد اهداف و... را نیز بر دوش مردم نهاده تا حکومت و جامعه بتواند از این طریق استواری و قوام خویش را حفظ نماید.

منابع

قرآن

- آشتیانی، محمد، 1384 ه.ش، ساختار و کارکرد حکومت از دیدگاه نهج البلاغه، انتشارات زهیر، قم، چاپ اول.
- آمدی، عبدالوهاب، 1384 ه.ش، غررالحکم و درر الکلم، ج اول، ترجمه سید هاشم محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ هفتم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، 1414 ه.ق، لسان العرب، دار الصادر، بیروت، الطبعة الثانية.
- اسلامی، احمد، پاییز 1380 ه.ش، مردم سالاری در نهج البلاغه (با تاکید بر آراء امام خمینی ره)، انتشارات میثم تمار، تهران، چاپ اول.
- باقر موسوی، محسن، 1384 ه.ش: مدیریت و نظام اداری از دیدگاه امام علی (ع)، ترجمه سید حسین سیدی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ سوم.
- حسین پور، بیژن، پاییز 1385 ه.ش، حاکمان و مردمان جستاری بر حقوق مردم و سیره علوی، خادم الرضا، قم، چاپ دوم.
- حیدری نیک، مسعود، 1386 ه.ش، حکومت از دیدگاه نهج البلاغه، نشر سبط النبی، قم، 1386، چاپ اول.
- دشتی، محمد، تابستان 1378 ه.ش، ترجمه نهج البلاغه، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المومنین، قم.
- ، زمستان 1381 ه.ش، امام و مسائل حقوقی، ضرورت ها، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المومنین (ع)، تهران، چاپ دوم.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، پاییز 1377 ه.ش، حکومت حکمت در نهج البلاغه، خانه اندیشه جوان، تهران، چاپ اول.
- رشاد، علی اکبر، 1386 ه.ش: دانشنامه امام علی (ع)، ج 5 (حقوق)، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران، چاپ چهارم.



شیخ طوسی (ابو جعفر محمد بن حسن)، 1417 ق، تهذیب الاحکام، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، نشر صدوق، تهران، چاپ اول.

صانعی، پرویز، 1388 ه.ش، حقوق و اجتماع؛ رابطه حقوق و اجتماع و روان، طرح نو، تهران، چاپ اول.
طاهری، حبیب الله، بهار 1380 ه.ش، حکومت و سیاست از دیدگاه امام علی (ع)، دفتر نشر و پخش معارف با همکاری انتشارات امام باقر (ع)، مشهد.

عزیزی، عباس، 1386 ه.ش، علی از زبان استاد شهید مطهری، انتشارات صلا، چاپ سوم.
کربلایی پازوکی، علی، زمستان 1388 ه.ش، مردم سالاری دینی در نهج البلاغه، شرکت چاپ و نشر بین الملل با همکاری معاونت پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، چ اول.
کریمی تبار، الله نور، زمستان 1388 ه.ش، حقوق متقابل مردم و حکومت از دید امام علی (ع)، رضوان پرتو، تهران، چاپ اول.

کریمی والا، محمد رضا، 1387 ه.ش، وظایف متقابل مردم و حکومت در حاکمیت علوی، موسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، 1382 ه.ش، اداره تبلیغات و انتشارات. تهران.
مطهری، مرتضی، 1374 ه.ش، سیری در نهج البلاغه، صدرا، تهران، چاپ پانزدهم.
منتظری، 1385 ه.ش، رساله حقوق، انتشارات ارغوان دانش، قم، چاپ پنجم.

پایان نامه:

حسینیان خطیبی، سیده حمیده، 1385 ه.ش، وظایف متقابل مردمان و حاکمان در حکومت اسلامی، حوزه علمیه حضرت زینب (س) مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران معاونت پژوهشی، استاد راهنما: مهدیه مهدوی کنی.

مقالات:

مطهری، مرتضی، 1377 ه.ش: «اعتراف به حقوق مردم بخشی از کتاب سیری در نهج البلاغه»، نشریه ایران، شماره 5، صص 3-1.

رکنی یزدی، محمد مهدی، پاییز و زمستان 1379 ه.ش، «حقوق متقابل مردم و حکومت اسلامی در نهج البلاغه»، نشریه مشکوه، شماره های 68، 69، صص 7-1.

منابع اینترنتی:



عدالت علوی از دیدگاه نهج البلاغه www.aftab.ir
چرا انسان موظف به انجام تکالیف است؟ www.andisheqom.net